

عذر به جهل و اقامه ی حجت نبوی، بهانه ای جهت ادای یک وظیفه (۲)

به قلم : شیخ ابوحمزه المهاجر هورامی

کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال و شبهه از وی سلب نمی شود

رسول الله صلی الله علیه و سلم اسامه بن زید را امیر یکی از سربه ها برای جنگ با مشرکین گماشت. در حین جنگ یکی از مشرکین شجاعانه می جنگید و مسلمانان را ترساند اما دیری نگذشت که پیروزی نصیب لشکر مسمین گردید و مشرکین به سرعت راه گریز را در پیش گرفتند و اسامه آن کسی را که زیاد کشتار می کرد دنبال کرد تا به او رسید، آن مرد کلمه طیبه «لااله الاالله» را بزبان راند، زیرا می دانست کسی که این کلمه را بگوید مال و جانش در امان می باشد. اما اسامه اجتهاد کرد که این گفتار صادقانه نیست و در مسلمان بودن وی شک داشت به همین دلیل او را بدون تحقیق و یقین با ضربه نیزه به قتل رسانید.

اسامه با همراهانش به مدینه بازگشت، یکی از افراد لشکر ماجرا را به رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داد ایشان اسامه را مورد سرزنش قرار داده گفت: آیا بعد از گفتن کلمه «لااله الاالله» او را کشتی؟ آیا او را کشتی تا مالش را بگیری؟ اسامه گفت او کلمه را از ترس گفته بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا قلب او را شکافته بودی که گفته او از باور قلبی بود یا از فریب کاری؟

اسامه گفت: او در جنگ بسیار کشتار کرد و فلان و فلان مسلمان را بقتل رسانید. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: بعد از گفتن «لااله الاالله» او را کشتی؟ اسامه گفت ای رسول خدا برایم طلب آمرزش کن. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هرگاه روز رستاخیز «لااله الاالله» بیاید و از تو حق خود را بخواهد چه جواب می دهی؟ اسامه گفت؟ ای رسول خدا از خداوند بخواه مرا ببخشد، رسول الله فرمود آنگاه که این کلمه در روز قیامت از تو شکایت کند چه خواهی گفت؟ همینطور اسامه در خواست آمرزش را تکرار می کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن سخن مبارک خود را می گفتند تا اینکه بالآخره اسامه آرزو کرد از همان روز اسلام خود را تازه نماید پس قسم یاد نمود که بعد از آن روز با مسلمان نجنگد.

أسامة بن زيد در مورد این واقعه می گوید: «بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الحرقة من جُهينة، قال: فصبحنا القوم فهزمناهم، قال: ولحقت أنا ورجل من الأنصار رجلا منهم، قال: فلما غشينا قال: لا إله إلا الله، فكف الأنصاري قطعته برمحي حتى قتلته، فلما قدمنا بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم، قال: فقال لي: يا أسامة أقتلته

بعدها قال: لا إله إلا الله؟ قال: قلت: يا رسول الله إنه إنما كان متعوذاً، قال: قتلته بعدما قال: لا إله إلا الله؟، فما زال يكررها حتى تمنيت أني لم أكن أسلمت قبل ذلك اليوم.»

و خداوند آیه ۹۴ سوره نساء را نازل فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.

در داستان اسامه دو نکته ی مربوط به بحث ما برجسته می گردد :

۱- با شبهه نمی توان کسی را کافر دانست زمانی با یقین اسلام او را درک کرده ای

۲- کسی که بر اثر شبهه مرتکب جرمی گردد مجازات ندارد . شبهه حد را بر وی ساقط می کند

الحافظ ابن حجر در مورد این حدیث می گوید: " ابن التین گفت: در این سرزنش آموزش و ابلاغی جهت پند و اندرز وجود دارد، تا کسی اقدام به قتل شخصی که لفظ توحید را بر زبان می آورد نکند." القرطبی نیز می گوید: در تکرار کردن آن و رویگردانی از قبول عذر، نهیب و ممانعت شدیدی از چنین اقداماتی وجود دارد.

گفتار اهل علم : با شک و گمان و بدون اقامه حجت نمی توان مسلمانی را از دایره ی اسلام خارج نمود

• بر اساس قاعده ی «من دخل الإسلام بيقين لم يُخرج منه إلا بيقين» ابن تیمیة می گوید:

وليس لأحد أن يكفر أحدا من المسلمين وإن أخطأ وغلط حتى تقام عليه الحجة وتبين له المحجة ومن ثبت إسلامه بيقين لم يزل ذلك عنه بالشك؛ بل لا يزول إلا بعد إقامة الحجة وإزالة الشبهة. ابن تیمیة اجازه نمی دهد کسی شخص مسلمان را با وجود خطاء و اشتباه تکفیر کند تا اینکه حجت بر وی اقامه شده و راه درست بر وی روشن و آشکار گردد، چون کسی که مسلمان بودن او با یقین به اثبات رسیده باشد (به واسطه ی شهادتین و ادای نماز و...) با شک و گمان از وی برداشته نمی شود؛ بلکه باید گفت برداشته نمی شود مگر بعد از اقامه ی حجت و از میان بردن شبهه . و می گوید: تکفیر بر اساس امر احتمالی صورت نمی گیرد.^۴

^۱ البخاري ومسلم

^۲ الفتح ۲۴۳،/۱۲

^۳ مجموع الفتاوى ۲/۴۶۶))

^۴ الصارم المسلول لابن تیمیة ۳/۹۶

ابن تیمیه در مورد علماء، قضات، شیوخ و بزرگان جهیمه (که در شرک تعطیل افتاده بودند) می گوید: به جهیمه و کسانی از آنها چون الحلولیه و النفاة می گویم: من اگر در این عقاید مثل شما شوم کافر می گردم، چون من می دانم که گفته ی شما کفر است؛ و شما نزد من کافر نمی گردید، چون شما جاهل هستید.

پس اگر تمام کسانی که از این امت در انواع شرک به الله جل شأنه بیافتند ما بر آنها حکم کافر بودن را نمی دهیم مگر زمانی که برایمان ثابت گردد که بر آنها اقامه ی حجت شده است و شبهه ی آنها پاک شده است؛ پس هر کسی از مسلمین که دچار شرک و کفر می گردد را نمی توان مشرک دانست - مگر آنچه که به صورت ضرورت باید از دین بداند. همچنانکه این از نصوص ائمه، ظاهر و آشکار است. فکل من وقع في هذه الأمة من أنواع من الشرك بالله جل شأنه لا نحکم عليهم بأنهم مشرکون إلا إذا ثبت لنا أنه قد أقيمت عليهم الحجة، وأزيلت عنهم الشبهة، فليس كل من وجد عنده شرك يوصف بالمشرك - إلا إذا كان الشيء مما يعلم من الدين بالضرورة-، كما هو ظاهر من نصوص الأئمة.^۵

ابن تیمیه باز می گوید: و اما کسی که حجت بر وی اقامه نگردیده است مثل تازه مسلمان یا کسی که در مکانهای پرت چون بادیه رشد کرده و پیام صحیح اسلام به او نرسیده و یا دیگر موارد اینچنینی، یا دچار اشتباه گردید و گمان برد که کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند از قاعده ی تحریم شراب مستثنی می گردند و بر آنها حلال می گردد(مثل کسی که در زمان عمر بن خطاب دچار اشتباه شد)، اینها توبه داده می شوند و حجت بر آنها اقامه می گردد اگر آنها بعد از اقامه ی حجت باز بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند در این صورت کافر می گردند و قبل از این بر آنها حکم کفر داده نمی شود.

الإمام الذهبي در مورد ابن تیمیه می گوید: و مذهب او توسعه ی عذر برای خلق است، و هیچ کسی را تکفیر نمی کند مگر بعد از اقامه ی دلیل و حجت بر وی و می گوید: این گفته کفر و گمراهی است و گوینده ی آن مجتهد جاهلی است که بر وی اقامه ی حجت نشده است و ممکن است از آن گفته پشیمان شده یا به سوی الله توبه نماید. و می گوید: ایمان او برایش ثابت شده است و ما وی را از اسلام خارج نمی گردانیم مگر با یقین، اما اگر کسی حق را شناخت و با آن عناد و لجبازی کرد و با حق دشمنی کرد در این صورت کافر ملعونی است چون ابلیس.^۶

• ابن القیم می گوید: به دو دلیل شخص مستحق عذاب می گردد:

- ۱- رویگردانی و اعراض از حجت و عدم پذیرش و عمل متناسب با آن
- ۲- عناد و لجبازی با حجت بعد از آنکه بر وی اقامه می گردد و ترک عمل متناسب با آن

^۵ الموسوعة العقديّة ۱/۲ و ((الرد على البكري)) (ص: ۴۶).

^۶ الدرّة اليتيمة في السيرة التيمية للذهبي - ضمن كتاب: تكملة الجامع لسيرة شيخ الإسلام ابن تيمية خلال سبعة قرون: للدكتور علي العمران - (۴۹).

اولی کفر اعراض و رویگردانی است و دومی کفر عناد و لجبازی؛ اما اگر کسی با وجود جهل مرتکب کفر گردد و بر وی اقامه ی حجت هم نشده باشد و بر شناخت کفری که انجام داده است آگاه نگردد، الله متعال تعذیب بر چنین شخصی را نفی کرده است تا زمانی که دلیل موجه، ساکت کننده و دلیل قاطع اسلام بر وی اقامه گردد.^۷

• شوکانی با دعوت مسلمین به پرهیز از عجله کردن در تکفیر مسلمین می گوید:

با پرهیز از چنین امری، از بدی و آزار خطر، نجات یافته و از افتادن در بلا و مصیبت سالم می ماند، در این صورت برای کسی که به دینش اهمیت می دهد به کاری که در آن چیزی از عذاب و ترس وجود داشته باشد اقدام نمی کند، و به آنچه در آن فایده ای وجود ندارد و چیزی عایدش نمی شود روی خوش نشان نمی دهد، پس چگونه در صورتی که اشتباه کرد در زمره ی کسانی قرار می گیرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را کافر نامیده است بر خود ترس ندارد؟ علاوه بر شرع عقل هم این را در یافته است...^۸

• غزالی طوسی می گوید:

آنچه شایسته و سزاوار است اینکه شخص تا آنجائی که برایش امکان دارد از تکفیر دوری کند، بدون شک مباح دانستن خون و اموال نمازگران به سوی قبله و کسانی که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» اظهار و ابراز ایمان کرده اند خطاء و اشتباه می باشد؛ و خطاء در ترک هزار کافر در زندگی سبکتر از خطاء در ریختن خون یک مسلمان است حتی اگر به اندازه ی یک شاخ حجامت باشد.^۹

همچنین می گوید: وصیت: که تا جایی برایت امکان دارد زبانت را از اهل قبله نگه دار مادامی که می گوید: لا إله إلا الله، محمد رسول الله و آن را نقض نکرده اند؛ به راستی که در تکفیر خطر وجود دارد اما در سکوت خطری وجود ندارد.^{۱۰}

• ابن نجیم از الطحاوی و غیره از علماء حنفیه نقل می کند که:

" ما تيقن أنه ردة يحكم بها، وما يشك أنه ردة لا يحكم بها، إذ الإسلام الثابت لا يزول بشك، مع أن الإسلام يعلو، وينبغي للعالم إذا رفع إليه هذا أن لا يبادر بتكفير أهل الإسلام؛ بر این اساس بر مبنای یقین حکم بر مرتد بودن داده می شود نه بر اساس شک، چون اسلام در شخص ثابت و محکم است و با شک و گمان پاک نمی گردد .

• ابن نجیم اشتیاق اهل علم در مورد عذر آوردن برای مسلمین در پرهیز از تکفیر آنها بر اساس شبهات را آورده و می گوید:"

^۷ طریق الهجرتین. ص: ۵۴۶
^۸ لتكفير وضوابطه والسييل الجرار (۴/ ۵۷۸ - ۵۷۹).
^۹ الاقتصاد في الاعتقاد (۲۲۳ - ۲۲۴) // والخطأ في ترك ألف كافر في الحياة أهون من الخطأ في سفك محجمة من دم مسلم،
^{۱۰} فيصل التفرقة بين الإسلام والزندقة (۱۲۸).

در الفتاوی الصغری: کفر چیز بزرگی است، در این صورت زمانی که روایتی را یافتیم که مومن کافر نمی گردد وی را در جایگاه کفار قرار نمی دهم. و اگر در مساله ای دلایلی بر واجب بودن تکفیر وجود داشته باشد و تنها یک دلیل وجود داشته باشد که از تکفیر منع می کند، بر مفتی واجب است که به سمت دلیلی میل پیدا کند که از تکفیر ممانعت می کند، جهت بهبود بخشیدن و اصلاح ظن به مسلمین.^{۱۱}

• ابن بطال می گوید: هنگامی که در آن شک افتاد (یعنی در کفر خوارج) خروج از اسلام بر آنها قطعی نشد، چون کسی که قصد وی در ورود به اسلام تثبیت شد از آن خارج نمی گردد مگر با یقین.^{۱۲}

• ابن تیمیه می گوید: کسی که ادعائی نموده که در مخالفت با تمام اهل علم افسار جهل را گرفته، سپس با وجود چنین مخالفتی می خواهد هر کسی که با وی موافق نباشد را تکفیر نموده و اهل ضلالت بداند؛ چنین کاری از بزرگترین کارهایی است که تمام جاهلان منحرف مرتکبش می شوند.^{۱۳}

و باز می گوید: التکفیر حکمی شرعی است که در آن مباح شدن مال و ریختن خود و حکم با همیشه در جهنم ماندن وجود دارد، منبع آن همچون سایر احکام شرعی است، گاهی بر اساس یقین درک می گردد و گاهی بر اساس ظن غالب و بعضی اوقات نیز در آن تردید پیش می آید، هر گاه در آن شک و تردید پیش آمد توقف از تکفیر اولین گزینه است و تنها کسانی در چنین حالتی اقدام به تکفیر می کنند که جهل بر فطرت و خوی انسانی آنها غالب شده باشد.^{۱۴}

اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟

این به «ظاهر» حال انسان بر می گردد که در نزد اهل علم به «اسلام حکمی» شناخته شده است که باعث نجات شخص در دنیا می گردد، اما در آخرت تنها راه نجات در «اسلام حقیقی» می باشد.^{۱۵}

ابن تیمیه در این زمینه می گوید: ایمان ظاهری که در دنیا احکام بر آن جریان می یابد لازم نیست که حتماً با ایمان باطنی همراه باشد که صاحبش را از اهل سعادت در قیامت می گرداند.^{۱۶}

همچنین در تفسیر این قول الله تعالی: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» می گوید: و اعراب با اسلام ظاهری آمدند و به شهادتین اقرار کردند، خواه صادق بوده باشند خواه دروغگو، الله متعال اسلام را غیر

^{۱۱} أنظر التکفیر وضوابطه ۲۵

^{۱۲} لفتح ۳۱۴/۱۲، وانظر كذلك كلام الزركشي كما في تحفة المحتاج ۸۴/۲

^{۱۳} الرد على البكري (۱/ ۲۶۳)

^{۱۴} بغية المرئاد ۳۴۵، وتسمى «الرد على الطوائف الملحدة» كما في الفتاوي الكبرى ۳۲۳/۶

^{۱۵} انظر معارج القبول ۲۰۸/۲، وضوابط التکفیر عند أهل السنة والجماعة، ۲۲

^{۱۶} الفتاوي ۱۳۳/۷

از ایمان برایشان تأیید کرد.^{۱۷} به همین دلیل علماء اتفاق دارند که اسم مسلمان بر منافقین هم جاری می‌گردد چون آنها در ظاهر اسلام آورده اند.^{۱۸}

و قرطبی در مورد فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم به أسامة رضي الله عنه که: «أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟» می‌گوید: و در این دلیلی است بر تهیه و ترتیب احکام بر اساس اسباب ظاهری غیر از امور باطنی.^{۱۹}

الحافظ ابن رجب نیز می‌گوید: و بدون شک روشن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از هر کسی که قصد داشت وارد اسلام شود و تنها شهادتین را بر زبان می‌راند این اسلام او را قبول می‌نمود، و به واسطه ی آن جانش در امان بود و او را یک مسلمان می‌گردانید، به همین دلیل این کار اسامه را که کسی را کشته بود که گفته بود لا اله الا الله زشت شمرد.^{۲۰}

در این صورت حکم به مسلمان شدن تنها با گفتن شهادتین ثابت می‌گردد و این امریست که علماء بر آن اجماع کرده اند^{۲۱} و این معنی گفتار الإمام الزهري است که: «الإسلام الكلمة، والإيمان العمل» اسلام گفتن کلمه (توحید) است و ایمان عمل.^{۲۲}

شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز می‌گوید: کسی مسلمان نمی‌گردد مگر آنکه شهادت دهد که «ألا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله» این کلمه انسان را وارد اسلام می‌گرداند، کسی که گفت: اسلام کلمه است و منظورش این بود راست گفته است.^{۲۳}

در این زمینه گفتار زیبایی بر جای مانده که ابن أبي شيبة در کتابش الإيمان از سوار بن شبيب نقل می‌کند که می‌گوید: مردی نزد ابن عمر آمد و گفت: در اینجا گروهی هستند که می‌گویند من کافر هستم، ابن عمر در جواب گفت: مگر نمی‌گوئی لا اله الا الله؟، پس دروغگو بودن آنها را ثابت کرده ای.^{۲۴}

البغوي نیز می‌گوید: کافر زمانی که بت پرست یا مجوس دوگانه پرست باشد بر وحدانیت شهادت نمی‌دهد، اما اگر گفت لا اله الا الله، بر مسلمان بودنش حکم داده می‌شود.^{۲۵}

البته نطق به شهادتین تنها شیوه جهت حکم بر مسلمان بودن شخص نیست. ابن أبي العز می‌گوید: در اینجا مسأله ای وجود دارد که فقهاء در موردش صحبت کرده اند و آن اینکه: کسی که نماز خواند و شهادتین را بر زبان نراند یا با یکی دیگر از ویژگیها و خصلتهای خاص مسلمین ظاهر شد و باز شهادتین بر زبان نراند آیا مسلمان به حساب

^{۱۷} الفتاوي ۱۵۸/۷، وانظر العفيدة الطحاوية مع شرحها، ۴۲۷.

^{۱۸} الف الفتح ۱۲/۲۴۳، تاوي ۳۵۱/۷.

^{۱۹}

^{۲۰} جامع العلوم والحكم، ۸۳.

^{۲۱} العذر بالجهل لأحمد فرید، ۳۰.

^{۲۲} الإيمان لابن تیمية، ۲۸۰.

^{۲۳} الإيمان ۲۵۶.

^{۲۴} وسنده صحيح كما حكم بذلك الشيخ الألباني في تحقيقه لكتاب الإيمان لابن أبي شيبة ص: ۲۲.

^{۲۵} نيل الأوطار ۸/۱۲.

می آید یا نه؟ بله او اگر با هر یک از خصلتهای خاص مسلمین ظاهر گردد مسلمان محسوب می گردد. ^{۲۶} و برای ما کافی است که بر وی حکم مسلمان بودن دهیم زمانی که مثلاً بگوید: من مسلمان هستم یا با نماز خواندنش و اموری اینچنینی؛ همچنانکه نزد فقهاء شناخته شده است. ^{۲۷}

البته این معنی در عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است که تنها با گفتن شهادتین، اسلام شخص ثابت می گردد. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن جوان یهودی را در حین احتضار ملاقات نمود و به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا گواهی بده. جوان به پدرش که در کنارش بود، نگاه کرد و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود، چیزی نگفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد او باز پدر خود را دید و چیزی نگفت. برای بار سوم نیز این کار تکرار شد. پدرش به زبان آمد و گفت: فرزندم ملاحظه مرا نکن؛ اختیار با خودت است، هر چه می خواهی بگو. در این هنگام جوان گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم شهادتین و مسلمان بودن این جوان را مورد تأیید قرار داد هرچند که پس از آن فرصت انجام دستوری از دستورات اسلام را نداشت.

حالا اگر مسلمانی از چنین آگاهیایی بر خوردار گردید و باز آگاهانه اقدام به تکرار اشتباه اسامه بن زید کرد در چه وضعیتی قرار می گیرد؟ در این زمینه به روشنگری رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سوالات مقداد بن الاسود الکندی می پردازیم که: *أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ، فَاقْتُلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْيَ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَأَدَّ مِنِّي بِشَجْرَةٍ، فَقَالَ أَسَلَمْتُ لَكَ، أَلْقَتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَا تَقْتُلُهُ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيْيَ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ .*

یا رسول الله ، هنگامی که من با کفار می جنگم، یکی از کفار با من مبارزه میکند و دست مرا قطع میکند، از من فرار کند و به درخت پناه ببرد و اسلام می آورد (لا اله الا الله را می گوید). یا رسول الله ، آیا من او را بعد از اسلام آوردنش بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: نباید او را بکشی. گفتیم: یا رسول الله ، او بعد از اینکه دست مرا قطع کرد و من خواستم او را بکشم، اسلام آورد، آیا او را بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: او را نباید بکشی، قبل از اینکه او را بکشی مانند تو است و تو هم مانند او شده ای قبل از اینکه او آن را (اسلام آوردم) بگوید.

امام نووی در شرحش بر این حدیث می نویسد: "أحسن ما قيل فيه وأظهره ما قاله الامام الشافعي وابن القصار المالكي وغيرهما أن معناه فإنه معصوم الدم محرم قتله بعد قوله لا إله إلا الله". نیکوترین چیز و قول اظهري که

^{۲۶} شرح للطحاوية، ۷۵،

^{۲۷} انظر إعلان التكفير على غلاة التكفير ۶۲ فما بعدها

^{۲۸} صحيح البخاري ۵ / ۸۵ ح ۴۰۱۹؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ % صحيح مسلم ۱ / ۹۵ ح ۹۵؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

در باره ی این حدیث گفته شده این فرموده ی امام شافعی و ابن قسار مالکی و غیر ایشان می باشد که مفهوم آن به این صورت است که این [شخص کافر مقرر به اسلام]، معصوم الدم، و قتلش بعد از گفتن لا اله الا الله حرام است.^{۲۹}

این حدیث هم، همچون حدیث اسامه، دلیلی بر عدم حکم بر اساس شک و گمان بر نیت شخصی است که اسلام خود را ظاهر نموده است با این تفاوت که حدیث اسامه و احکام ناشی از آن متعلق به زمانی است که شخص مجاهد از حکم صریح بی بهره بوده و اقدام به اجتهاد کرده و تأویل دارد، اما در حدیث مقدار عنصر «آگاهی» و حکم صریح وارد شده و در این زمینه جایی برای اجتهاد و شک باقی نمانده است.

این واکنش یک مسلمان «آگاه و دارای علم» به شهادتین یک کافر حربی است، که حتی یکی از دستهای این مجاهد را نیز قطع کرده است، گه بر این اساس مشمول حقوق مسلمین می گردد، فرقی نمی کند که از روی ترس اقرار کرده (اجبار) و یا از روی اختیار، و مجاهدی که با این تازه مسلمان معلوم الحال مبارزه می کند نباید شک و گمان شخصی که مبتنی بر تکفیر است را حجت قرار بدهد. چون در این صورت با پیروی «آگاهانه» از ظن و گمان از دروغ ترین سخنان در قضاوت خود پیروی کرده است «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ...». ^{۳۰} ثمة از راستترین سخنان «إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ» و ^{۳۱} پناه بر الله از این گمراهی آشکار که شخص را «آگاهانه» و «عمدا» و «بدون تأویل و شبهه» به سمت قتل مومنی بی گناه می کشاند؛ که الله متعال عمق مصیبت ناشی از آن را چنین وصف نموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً ... * وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/۹۲-۹۳)

آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا اینکه ابتدا حکم به اسلام شخص داده می شود و سپس به شروط و موانع پرداخته می شود؟

قاعده ی مورد پذیرش نزد ما این است که اسلام شخص زمانی که با یقین ثابت شده است با شک و گمان برداشته نمی شود و تنها با دلیل و یقین از دایره ی اسلام اخراج می گردد و به همین شیوه کافر اصلی نیز اسلامش مورد پذیرش قرار نمی گیرد مگر با دلیل و یقین .

مذهب حنفی ها :

^{۲۹} المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ۲ / ۱۰۶ ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲هـ

^{۳۰} به نظر شما واکنش یک مسلمان «آگاه» در برابر مسلمانانی که اهل نماز، روزه، حج، زکات، جمعه، جماعت، اذکار، جهاد و... بوده و بارها و بارها به وحدانیت خداوند متعال اقرار کرده و «آگاهانه» مرتکب جرمی در حد ارتداد نگشته اند باید چگونه باشد؟ آیا انصاف است که مورد هجوم گروهی گردند که به قول سعد بن ابی وقاص در پی ایجاد فتنه هستند و...؟!

^{۳۱} رواه البخاري / ۶۰۶۴

^{۳۲} مسلم، أبو داود، النسائي، ابن ماجه، أحمد، الدارمي

ملا علی القاری در شرح شفا می گوید: " علمای ما می گویند: اگر ۹۹ دلیل دلالت بر تکفیر یک مسلمان وجود داشته باشد و در برابر تنها یک دلیل برای ماندگاری او در اسلام وجود داشته باشد مفتی و قاضی باید بر همان یک دلیل عمل کنند؛ این هم بر گرفته از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است که: ادرءوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن وجدتم للمسلم مخرجا فخلوا سبيله، فإن الإمام لأن یخطئ فی العفو خیر له من أن یخطئ فی العقوبة. رواه الترمذی والحاکم ."

مذهب مالکی ها :

الحافظ در الفتح با یادآوری آنچه که آورده شد از ابن بطلال روایت می کند که گفت: " لِأَنَّ مَنْ ثَبَّتَ لَهُ عَقْدَ الْإِسْلَامِ بَيِّنِينَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ إِلَّا بَيِّنِينَ "

و از قرطبی نیز در المفهم نقل شده است که می گوید: " باب التَّكْفِيرِ باب پرمخاطره و ریسک داری است، و هیچ چیزی را مانند سلامت (ایمان) خود ارزشمند نمی دانیم."

همچنین القاسمی از ابن عربی نقل می کند که می گوید : جاهل و خطاکار این امت، هر چند که مرتکب عمل کفر و شرک آمیزی گردد باز کافر نمی گردد؛ او عذر به جهل و خطاء دارد تا زمانی که حجت و دلیلی برایش روشن گردد که آشکارا و واضح به وی نشان می دهد که در صورت ارتکاب آگاهانه ی آن کافر می گردد؛ و یا اینکه اموری آشکار و معلوم و ضروری از دین را انکار کند که اجماع قطعی بر آن وجود دارد و هر مسلمانی بدون نظر و تأمل آنها را می شناسد.^{۳۳}

مذهب شافعی ها :

ابن تیمیه می گوید: و همچنان هنگامی که حفص الفرد گفت قرآن مخلوق است و امام شافعی به وی گفت: «کفرت بالله العظیم» سوگند به خداوند بلند مرتبه کافر شدی؛ برای وی روشن نمود که این سخن وی کفر است اما صرفا به خاطر این گفته، حکم به مرتد بودن حفص نداد، چون برای وی حجت و دلیلی که وی به واسطه ی آن کافر می گردد را روشن ننموده بود؛ و چنانچه اعتقاد داشت که او مرتد شده است تلاشی برای کشتن وی انجام می داد.^{۳۴}

الحافظ از غزالی نقل می کند که: برای شخص سزاوار و شایسته است به هر طریقی که شده از تکفیر مسلمان پرهیز کند، به درستی که مباح کردن خون مسلمینی که به توحید اقرار نموده اند خطاست و خطا در ترک زندگی هزار کافر سبکتر از خطا در ریختن خون تنها یک مسلمان است.^{۳۵}

^{۳۳} محاسن التأویل: ۱۳۰۷/۵ - ۱۳۰۸

^{۳۴} مجموع الفتاوی (۲۳/۳۴۸)

^{۳۵} الفتح: (۱۲ / ۳۰۰)

و ابن حجر هیتمی می گوید: برای مفتی شایسته است که به دلیل خطر عظیم تکفیر، و چیره شدن شک و عدم اعتمادش، بویژه از شتاب کردن در تکفیر، تا آنجائی که برایش امکان دارد در تکفیر احتیاط کند؛ و این چیزی بوده است که بزرگان ما در گذشته و حال بر آن بوده اند.

مذهب أحمد بن حنبل :

ابن تیمیة می گوید: هر وقت آنها را می بینی می گویند «هر کسی این چنین گفت کافر است» شنونده خیال می کند که این لفظ شامل هر کسی می گردد که چنین سخنی را گفته است، و نمی اندیشند که تکفیر دارای شروط و مواعی است که این حکم را در حق شخص معین دور می کند، و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نیست مگر زمانی که شروط در آن یافت شده و مواعع نیز منتفی شده باشند؛ این را روشن کنم که امام احمد بن حنبل و تمام امامان اکثر کسانی را که چنین کلامی بر زبان رانده اند به صورت معین تکفیر نکرده اند. امام احمد جهمی که منکر صفات و اسماء الله بودند را تکفیر می کرد، چون رد کننده ی گفته هایشان از آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده بود در میان مردم آشکار و روشن بود.... با این وجود علماء و بزرگان آنها را تکفیر می کردند نه پیروان آنها را.

۳۶

عبد الرحمن بن ناصر السعدي می گوید: اهل تأویل در اهل قبله که گمراه گشته و در فهم آنچه در کتاب و سنت آمده است دچار خطاء شدند، با وجود ایمانشان به پیامبر و اعتقاد کامل به تمام آنچه گفته و هر آنچه که گفته است حق است و به آن پایبند شدند اما در پاره ای از مسائل خبری یا عملی دچار خطاء گشتند، چنین اشخاصی کتاب و سنت دلالت دارد بر اینکه آنها از دین خارج نمی شوند و نمی توان احکام کافرین را بر آنها تطبیق داد؛ و تمام صحابه و تابعین و تمام امامان پس از آنها بر این قاعده بوده اند.

مذهب زیدیه :

الشوکانی می گوید: بدان، برای مسلمانی که به الله و روز قیامت ایمان دارد شایسته نیست حکم خارج کردن مسلمان از دین اسلام و داخل شدن او در کفر را قبل از آنکه دلایلی روشنتر از خورشید برایش بیاورد صادر نماید؛ این با احادیثی که از طریق گروهی از صحابه روایت کرده اند ثبت شده است که «من قال لأخيه یا کافر فقد باء بها أحدهما» کَرّ این احادیث و آنچه در این رابطه آورده شده است عظیم ترین مانع و نهیب کننده و بزرگترین پند دهنده و واعظ در ممانعت از شتاب در تکفیر وجود دارد و الله متعال فرموده است: «مَنْ شَرَحَبِ الْكُفْرِ صَدْرًا» (نحل/۱۰۶) در این صورت باید سینه برای کفر گشاد و قلب به این کفر اطمینان و نفس انسان نیز بر این کفر آرام گرفته باشد. و چنانچه شخص مسلمان به واسطه ی جهل در مصیبت های عقاید فاسد بیافتد و به مخالفت با مسیر اسلام بپردازد، و یا اینکه به واسطه ی جهل مرتکب عملی کفر آمیز گردد و یا اینکه شخص

مسلمان سخنی را بر زبان راند که دلالت بر کفر دارد اما به معنای آن اعتقاد ندارد در تمام این موارد حکم خروج او از اسلام اعتبار ندارد.^{۳۸}

در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود

اختلاف سنت و مقتضی حکمت الهی است که الله متعال در مورد آن می فرماید: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَفَهُمُ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (هود/ ۱۱۸) با این دیدگاه باید گفت که در دولت اسلامی یا «الجماعة» و شورای حاکم بر آن اختلاف نه تنها ضرورت بلکه به دلیل فربه کردن نفقه و توسعه آن، رحمت نیز به حساب می آید و نمی توان همه مردم را بدون اختلاف یافت و تنها ابزاری که آنها را جمع می کند شورای اولی الامر تحت پوشش دولت اسلامی است که نماد الجماعة است. ادعایی غیر از این جهت اتحاد آرای مختلف، با سنت الهی مغایر بوده و قطعاً هر آنچه با سنت خداوند در تضاد باشد به شکست محکوم خواهد بود.

در این صورت زمانی که الله متعال می فرماید: «ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» (انبیاء، ۹۲) و «ان هذة امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون» (مومنون/ ۵۲) تنها راه تبدیل شدن به امت واحد را عبادت الله متعال از کانال شریعت آخرین فرستاده اش معرفی نموده که این فرستاده نیز با پیروی از شریعت، شورای اولی الامر تحت پوشش الجماعة یا دار الاسلام را یگانه ابزار و ضامن حفظ این امت واحد معرفی می نماید.

قبل از انهدام الجماعة و شورای اولی الامر، اختلاف تنوع بود نه تضاد، و تنوع همیشه مصدر ثروت و برکت بوده و می باشد و زمانی که اختلافات مسلمین مسیر اشتباهی را می پیمود در همان دایره ی نسیان و خطاء باقی می ماند و با مراجعه به شورای مسلمین، اینهم رفع می گردید؛ به گونه ای که ام المؤمنین عایشه درباره ی برخی از صحابه که با آنان اختلاف داشت، فرمود: او دروغ نگفته است، ممکن است فراموش کرده یا اشتباه می کند یا دچار توهم شده است. در چنین جامعه ای بعضی افراد در مسائلی قابل اجتهاد در حالی متفاوت به نظر می رسند که از جهت اعتقاد به حکم و صورت مسئله با دیگران اختلافی ندارند بلکه تنها تمایزشان با دیگری در شیوه بیان آن و عرضه کردنش است. در چنین جامعه ای حسن ظن به الله و بندگان الله از بزرگترین شعبه های ایمان و سلامت قلب اعضای آن است.

البته تأویل اشتباه نسبت به نصوص شرعی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز رخ داده است، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم. اما با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن با وجود حکومت اسلامی و حفظ الجماعة و شورای صحابه، تازمانیکه «حجت نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهلش رفع نشده و از او طلب توبه نشد شخص به واسطه ی خطای خود تکفیر نشد.

ابن القيم در بدائع الفوائد از ابي القاسم السهيلي در مورد گفته ی رسول الله صلى الله عليه وسلم در مورد براء بن معرور آورده است که: «قد كنت على قبلة لو صبرت عليها». یعنی براء قبل از تغییر قبله به سمت کعبه نماز می خواند در حالی که مسلمین به سمت بیت المقدس نماز می خواندند و رسول الله صلى الله عليه وسلم تنها به هماهنگی با مسلمین دستور داد و به وی دستور نداد که نماز هایش را اعاده کند چون تأویل کرده بود.

ابن قیم به دنبال ذکر این واقعه می افزاید: و مثل همین مورد:

- ونظير هذا أنه لم يأمر من أكل في نهار رمضان والإعادة لما ربط الخيطين في رجله وأكل حتى تبيناً له لأجل التأويل
- ونظيره أنه لم يأمر أبا ذر بإعادة ما ترك من الصلاة مع الجنابة إذ لم يعرف شرع التيمم للجنب . فقال : يا رسول الله إنني تصيبني الجنابة فأمكت الشهر والشهرين . لا أصلي يعني في البداية . فقال : أين أنت عن التيمم .
- ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر المسيء في صلاته بإعادة ما تقدم له من الصلوات التي لم تكن صحيحة وإنما بالإعادة في الوقت ، لأنه لم يؤد فرض وقته مع بقائه بخلاف ما تقدم له.
- ونظيره أيضاً أنه لم يأمر المتمكك في التراب كما تتمكك الدابة لأجل التيمم بالإعادة مع أنه لم يصب فرض التيمم.
- ونظيره أيضاً ، أنه لم يأمر معاوية بن الحكم السلمي بإعادة الصلاة . وقد تكلم فيها بكلام أجنبي ليس من مصلحتها
- ونظيره أيضاً أنه لم يضمن أسامة قتيله بعد إسلامه بقصاص ولا دية ولا كفارة.

" در زمان حکومت عمر بن خطاب نیز صحابه ای به نام قدامه بن مظعون مرتکب تأیلی شد، از آن جهت که خمر را برای خود حلال کردند و این فرموده خداوند را تأویل کردند که می فرماید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا (مائده/۹۳) «برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» که عمر بن خطاب در مورد آن با «شوری» مشورت کرد و گفتند: ای امیرالمؤمنین! نظر ما بر این است که آنها بر خداوند دروغ بسته اند و در دین خداوند چیزی را تشریح کرده اند که خداوند اجازه آن را نداده است. پس گردنشان را بزن. و علی بن ابی طالب ساکت بود. عمر نظر او را پرسید. علی گفت: نظر من بر این است که از آنها استتابه شود؛ اگر توبه کردند به خاطر نوشیدنشان هشتاد ضربه تازیانه می خورند ولی اگر توبه نکردند گردنشان زده می شود. زیرا بر خداوند دروغ بسته و در دینش تشریح کرده اند که خداوند اذن آنرا نداده است." ۳۹

ابن تیمیه می گوید: قدامه و جمعی دیگر خمر نوشیدند و این فرموده خداوند را تأویل کردند که می فرماید: «بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند گناهی نیست بر آنچه که خورده اند.» پس هنگامی که این جریان

برای عمر بن خطاب ذکر شد او علی بن ابی طالب و سایر صحابه بر این متفق شدند که اگر به حرام بودن (خمر) اعتراف کنند، مورد تازیانه قرار می گیرند. ولی اگر به حلال بودن آن مصرّ باشند کشته می شوند. و عمر به قدامه گفت: خطا کردی، به نیشانه نَزَدی؛ اما اگر تو تقوا داشتی و ایمان آورده ای و عمل صالح انجام می دهی، خمر را نمی نوشیدی. و این آیه به سبب آن نازل شد که هنگامی که خداوند خمر را تحریم کرد و تحریم آن بعد از واقعه اُحد بود بعضی از صحابه گفتند: پس حال همراهان ما چگونه است در حالی که خمر می نوشیدند؟ و خداوند این آیه را نازل کرد در آن بیان می کند که خوردن و نوشیدن چیزی در حالتی که حرام نشده است، گناهی بر آن نیست اگر از مؤمنان متقی و صالح بوده باشند.^{۴۰}

مورد آشکار دیگری که در عصر صحابه اتفاق افتاد ظهور خوارج بود. در کتاب المغنی آمده است:

اگر شخص کشتن بی گناهان و گرفتن اموالشان را بدون هیچگونه شبهه و تأویلی جایز بداند کافر می شود ولی اگر چون خوارج برای انجامش تأویل داشته باشند بیشتر فقهاء آنها را هر چند ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموالشان را مباح دانسته و آن را به قصد نزدیکی به خدا انجام داده اند، تکفیر ننموده اند و در ادامه می گوید: از جمله موارد شناخته شده در مذهب خوارج، تکفیر بسیاری از اصحاب و تابعین و همچنین خون و مالشان را حلال و کشتن آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده بودند، ولی علی رغم همه این مسائل فقهاء به خاطر تأویلاتشان حکم به کفرشان صادر نکردند و همچنین از دایره حرام خارج می شود هر حرامی که بواسطه تأویل حلال گردد.^{۴۱}

در فتاوی ابن تیمیه مجموع ابن قاسم آمده است: بدعت خوارج به خاطر بدفهمیشان از قرآن بود و قصد معارضه با آن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که بر آن دلالت نمی نمود و گمان داشتند آن موجب تکفیر نمودن کسانی است که مرتکب گناه می شدند.^{۴۲}

و باز در همان جلد می گوید: خوارج با سنت که قرآن دستور به تبعیتش داده مخالفت کردند و مؤمنانی را که قرآن دستور به مولات و محبتشان داده، تکفیر کردند لذا دنباله رو متشابهات قرآن شدند و بدون آگاهی از معنایش آن را بر خلاف واقع تفسیر و تأویل کردند آنها راسخ در علم و تابع سنت نبودند و به جماعت مسلمانانی که قرآن را می فهمیدند رجوع نکردند.

و باز ایشان می گوید: در بین اصحاب کسی حتی علی بن ابی طالب و دیگران هم هیچکس از آنها را تکفیر ننموده بلکه در مورد آنها حکمشان این بود که ظلم و تعدی کرده اند چنانکه آثار، ما را به آن راهنمایی می کند

^{۴۰} مجموع الفتاوی: ۴۰۳/۱۱

^{۴۱} در ج ۸، ص ۱۳۱ مغنی

^{۴۲} ج ۱۳، ص ۳۰ مجموع ابن قاسم

^{۴۳} ج ۱۳، ص ۲۱۰ مجموع ابن قاسم

وٴ باز می گوید: مسئله مذکور همانطور که توضیح آن گذشت از امامان چون احمد بن حنبل و دیگران نقل شده است.^{۴۵}

همچنین می گوید: خوارج مارقین که پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور کشتنشان را داده بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که یکی از خلفای راشدین می باشد رهبری جنگیدن با آنها را متعهد شد و امامان دین از اصحاب و تابعین و بعد از آنها نیز، همگی بر جنگیدن با آنها اتفاق نمودند ولی با این حال علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و باقی اصحاب آنها را تکفیر نکردند بلکه علی رغم دستور دادن به جنگیدنشان آنها را مسلمان می دانستند و امام علی تا زمانی که آنها خونی را به ناحق بر زمین نریختند و اقدام به غارت اموال مردم نکردند با آنها نجنگید؛ بنابراین نه بدان سبب که آنها را کافر می دانست بلکه به خاطر جلوگیری از ظلم و تجاوزشان به جان و مال مردم با آنها جنگید، به همین دلیل اسیران آنها را به عنوان برده و اموالشان را به غنیمت نگرفت و هنگامی که اینها به نص و اجماع گمراهی و ضلالتشان ثابت است علی رغم دستور خداوند و رسولش به کشتنشان، تکفیر نمی شدند چگونه در مورد گروههایی که در مورد مسائلی حق را نیافته و در آن دچار اشتباه شده اند حکم کفر صادر می شود؟ چه کسی از اصحاب آگاهتر است؟ برای هیچکدام از این گروهها درست نیست که دیگری را تکفیر نماید و یا خون و مالش را حلال بداند هر چند در آنها به طور قطعی بدعت وجود دارد و گاه کسی که دیگری را تکفیر می کند خود مبتدع است و چه بسا بدعتش از دیگری غلیظتر است در بیشتر موارد آنها نسبت به حقایقی که در موردش اختلاف دارند جاهل می باشند. و در ادامه می گوید: هرگاه مسلمانی به سبب تأویل جنگید و یا دیگری را تکفیر نمود به سبب آن تکفیر نمی شود.^{۴۶}

زمانی که شورای اولی الامر، به عنوان تنها مرجع وحدت بخش دیدگاههای مختلف، بر اثر انهدام حکومت اسلامی بر منہاج نبوت از بین رفت، ایجاد اختلاف ناپسند و به دنبال آن فرقه سازی و مذهب گرایی واقعیتهای اجتناب ناپذیر می گردد. با انهدام حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شورای اولی الامر تابع آن، اکثر مسائل فقهی قابل اجتهاد مسیر دیگری تا حد مذهب سازی و حتی تفرق را پیموده و مواردی که مسلمین به نحوی در آن اجماع داشته باشند نابود گردید چون شورا که مصدر اجماع است از بین رفته بود و اجماع از هیچ به وجود نمی آید. بر این اساس علمای ربانی به حکم ضرورت در مواجهه با چنین مصیبتی آدابی را در زمینه اختلاف بیان نموده اند.

میان اختلاف و تفرقه تفاوت فاحشی وجود دارد. در هر صورتی تفرق ناپسند و مذموم است و هر اختلافی که به تفرق بیانجامد نیز ناپسند و نهی شده است. «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران/۱۰۵-۱۰۴) در اینجا آن مقامی که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد «امت» است

^{۴۴} ج ۷ ص ۲۱۷ مجموع ابن قاسم

^{۴۵} ج ۲۸ ص ۱۸ مجموع ابن قاسم

^{۴۶} ج ۳ ص ۲۸۲ مجموع ابن قاسم

که وجود آن بستگی به وجود «شوری» دارد و از کانال همین شورای یک رای واحد را به عنوان «اجماع» به کسانی که قصد امر به معروف و نهی از منکر آنها را دارد ارائه می دهد نه آرای مختلف را .

حتی تفرق در جسمها نیز نهی شده است چه رسد به تفرق در باورهای یک مسلمان . در حدیثی از ابی ثعلبه خشنی آمده که فرمودند: صحابه عادت داشتند وقتی در محلی اردو می زدند در کوهپایه ها و بیابان پراکنده می شدند . رسول الله صلی الله علیه و سلم با مشاهده این حال فرمودند: پراکندگی شما در کوهپایه ها و بیابان را شیطان به وجود آورده است. از آن روز به بعد صحابه در همه مکانها پیوسته و در کنار هم بودند تا آنجا که گفته اند: اگر پارچه ای روی آنها پهن می شد همگی زیر آن قرار می گرفتند.

تفرق ویران نمودن اصل وحدتی است که بیشتر احکام شرعی فقط در صورت وحدت و اجتماع قابل اجرا هستند و با از بین رفتن وحدت علاوه بر آنکه در اجرای این احکام در میان عموم مسلمین خلل ایجاد می شود عامل «فَتَقَشَّلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» می گردد در حالی که امر است « وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » (انفال/۴۶)

در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است

علماء می دانستند که وظیفه ی دعوت بر عهده ی «امت»ی از میان مسلمین می باشد که از «شوری» بر خواسته و این شورا که از قدرت حکومتی دارالاسلام یا الجماعة برخوردار است با «اجماع» خود یک رأی واحدی را به عموم مسلمین می رسانند که واجب الاطاعه بوده و مخالفت با آن حرام می باشد و همین قدرت حکومتی دارالاسلام ضامن اجرای این اجماع واحد است . در نتیجه تنها نهاد شورا است که در حالت عادی شایستگی حلال و حرام کردن مسائل مستحدثه را دارد .

حالا که حکومت اسلامی بر منهای نبوت از بین رفته و به دنبال این مصیبت بزرگ جماعت واحد و «امت واحد» نیز از میان رفته و جماعتها و امم کوچک و متفرقی ایجاد شده اند و «شورای واحد» اولی الامر نیز نابود شده و اجتهادات افراد جای آن را گرفته و «اجماع واحد» نیز به صورت طبیعی از میان رفته است، به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» هر عالمی ناچاراً اقدام به روشنگری در مورد مسائل مورد نیاز مسلمین در وضع موجود خود می نمودند، اما بر این نکته آگاه بودند که رای آنها مثل رای «اجماع» نیست و نمی تواند معیار حلال و حرام در امور اجتهادی روز برای همگان باشد . بر این مبناء، بر امام مالک بسیار سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید: این حرام است، بلکه باید بگوید: من آن را ناپسند می دانم.

ابن رشد در البیان و التحصیل می گوید : مالک گفته است: فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال است و آن حرام، بلکه گفته می شود من آن را نمی پسندم یا من چنین کاری نمی کنم. در گذشته مردم به این

بسند کرده و خشنود می‌شدند و می‌گفتند ما این را زشت می‌دانیم، یا باید از این پرهیز کرد، اما نمی‌گفتند این حلال است، این حرام است. و می‌گوید این برایم جالب است که در مناطق ما نیز رواج دارد.

محمدبن رشد می‌گوید: جمله‌ی (فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال و آن حرام است) بدین معناست: آنچه به نظر مجتهد می‌رسد که حلال یا حرام است، زیرا ممکن است عالمان مجتهد دیگر با او هم نظر نباشند. هرگاه مجتهد درباره‌ی یک مسأله‌ی اجتهادی بگوید این حلال یا حرام است، شنونده گمان می‌برد که همگان آن را حلال یا حرام می‌دانند، پس باید مجتهد در ادامه‌ی حکم بگوید: این نزد من حلال یا حرام است. این بر اساس دیدگاهی است که معتقد است هر مجتهدی به خاطر اجتهادش نزد خداوند به راه صواب و بر حق است. اما طبق دیدگاه کسی که معتقد است حق یکی است و مجتهد گاهی به آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد، درست نیست که به هیچ عنوان یک مجتهد در مسائل اجتهادی بگوید این حلال است و آن حرام است، چون نمی‌توان بگوید حتماً راهش درست است، شاید نزد خداوند حق با کس دیگری باشد، شایسته است بگوید: در آنچه خداوند مرا مأمور کرده و مسئولیت دارم فتوا می‌دهم که این به نظرم مباح یا آن ممنوع است. اگر می‌داند که پرسشگر به چیزی پایین‌تر از این بسنده می‌کند شایسته است بگوید: این را نمی‌پسندم یا من چنین کاری نمی‌کنم. تا بدین گونه مسائل را حلال و مباح نشمارده باشد. مجتهد می‌تواند به همین مقدار اکتفا کند و بالله التوفیق.

علاوه بر آن در این حالت ضرورت و اضطراری که مسلمین به آن دچار شده اند این قیم می‌گوید: هنگامی که در یک مسئله آیه، حدیث یا اجماعی نباشد و قابل اجتهاد باشد، نباید به مجتهد یا مقلدی که به آن عمل کرده ایراد گرفت.

و سلطان العلماء عزین عبدالسلام نیز می‌گوید: کسی که مرتکب کاری شود که در حرام بودنش اختلاف است و او آن را حلال می‌داند نباید به او ایراد گرفت مگر اینکه دلایلش ضعیف باشد.

امام‌الحرمین گفته است: مجتهد نباید در مسائل اختلافی به مجتهد دیگر تاخته و یا او را نکوهش کند زیرا به نظر ما هر مجتهدی در فروع به راه صواب است. و هر کس که معتقد است تنها یک مجتهد بر صواب است باز هم به نظرش آن مجتهد نامعین است، پس طبق هر دو دیدگاه نباید یک مجتهد، مجتهدان دیگر را نکوهش کند.

ابن تیمیه درباره‌ی امامان مذاهب گوید: هیچ کدامشان با احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم عمداً مخالف نکرده است، پس باید برای آنان در ترک حدیث صحیح توجیه و عذر بیابیم. او می‌افزاید: همه‌ی عذر ها سه گونه‌اند: یک- باور نداشتن به این که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن سخن را گفته است. دو- باور نداشتن به این که هدف حدیث فلان موضوع است. سه- اعتقاد به منسوخ بودن حکم مسأله.

^{۴۷} کتاب: صنعت فتوا و احکام اقلیت‌ها / مؤلف: علامه شیخ عبدالله بن بیه
^{۴۸} «عز بن عبدالسلام» ملقب به «سلطان العلماء» کسی است که فرمود: «هر کس در سرزمینی که زنا در آن رواج یافته است از حرام بودن ربا برای مردم حرف بزند خیانت کرده است».

بیماری دیگری که بر اثر نبود حکومت اسلامی بر منهای نبوت و الجماعة واحد و شورای اولی الامر ظهور نمود پدیده ی تقلید مردم از این علمای متفرق است. ابن عبدالبر درباره ی معذور بودن مقلد در تقلید از مجتهد می گوید: علما اتفاق نظر دارند که عموم مردم باید از علما تقلید کنند. و ابن تیمیه نیز می گوید: جمهور معتقدند که فرد ناتوان از استدلال می تواند از عالم تقلید کند. با این وجود ابن قیم ماهیت مقلدین را اینگونه معرفی می کند: فرد عامی مذهب ندارد، زیرا کسی مذهب دارد که نوعی نظر و استدلال داشته باشد.

تا زمانی که بار دیگر با تشکیل حکومت اسلامی بر منهای نبوت شورای اولی الامر شکل نگیرد و جماعتی واحد با امتی واحد به وجود نیاید که با اجماعی واحد رسالت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده گیر این حالت ضرورت و اضطرار مثل خوردن گوشت مردار تارفع این آفت ادامه دارد.

علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت

حدیث صحیحی وجود دارد که بر عدم کفر کسانی که در عقیده تاویل می کنند دلالت دارد، در صورتی که تاویلشان باعث ابطال و انکار اصل دین نشود و آن سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم که می فرماید: «یهودیان بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که یکی در بهشت است و هفتاد در آتش، و نصرانیان بر هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند که هفتاد و یکی در آتش است و یکی در بهشت. قسم به آنکه جان محمد به دست اوست، بی شک امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ یکی در بهشت و هفتاد و دو در آتش» گفته شده: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنان جماعت هستند».^{۴۹}

ابوسلیمان خطابی می گوید: این که فرموده «امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می شوند» دلالت بر این دارد که همه ی این فرقه ها از دین خارج نیستند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را امت خود دانسته، و همچنین دال بر این است که تاویل کننده از دین خارج نمی شود اگرچه در تاویل خود دچار اشتباه شود»^{۵۱}

ابن تیمیه می گوید: «و همینطور دیگر هفتاد و دو فرقه، کسانی از آنها که منافقند در باطن کافرند، و آنکه منافق نیست بلکه در دل به الله و پیامبرش مومن است در باطن کافر نیست هر چند در تاویل دچار اشتباه شود، حال این اشتباهش هر چه باشد...»

و کسی که بگوید این هفتاد و دو فرقه همه شان کافر و خارج از ملتند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و بلکه اجماع ائمه ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است، زیرا هیچ یک از آنان همه ی هفتاد و دو فرقه را کافر ندانسته و بلکه خود آنها بر اساس برخی عقاید یکدیگر را تکفیر می کنند»^{۵۲}

^{۴۹} جامع بیان العلم و فضله

^{۵۰} ابن ماجه (۳۹۹۲) و البانی آن را صحیح دانسته است

^{۵۱} معالم السنن خطابی: ۴/ ۲۹۵. همچنین مراجعه نمایید به «السنن الکبری» بیهقی (۲۰۸/۱۰).

^{۵۲} مجموع الفتاوی: ۲۱۸/۷.

نمونه های زیادی در این زمینه در تاریخ اسلام یافت می شود که کسی گروههایی چون خوارج که تاویل نموده اند و معتزله ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب نکرده اند اما با بدعت خود راه را گم کرده اند و در گمان خویش برحق اند و گروههای اینچنینی را اهل تأویل دانسته و تکفیر نکرده اند. به همین سبب صحابه در این که خوارج جزوسرگردانان و مارق هستند متفق بودند، چنانکه در این باره احادیث صحیحی وارد شده است، و همچنین بر این اتفاق نموده اند که آنان از اسلام خارج نشده اند با اینکه خون مسلمانان را حلال شمرده و مورد شفاعت قرار گرفتن اهل کبائر و بسیاری از اصول دینی را منکر شدند، اما تاویلشان مانع از تکفیر آنان شد.

ابن تیمیه می گوید: «تاویلگری که قصد پیروی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - داشته است تکفیر نمی شود، بلکه اگر تلاش خود را کرده و سپس دچار اشتباه شده حتی او را فاسق هم نمی دانیم و این نزد مردم در مورد مسائل عملی شناخته شده است. اما در مسائل عقیده بسیاری از مردم کسی را که در این زمینه اشتباه کرده کافر دانسته اند، اما چنین سخنی از هیچ یک از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان متابعت نموده اند و نه هیچ یک از امامان مسلمان مشهور نیست، و بلکه در اصل از سخنان اهل بدعت است»^{۵۳}

باز ابن تیمیه می گوید: «آنچه ذکر کردم در صورت ترک واجب یا انجام حرام توسط مسلمان به سبب تاویل از روی اجتهاد یا تقلید، نزد من واضح است، و حال چنین کسی بهتر از حال کافری است که تاویل کرده است، اما این مانع از آن نیست که با تاویلگر باغی بجنگم و شارب خمر تاویلگر را تازیانه بزنم و مانند آن؛ زیرا تاویل مطلقاً باعث رفع مجازات دنیایی نمی شود، زیرا غرض از مجازات دفع فساد تجاوز [به احکام شرع] است»^{۵۴}

وی همچنین می گوید: «اما کسی که زیانی را آشکار سازد، زیان وی دفع می شود اگر چه با مجازات او، هر چند مسلمان فاسق یا گناهکار، یا عادل و مجتهدی باشد که دچار اشتباه شده، بلکه حتی اگر صالح یا عالم باشد... همینطور کسی که به سوی بدعتی دعوت دهد که آن بدعت به دین مردم زیان برساند؛ اگر چه خود وی در آن مسأله به سبب اجتهاد یا تقلید معذور باشد»^{۵۵}

در این صورت عذر به تاویل به این معنا نیست که نمی توان در صورت مخالفت با قانون رایج اجرائی و آشکار شریعت «حد» را بر وی اجراء کرد، بلکه وی نیز همچون سایر مسلمین غیر قابل استثناء می باشد. چنانکه قدامه بن مظعون وقتی در مورد نوشیدن خمر تاویل نمود حد زده شد، و همینطور به معنای این نیست که افکار چنین کسی مستحق نقد و آسیب شناسی نباشد.

ابن تیمیه می گوید: «همینطور اقوالی که گوینده اش کافر دانسته نمی شود، شاید نصوصی که موجب شناخت حق می شود به گوینده اش نرسیده و یا شاید به او رسیده اما برایش اثبات نشده یا نتوانسته به فهم آن دست یابد و یا شاید شبهاتی بر وی عرضه شده که خداوند او را برایش معذور بدارد، پس هر که مومن باشد و در طلب حق تلاش کند

^{۵۳} منهاج السنة: ۵ / ۲۳۹

^{۵۴} مجموع الفتاوی: ۲۲ / ۱۴

^{۵۵} مجموع الفتاوی: ۳۷۵ / ۱۰.

و با این وجود دچار اشتباه شود، خداوند اشتباه او را - هر چه باشد - خواهد بخشید، چه در مسائل نظری (عقیدتی) یا ظاهری (عملی)، و این همان روشی است که اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و جمهور ائمه‌ی اسلام بر آن بودند»^{۵۶}

البته عده‌ای از امامان چون امام شافعی در مورد فرقه‌هایی از اهل تأویل از لفظ کفر استفاده کرده است. امام بیهقی می‌گوید: «آنچه از شافعی و دیگر ائمه درباره‌ی تکفیر این مبتدعان روایت کردیم، در حقیقت منظورشان کفری کمتر از کفر است» (یعنی کفری که باعث خروج از دین نمی‌شود).^{۵۷}

و امام بغوی می‌گوید: «و شافعی شهادت اهل بدع را و همچنین نماز پشت سر آنان - البته همراه با کراهت - به طور مطلق جایز دانسته، و این قول او دلیل بر این است که اگر جایی برای برخی از آنان از لفظ کفر استفاده کرده منظورش کفری کمتر از کفر [اکبر] است،^{۵۸}

ابن تیمیه می‌گوید: «شاید از یکی [از ائمه] چنین نقل شود که گوینده‌ی برخی اقوال را تکفیر نموده و منظورش از این سخن که فلان قول کفر است، هشدار و تحذیر است، و اگر آن قول کفر باشد نیز الزاما به آن معنی نیست که هر کس آن را از روی جهل یا تاویل به زبان آورده تکفیر کرده است؛ زیرا ثبوت کفر درباره‌ی یک شخص معین مانند ثبوت تهدید آخرت در حق اوست، که این دارای شروط و موانعی است»^{۵۹}

حافظ ابن حجر به نکته‌ای اشاره دارد که بعضی از اهل تأویل را معذور نمی‌داند و می‌گوید: «علما گفته‌اند: هر تاویل کننده‌ای به سبب تاویلش معذور است (یعنی): گناهکار نیست، در صورتی که تاویلش در زبان عرب پذیرفته بوده و در علم وجهی داشته باشد»^{۶۰}

بر این اساس عده‌ای تأویل در «انکار» لا اله - الا الله و محمد رسول الله، وجود بهشت یا جهنم و امثال این موارد را روا نمی‌دانند. ابو حامد غزالی می‌گوید: «باید قاعده‌ی دیگری را گوشزد نمود که: شاید شخص با نسی متواتر مخالفت نماید و ادعای تاویل نماید، اما این تاویل نامیدن او هیچ اساسی - چه از دور و چه از نزدیک - در زبان [عرب] ندارد، و چنین چیزی کفر است و صاحبش نیز تکذیب گر [شرع] است اگر چه ادعای تاویل کند. این گفته‌ها در حقیقت تکذیبی است که آن را تاویل نامیده‌اند»^{۶۱}

ابن الوزیر نیز می‌گوید: «در مورد کفر کسی که آنچه برای همه به ضرورت معلوم است را انکار می‌کند، و خود را زیر نام تاویل آنچه قابل تاویل نیست پنهان می‌سازد اختلافی نیست. مانند کار ملاحظه در تاویل همه‌ی اسماء الحسنی و بلکه همه‌ی قرآن و شریعت و معاد اخروی از جمله رستاخیز و قیامت و بهشت و جهنم»^{۶۲}

^{۵۶} مجموع الفتاوی: ۳۲ / ۳۴۶

^{۵۷} سنن کبری: ۱۰ / ۲۰۷

^{۵۸} شرح السنة: ۱ / ۲۲۸ .

^{۵۹} منهاج السنة: ۵ / ۲۴۰

^{۶۰} فتح الباری: ۱۲ / ۳۰۴

^{۶۱} فیصل التفرقة: ۶۶ - ۶۷

^{۶۲} اینثار الحق علی الخلق: ۳۷۷

شیخ عبدالرحمن السعدی به صورت ساده در این زمینه می گوید: هر بدعتگذاری که چیزی از آنچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آورده یا قسمتی از آن را «بدون تاویل» انکار نماید کافر است؛ زیرا وی الله و پیامبرش را تکذیب نموده و نسب به حق تکبر و عناد ورزیده است."

ابن تیمیه در مورد اختلاف سخنان ائمه درباره‌ی مرتکبان بدعت‌های کفرآمیز که کدامیک باعث کفر می‌شود یا خیر؟ می گوید:

" اما مقصود این است که مذاهب ائمه مبنی بر تفصیل [و تفاوت] میان [کفر دانستن] نوع [یک اعتقاد] و [تکفیر] عین [شخص] می‌باشد و برای همین برخی از آنان در این مورد موارد متفاوتی را نقل کرده و عمق سخنشان را درک نکرده‌اند. مثلاً گروهی از امام احمد درباره‌ی تکفیر اهل بدعت دو روایت کاملاً متفاوت نقل کرده‌اند تا جایی که اختلاف را در تکفیر مرجئه و شیعیان که علی را برتر از [عثمان] می‌دانند، قرار داده‌اند و شاید تکفیر و جاودانه بودن در جهنم را [برای آنان] ترجیح می‌دهند، حال آنکه این مذهب امام احمد و دیگر ائمه‌ی مسلمان نیست، بلکه در مورد این سخن وی اختلافی نیست که وی مرجئه را که ایمان را سخن بدون عمل می‌دانند کافر نمی‌داند و کسانی را که علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند کافر نمی‌داند، بلکه حتی نصوص وی در امتناع از تکفیر خوارج و قدریه و دیگران صریح است؛ بلکه وی جهمیّه را که منکر نام‌ها و صفات الله هستند کافر می‌داند، زیرا سخنانشان به طور واضح و آشکار در تناقض با چیزی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آورده ، زیرا حقیقت سخن آنان به تعطیل آفریدگار می‌انجامد. وی با آنان روبرو شده و حقیقت سخنان آنان را که بر گرد تعطیل می‌چرخد دانسته است، و تکفیر جهمیّه توسط سلف و ائمه مشهور است، اما با این وجود اشخاص معینی از آنان را تکفیر ننموده، زیرا کسی که به یک اعتقاد دعوت می‌دهد کارش بدتر از کسی است که صرفاً به آن معتقد است؛ و کسی که مخالف اعتقاد خود را مجازات می‌کند بدتر از کسی است که به آن دعوت می‌دهد، و با این وجود حاکمانی که معتقد به قول جهمیّه بودند و قرآن را مخلوق می‌دانستند و معتقد به دیده نشدن الله در آخرت و دیگر عقاید بودند و مردم را به سوی این اعتقاد فرا می‌خواندند و مورد آزمایش قرار می‌دادند و در صورت نپذیرفتن مجازات می‌نمودند و کسانی که این عقیده را نمی‌پذیرفتند کافر می‌دانستند، تا جایی که اگر اسیری را می‌گرفتند تا وقتی که به قول جهمیّه اعتراف نمی‌کرد آزدش نمی‌کردند و مانند آن... و کسی را به مسئولیت نمی‌گماشتند و از بیت المال به هیچکس چیزی نمی‌دانند مگر در صورت پذیرش این عقیده، اما با این وجود امام احمد برایشان دعای رحمت نمود و آمرزش می‌خواست، زیرا می‌دانستند که آنان نمی‌دانند قولشان در واقع تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم و انکار چیزی است که ایشان آورده است، بلکه در تاویل خود دچار اشتباه شده و از کسانی که چنین عقیده‌ای داشتند تقلید کرده بودند.

همینطور وقتی امام شافعی خطاب به حفص الفرد که گفت: قرآن مخلوق است، فرمود: «به خداوند بزرگ کفر ورزیدی (یا کافر شدی)» در حقیقت بیان نمود که این سخن کفر است، و صرفاً به مجرد این سخن حکم به ارتداد حفص نداد، زیرا حجتی که باعث تکفیر او می‌شد برای وی آشکار نشده بود، و اگر معتقد به تکفیر او می‌شد برای

قتل وی تلاش می‌کرد. ایشان در کتب خود تصریح نموده که شهادت و گواهی اهل بدعت و نماز پشت سر آنان پذیرفته است^{۶۳}

پس از امام شافعی در مورد تأویلات اشعری‌ها نیز موضع‌گیری‌هایی شد. اشعری‌ها در عقیده بر یک درجه نیستند بلکه بر مدارس و روش‌های گوناگونی هستند، و آنانی که به سه قرن [نخست] نزدیک‌ترند به حق نیز نزدیک‌ترند اما عده‌ای از آنها در عقیده‌ی خود شبهاتی دارند که مخالف اعتقاد سلف است و کسانی که از تکفیر آنان سخن گفته‌اند منظورشان قضایای کفرآمیزی است که در عقاید آنان موجود است نه آنکه بر اشخاص آنان حکم به کفر داده باشند یا مطلقاً آنان را کافر بدانند، و منظورشان کفری است کمتر از کفر [که باعث خروج از ملت نمی‌شود] بنابراین، این طائفه از فرقه‌های خارج از اسلام نیست و افراد آن نیز کافر نیستند، بلکه از کسانی هستند که در مسائل و عقایدی که تقریر کرده‌اند به سبب تأویل معذورند. ابن عثیمین می‌گوید: «کسی را نمی‌شناسم که اشعری‌ها را کافر دانسته باشد»^{۶۴}

ابن تیمیه در ممانعت از تکفیر مسلمان اهل خطاء، تأویل و جاهل به حق می‌گوید:

" تکفیر از جمله وعیدها به شمار می‌رود. و اگرچه آن قول، مشتمل بر تکذیب آنچه باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است، گاهی این حالت وجود دارد که آن فرد، تازه مسلمان شده و یا در صحرائی دور افتاده زندگی کرده و یا مواردی از این قبیل. در چنین مواردی، فرد تا زمانی که حجت بر او اقامه می‌شود، به سبب آنچه که جحد می‌کند تکفیر نمی‌شود. و گاهی کسانی وجود دارند که این نصوص را نشنیده‌اند؛ و یا اینکه آنها را شنیده‌اند اما نزد آنها به اثبات نرسیده و یا نزد اومعارضی وجود دارد که تأویل آنرا واجب می‌کند، اگر چه به خطا رود. و به این دلیل اگر مردی مسلمان شد و نمی‌دانست که نماز واجب است و یا نمی‌دانست که خمر حرام است، پس بدلیل عدم اعتقاد به واجب بودن نماز و حرام بودن خمر، نه تنها کافر نمی‌شود بلکه تا زمانی که حجت نبوی بر او اقامه نگردد، معاقبه نیز نمی‌شود. و وجه صحیحی که ادله شرعی بر آن دلالت دارد این است که خطاب متوجه کسی نمی‌شود که دسترسی به آن (علم شرعی) نداشته باشد. و بسیاری از مردم هستند که در اماکن و زمانه‌ی زندگی می‌کنند که بسیاری از علوم نبوی پراکنده گشته؛ تا جایی که کسی باقی نمی‌ماند تا آنچه را که خدا پیامبرش را به آن فرستاده تبلیغ کند. پس بسیاری از آنچه را که خداوند پیامبرش را به آن فرستاده نمی‌دانند. و امثال این مردمان تکفیر نمی‌شوند و بنابراین ائمه بر این متفق هستند که کسی که در بادیه و صحرائی پرورش یافته که دور از اهل علم و ایمان است و نیز کسی که تازه مسلمان شده است، اگر در این حال چیزی از این احکام ظاهر متواتر را انکار کند، تا زمانی که آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده نشانسد و نداند حکم به کفر او داده نمی‌شود.^{۶۵}

^{۶۳} مجموع الفتاوی: ۳۴۸ / ۲۳ - ۳۴۹

^{۶۴} مسائل التدوین، مسالهی شماره‌ی ۹، دکتر احمد بن عبدالرحمن القاضی

^{۶۵} مجموع الفتاوی: ۳ / ۲۱، ۱۱ / ۴۰۶ - ۴۰۷

باز در کتاب مجموع الفتاوی ابن تیمیه آمده است: «أَنَّ التَّكْفِيرَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعٌ قَدْ تَنَنَّقَى فِي حَقِّ الْمُعَيَّنِ وَأَنَّ تَكْفِيرَ الْمُطَّلَقِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَكْفِيرَ الْمُعَيَّنِ إِلَّا إِذَا وُجِدَتْ الشُّرُوطُ وَانْتَفَتِ الْمَوَانِعُ»؛ حکم به کفر دارای شرایط و موانعی است که به واسطه ی چنین شروط و موانعی حکم به تکفیر در مورد فرد معین منتفی می گردد. همچنین لازمه ی تکفیر مطلق حکم به کفر تک تک افراد نخواهد بود؛ مگر اینکه شرایط محقق بوده باشد و مانعی در بین نباشد.

ابن تیمیه همچنین در این مورد می نویسد: «وَأَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُكْفَرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ أخطأَ وَغَلِطَ حَتَّى تُقَامَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَتُبَيَّنَ لَهُ الْمَحَجَّةُ وَمَنْ ثَبَتَ إِسْلَامُهُ بِبَيِّنٍ لَمْ يَزَلْ ذَلِكَ عَنْهُ بِالشَّكِّ؛ بَلْ لَا يَزُولُ إِلَّا بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ وَإِزَالَةِ الشُّبُهَةِ»؛ برای کسی جایز نیست که احدی از مسلمین را تکفیر نماید، هر چند بر خطا و اشتباه بوده باشد تا زمانی که حجت بر او اقامه گردد و راه بر او تبیین و روشن گردد. و هر کس که اسلام او به یقین ثابت بوده باشد به واسطه ی شک اسلام او برداشته نمی گردد؛ بلکه اسلام زایل نمی گردد مگر بعد از اقامه ی حجت و برداشته شدن شبهه از او.

بر این اساس تأویلات بکری مانع تکفیرش توسط ابن تیمیه گردید در حالی که ابن تیمیه با او در مورد «عقاید و توحید» چند بار بحث کرده بود. هنگامی که شیخ الاسلام ابن تیمیه با «بکری» بر سر مسئله توحید مناظره داشتند، بکری برای اعتقادات خود از آیات و احادیث استفاده می کرد و تاویلاتی آورد که از نظر شیخ الاسلام آن تاویلات مانع تکفیر بکری می شد! بوسیری هم توسط محمد بن عبدالوهاب در حالی که بوسیری به نظرش کفر داشت تکفیر نگردید. هر چند که اکثر مسلمین معتقد به شرکیات تولید شده به احادیث استناد می کنند.

رشید رضا در تعریف متأول و بیان حکم آن سخن ابن تیمیه را نقل می کند و در تأیید آن تعبیر «تحقیق نفیس» را به کار می برد و می نویسد: «متأول کسی است که قصد اطاعت دارد؛ ولی در اجتهاد دچار خطا می شود. تکفیر نکردن متأول در مسائل عملی و فروع فقهی بین مردم مشهور است؛ ولی در خصوص عقاید، بسیاری از مردم خطاکار را تکفیر می کنند؛ اما صحابه و تابعین تکفیر نمی کردند»؛ او بارها بر لزوم پرهیز از تکفیر متأول تأکید می کند. وی در این بحث به شدت تحت تأثیر ابن تیمیه است. از مجموع سخنان رشید رضا پنج دلیل بر جایز نبودن تکفیر منکر متأول به دست می آید:

۱. به عقیده او، چنان که از ابن تیمیه نیز نقل کرد، صحابه و تابعین، خطاکار متأول در ضروریات را تکفیر نمی کردند. او برای اثبات این اجماع شواهدی را ذکر می کند، از جمله اجماع صحابه بر مرتد نبودن خوارج. حاصل سخن او در این باره این است: گمراهی خوارج با نص و اجماع ثابت شده بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان قتال با آنها را صادر فرموده بود، و همه صحابه و تابعین نیز در جنگ با آنها اتفاق نظر داشتند؛ ولی علی بن ابی طالب در جنگ با آنها مانند کفار رفتار نکرد و حرمت مال و ناموس آنها را حفظ کرد و کسی از صحابه، علی را از این رفتار منع نکرد. این امر دلالت بر اجماع صحابه دارد. وقتی کسانی که به فرمان پیامبر صلی الله

^{۶۶} مجموع الفتاوی، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه الحراني (المتوفى: ۷۲۸هـ)، ج ۱۲، ص ۴۸۷، دار الوفاء.

^{۶۷} همان، ج ۱۲، ص ۴۶۶

^{۶۸} رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی تا). مجله المنار، بی جا: بی نا (نرم افزار مکتبه الشاملة). ۱۲۱/۲۲

علیه وسلم و اجماع صحابه قتال با آنها واجب است و خونشان مباح است تکفیر نمی‌شوند، پس به طریق اولی افرادی که به دلیل مشتبه‌شدن حق بر آنها، ضروری دین را منکر می‌شوند، نباید تکفیر شوند.^{۶۹}

۲. بر اساس آیات قرآن، مجازات بعضی از گناهان مثل اکل مال یتیم، دوزخ است. با وجود این، نمی‌توان کسی را که مرتکب یکی از این گناهان شده به‌یقین اهل دوزخ دانست. زیرا ممکن است توبه کند، یا حسناتی داشته باشد که گناهان او را محو کند، یا خدا با مبتلاکردن او به مصیبت‌ها گنااهش را بپوشاند و ... در حالی که این شخص آگاهانه و بدون عذر مرتکب گناه شده است، ولی خطاکار از روی عمد مرتکب گناه نمی‌شود. پس به طریق اولی نمی‌توان او را مستحق مجازات دانست. زیرا خداوند خطا و نسیان را بر امت بخشوده است.^{۷۰}

۳. به موجب حدیثی که از صحیحین نقل می‌کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که در قتل مسلمانی متأول بوده است نه‌تنها تکفیر نکردند، بلکه حبس یا کفاره‌ای هم بر او قرار ندادند.^{۷۱}

۴. آیه ۱۶۷ سوره آل عمران دلالت بر تکفیر نکردن متأول دارد: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ». حاصل سخن او این است: «یکی از واجبات دینی که هیچ مؤمنی آن را از سر عمد ترک نمی‌کند، جهاد در راه خدا است. بر اساس آیات قرآن، مانند آیه ۱۵ سوره حجرات، ایمان منحصر است در کسانی که در راه خدا با مال و جان جهاد می‌کنند و سر باز زدن از جهاد از نشانه‌های کفر است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». با وجود این، در آیه ۱۶۷ سوره آل عمران، سخن از کسانی است که هنگام حمله دشمن از جهاد سر باز زدند، و خداوند نمی‌فرماید که آنها کافرند، بلکه می‌فرماید به کفر نزدیک‌ترند. دلیلش، از نظر او، احتمال عذر یا تأویل است.^{۷۲}

۵. او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین است».

بر این اساس «اهل سنت و جماعت، غیر متأول بودن را در تکفیر شرط می‌دانند».^{۷۳} رشید رضا عقاید شیعه را مشمول قاعده تأویل می‌داند و تکفیرکنندگان شیعه را افرادی متعصب قلمداد می‌کند و می‌گوید:

علمای راستین شیعه و سنی، مخالفان مذهبی خود را، حتی اگر مرتکب کاری شوند که در مذهب آنها کفر محسوب می‌شود، ولی متأول باشد، کافر نمی‌دانند؛ و شکی نیست که شیعیان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران و ... ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، روزه می‌گیرند و حج به جا می‌آورند. با وجود این، برخی متعصبان، که خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند، آنها را تکفیر می‌کنند، در حالی که یکی از قواعد خوب اهل

^{۶۹} همان: ۲۸۱/۳۱

^{۷۰} همان: ۱۲۱/۲۲ به نقل از ابن تیمیه

^{۷۱} همان: ۲۸۱/۳۱

^{۷۲} رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب. ۱۸۷/۴

^{۷۳} همان: ۶۲۰/۱۴

سنت و جماعت این است که اگر قول صحیحی بر تکفیر مسلمانی، با قول ضعیفی بر تکفیر نکردن او تعارض کند، واجب است بر اساس قول ضعیف فتوا داده شود.^{۷۴}

این عذر به شبهه یا به تاویل همیشه وجود داشته است و در وضع موجود تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی از بین می رود. ابن تیمیه می گوید:

یکی از اصول مورد قبول اهل سنت این است که دین و ایمان عبارتند از: «قول و عمل» و ایمان به وسیله اطاعت افزایش و به سبب معصیت کاهش پیدا می کند. اما در عین حال بخاطر مطلق معاصی و گناهان کبیره - همچون خوارج و مرجئه - حکم کفر و ارتداد اهل قبله را نباید صادر کرد.^{۷۵} «در دل هر کسی ایمان به پیامبر و آنچه را که از جانب خداوند آورده وجود داشته باشد اگر در مورد بعضی از تأویلات در بدعت بیافتد و به اشتباه برود، چنین شخصی اساساً کافر نیست. خوارج آشکارا از بدترین بدعت گذاران و تکفیر کنندگان و واردشدگان به جنگ با مسلمانان بودند، اما هیچیک از اصحاب حکم کفر ایشان را صادر ننمودند.»^{۷۶}

ابن تیمیه همچنین می گوید: «و اما در مورد تکفیر، درست این است که هر یک از امت محمد - صلی الله علیه وسلم - اجتهاد کرده و هدفش رسیدن به حق بوده اما اشتباه کرده است، کافر نمی شود بلکه اشتباهش بخشیده می شود و هر کس آنچه از سوی پیامبر آمده برایش آشکار شود اما پس از آشکار شدن هدایت با پیامبر مخالفت کرده و راهی غیر از راه مؤمنان را در پیش گیرد او کافر است، و کسی که از هوای نفسش پیروی کرده و در جستجوی حق کوتاهی کرده و بدون علم سخن بگوید، عاصی و گناهکار است و چه بسا فاسق شود و چه بسا نیکی هایی داشته باشد که از بدی هایش بیشتر شود.»^{۷۷}

ابن تیمیه در جای دیگری می گوید: «با این وجود کسانی که همنشین من هستند می دانند که من همواره بیش از هر کسی از نسبت دادن شخص معین به کفر یا فسق یا معصیت، نهی می کنم، مگر اینکه دانسته شود که با او اتمام حجت شده و بیان شده که هر کس آن کار را انجام بدهد کافر می شود، یا گاهی فاسق می شود یا اینکه گناهکار می شود، و من اقرار می کنم که الله اشتباهات این امت را آمرزیده است و این شامل خطا در مسائل خبری - گفتاری و مسائل عملی می شود؛ و سلف پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف داشته اند و هیچ یک از آنها گواهی کفر یا فسق یا معصیت علیه دیگری صادر ننمود...» و مثال هایی را ذکر نموده سپس می گوید: «و من بیان کرده ام که آنچه از سلف و پیشوایان نقل شده که گفته اند هر کس چنین و چنان بگوید کافر است، حقیقت دارد ولی باید میان گفتن بدون قید (کلی) و معین کردن شخص تفاوت بگذاریم...» تا آنجا که می گوید: «تکفیر هشدار به عذاب است؛ و اگر گفتار شخص تکذیب سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باشد ولی او تازه مسلمان باشد یا اینکه در بیابان های دور افتاده رشد یافته باشد، چنین کسی با انکارش کافر نمی شود تا زمانی که

^{۷۴} همان: ۱۱۴/۸

^{۷۵} مجموع الفتاوی: ج ۳ ص ۱۵۱

^{۷۶} مجموع الفتاوی ابن تیمیه ج ۷ ص ۲۱۷

^{۷۷} مجموع الفتاوی «(۱۲/۱۸۰)

حجت بر او اتمام نشود، و چه بسا شخص این نصوص را نشنیده باشد یا اینکه شنیده ولی برایش به اثبات نرسیده است، یا اینکه تناقضی برایش پیش آمده باشد مجبور شده آن را تأویل کند و اگرچه در اشتباه باشد؛ و من همیشه حدیثی که در صحیحین وارد شده را به یاد می‌آورم، درباره‌ی مردی که گفت: «هنگام که مردم مرا بسوزانید سپس آسیاب کنید، سپس در دریا بیاندازید، سوگند به الله، اگر الله بر من توان یابد مرا عذابی می‌کند که هیچیک از جهانیان را به آن صورت عذاب نکرده است. پس او را چنین کردند. الله فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین کنی؟ گفت: ترس از تو. پس الله او را آمرزید». و شخصی که بر اساس اجتهاد تأویل کرده و بر پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حریص است از آن شخص به آمرزش سزاوارتر است»^{۷۸}

در این صورت میان عذر به سبب تأویل، و عذر به سبب جهل تفاوتی نیست، و بلکه شخص تأویلگر بیش از شخص جاهل شایسته عذر است؛ زیرا او به آنچه معتقد است باز جاهل است، اما آن را حق می‌داند و به آن استدلال کرده از عقیده‌اش دفاع می‌کند و فرقی در این نیست که این عذر در مسائل عملی باشد یا در امور علمی.

رشید رضا برخی مصادیق جایز نبودن تکفیر را اینگونه ذکر می‌کند :

- ۱- کسی که مسائل اجتهادی یا اختلافی را انکار می‌کند.^{۷۹}
 - ۲- کسی که به اخبار غیرقطعی درباره عالم غیب ایمان نیاورد، یا از کیفیت آن بپرسد.^{۸۰}
 - ۳- کسی که لباس غیرمسلمانان را بپوشد^{۸۱}
 - ۴- کسی که منکر معراج است^{۸۲}
 - ۵- کسی که معتقد است بهشت و دوزخ روز قیامت خلق می‌شوند^{۸۳}
 - ۶- کسی که معتقد است مؤمنان خدا را در بهشت نمی‌بینند.^{۸۴}
 - ۷- کسی که معتقد است خداوند علیم بالذات است، ولی علم او زاید بر ذاتش نیست.^{۸۵}
 - ۸- کسی که مرتکب گناه کبیره شود.^{۸۶}
 - ۹- مجتهدی که در اجتهاد دچار خطا شده است.^{۸۷}
- به عقیده رشید رضا، کسانی که در فقرات فوق مسلمانان را تکفیر می‌کنند، انگیزه‌های دنیایی دارند و به منظور جلب نظر عوام و افراد کم‌سواد به این روش روی می‌آورند؛ ولی با این کار به اصل اسلام ضربه وارد می‌کنند.^{۸۸}

^{۷۸} مجموع الفتاوی (۲۲۹/۳)

^{۷۹} رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (۱۹۹۰). تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب ۱/۱۱۸؛ نیز:

رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۲۷۶/۱۹ و ۴۶۵/۳۴

^{۸۰} رشید رضا حسینی قلمونی، محمد (بی‌تا). مجله المنار، بی‌جا: بی‌نا (نرم‌افزار مکتبه الشاملة). ۷۳۳/۷

^{۸۱} همان: ۶۶۴/۱۴

^{۸۲} همان: ۲۷۶/۱۹

^{۸۳} همان

^{۸۴} همان

^{۸۵} همان: ۶۲۶/۱۰

^{۸۶} همان: ۲۲۴/۳۳ و ۲۳۶/۳۴

^{۸۷} همان: ۱/۳۵

^{۸۸} همان: ۱۱۴/۸ و ۸۵۲/۹

حالا که چنین اضطراری برای اکثر مسلمین به وجود آمده و از نعمت دارالاسلام و جماعت واحد، شورای واحد، امت و اجماع واحد منتج از آن محروم گشته اند به ناچار مسلمین باید در اختلافات قهری که پیش می آید آدابی را رعایت کنند. قبل از پرداختن به ذکر چند مورد از این آداب به ذکر نامه ای اشاره می شود که گویای تمام جوانب کلام است.

امام شافعی، لیث بن سعد بن عبدالرحمن قاضی و عالم مصری را از امام مالک اعلم و فقیه تر می دانست و می گفت: لیث بن سعد فقیه تر از مالک است جز اینکه یارانش [برای حفظ علم و فقه وی] اقدام نکردند و در جای دیگر می گوید: لیث بیشتر از مالک پیرو اثر و حدیث است. اما این عالم بزرگوار با درک «وضع موجود مسلمین» ادب اختلاف را در برابر امام مالک چنین نشان می دهد:

"سلام گرم من تقدیمت باد، من به نسبت اینکه عالم بزرگواری مثل جنابعالی را می بینم خداوند احد را شکر و سپاس می گویم و از خداوند خواستارم امثالتان را زیاد کند. اما بعد، از خداوند حکیم و غفور خواهانم که ما را مورد عفو اغماض قرار دهد و عاقبتمان را در دنیا و آخرت با خیر و برکت گرداند. نامه پر ارجت به دستم رسید در آن سلامتی و سر حال بودن وضعیت خوب خود را ذکر فرموده بودید، این خبر گذشته از این که خوشحالم کرد باعث تقویت روحیه ام نیز شد. از خداوند خواستارم این سلامتی و عافیت و زندگی مؤمنانه را برایتان دوام بخشد و با شکر خود و زیاد بودن احسانش این سلامتی و عافیت و این حیات مؤمنانه را برایتان تکمیل گردند و سپس می فرماید: حتما خبر به شما رسیده است که بنده در بعضی از موارد فتوایی صادر کرده ام آنچه که نزد شما اهل مدینه است تفاوت دارد و به علت اعتماد به اینکه قبلا شما اهل مدینه را درباره آن فتوا داده اید ترس و بیم مرا فرا گرفت زیرا می دانم که مردم از اهل مدینه پیروی می کنند، مدینه منزلگاه وحی است و مکان مقدسی است که قرآن در آن نازل می شد به هر حال آنچه که بر آن اصرار کرده و نوشته ام به امید خداوند درست و صحیح است این فتوا از جهت شروط اجتهاد و افتا در موقعیت از حیات من برخاسته که گمان می کنم جنابعالی از آن راضی هستید. استاد عزیزم چنان فکر می کنم که آن قدر اهل مدینه را محترم و با فضیلت می دانم فکر نمی کنم کسی در این احترام و تقدیر به اندازه من حریص باشد و من هرگز منکر فتوایی که آنها بر آن اتفاق کرده باشند نیستم."^{۸۹}

بر این اساس امام شافعی به شاگرد مخالفش می گوید: «آیا نمی شود با هم برادر باشیم، هر چند در یک مسأله اتفاق نکرده باشیم؟! و نیز می گوید: «هرگاه با کسی مناظره کردم، گفتم خدایا! حق را بر دل و زبانش جاری ساز تا اگر حق با من بود از من پیروی کند و اگر حق با او بود من پیروش باشم».

^{۸۹} ابن الإمام ابن القیم در کتاب «إعلام الموقعین»: نیز الحافظ أبو یوسف یعقوب بن سفیان الفسوی در کتاب «التاریخ و المعرفة» نامه الإمام مالک، به اللیث بن سعد -رحمهما الله تعالی-، و نامه ی الإمام اللیث، به مالک بن أنس -رحمهما الله تعالی-، را عباس الدوری در «التاریخ» لابن معین (۳۷۹/۲-۳۷۸)، و من از طریق ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۳۵۸/۵۰-۳۵۷)، یعقوب بن سفیان در کتاب «المعرفة و التاریخ» (۳۹۳/۱-۳۹۱)، و ابن القیم در «إعلام الموقعین»، و القاضی در «ترتیب المدارک» ذکر کرده اند

از عمل امامانی چون لیث بن سعد بن عبدالرحمن، امام مالک، اما شافعی و دیگر امامانی که در شرایط پس از انهدام حکومت اسلامی و شورای اولی الامر ظهور کرده اند می توان نکات اخلاقی و آداب نیکوئی را برداشت کرد که به چند نمونه آن اشاره می شود :

۱- احترام به مخالف و تلاش جهت حرکت به سوی حکومت اسلامی بر منهای نبوت و جماعت واحد و شورای اولی الامر واحد و پرهیز از مطلق دانستن خود. همان گونه که امام مالک نپذیرفت مردم را به پیروی از موطا مجبور سازند.

۲- پرهیز از اهانت به مخالفی که تابع اجتهادی غیر از اجتهاد شخص است و تمرکز بر نقاط مشترکی چون تشکیل دارالاسلام و شورای اولی الامر.

۳- مزین شدن به صفت پسندیده ی انصاف. ابن تیمیه گوید: «ما مأمور به دادگری و انصاف هستیم، پس روا نیست که هرگاه فردی یهودی یا نصرانی، چه رسد به رافضی، سخنی حق بر زبان جاری می سازد آن را رها کنیم یا همه اش را رد نماییم». و نیز می گوید: «چنگ زدن به جماعت و یکپارچگی از اصول دین است و جزئیات اختلافی از فروع پنهان و کوچک است، پس چگونه به خاطر حفظ فرع، اصل را خدشه دار می کنیم؟»

۴- محافظت از اصل «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» و پرهیز از دشمنی و کینه با مسلمین. حافظ ابن رجب می گوید: آن گاه که اختلافات مردم در مسائل دینی زیاد شده و پراکندگی شان گسترش می یابد به همان نسبت کینه و دشمنی شان نیز فزونی می گیرد و هر کدام می پندارند که برای خدا با دیگران دشمنی و کینه دارد، در عین حال که ممکن است معذور هم باشد و ممکن است نباشد و پیرو هوس خود باشد، چون در شناخت واقعیت کوتاهی کرده است. بسیاری از این درگیری ها به سبب پیروی از کسی است که هوادارانش می پندارند تنها او حق می گوید، این گمان گاهی اشتباه و گاهی درست است و گاهی هوس، خواهش یا عادت عامل و زمینه ساز کژی است که همه ی اینها ادعای دشمنی به خاطر خدا را خدشه دار می کند. پس باید مسلمان مواظب خودش باشد و در این موضوع بسیار احتیاط کند و در آنچه تردید دارد وارد نشود تا مبادا در کینه توزی حرام افتد.

شاطبی می گوید: «هر مسئله ای که در جامعه ی اسلامی پدید آید و مردم پیرامون آن اختلاف کنند و این اختلاف در میانشان دشمنی، کینه و گسستگی بر جای نگذارد می دانیم که از مسائل اسلامی است، اما هر مسئله ای که پدید آید و به دشمنی، نفرت و تمسخر منجر گردد می دانیم که به هیچ عنوان از امور دینی نیست. این همان تفسیری است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آیه ی زیر برداشته اند: «آنان که دینشان را جدا ساختند و گروه گروه شدند» (انعام/ ۱۵۹)، بنابراین بر هر دیندار و خردمندی است که از آن پرهیزد... اگر مردم اختلاف کردند و از هم بریدند دلیل آن بدعتی است که به وجود آورده و هوس خویش را پرستیده اند. اسلام همواره به دوستی، مهربانی، همزیستی و همبستگی فرامی خواند، پس هر دیدگاهی که به اختلاف منجر گردد از دین بیرون است» ابن تیمیه هر کس را که با موافقانش دوست است و با مخالفانش دشمن است، و مخالفان اجتهادی و دیدگاهی خود را تکفیر کرده و آنان را فاسق می خواند و جنگیدن با مخالفان را روا می داند، اهل تفرقه و درگیری می داند.

۵- رعایت اولویتهای شریعت در حفظ وحدت و تسریع حرکت به سمت تشکیل دارالاسلام و شورای موحد.

ابن تیمیه ترک برخی از مستحبات را باعث دوستی دانسته و می گوید: «زیرامصلحت رسیدن به دوستی در دین بزرگ تر از برخی کارهاست، همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تغییر بنای کعبه را رها کردند، چون باقی ماندنش به همان حالت پیشین سبب نزدیکی دلها می شد» ابن مسعود کامل خواندن نماز در مسافرت را بر عثمان ایراد گرفت اما پشت سرش نماز گزارد و گفت: درگیری ناپسند است.

عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست

در این زمینه، در ابتدا باید آگاهی های مورد نیاز و ضروری مردم با اقامه ی «حجت نبوی» بر مردم ارائه شده و برای آنها ملموس و آشکارا گردد، به نحوی که چگونه فرزندانشان را می شناسند «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» به همان شیوه نیز توانائی شناخت و تمیز احکام و شریعت خواسته شده را داشته باشند. بر این اساس علماء سعی نموده اند در یادگیری این علوم شرعی نیز اولویت بندی هائی را مطابق با نیازهای ضروری مسلمین ارائه دهند

امام شافعی در این زمینه می گوید: "علم بر دو گونه است یکی علم عامه که [در وضع موجود] کسی نسبت به آن جهلی ندارد، مانند نمازهای پنج گانه، روزه رمضان، حج خانه خدا و زکات برای کسی که توانائی آن را دارد و اینکه زنا و قتل و دزدی و... بر آنها حرام شده است... تمام آگاهی و علم مورد نیاز موجود در این صنف در قرآن وجود دارند و در نزد اهل سنت نیز به صورت فراگیر موجود است به نحوی که سینه به سینه از عوام گذشته به عوام کنونی و دیگران آنها از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم منتقل می شود بدون آنکه در شیوه ی روایت یا واجب بودن آن با هم اختلافی داشته باشند. این علم عمومی است که در آن هیچ امکان اشتباه در خبر و تأویل و درگیری وجود ندارد.... نوع دیگر علم به فروع فرایض چون احکام و غیره برمی گردد که نصی از قرآن و یا اغلب نصی از سنت نیز در مورد آن وجود ندارد، در صورتی که چنین موردی پیش آمد این مربوط به اخبار خاص است نه اخبار عام." ۹۰

و ابن رجب می گوید: آنچه که روشن و آشکار شده است، و زبانزد خاص و عام گردید، و به واسطه ی آن آنچه که ضرورت دین است یاد داده شد، در این صورت در آن هیچ شکی باقی نمی ماند و کسی هم به واسطه ی جهل در سرزمینی که اسلام به این شیوه در آن آشکار شده است معذور نمی گردد. ۹۱

نکته ی مهمی که نیاز به اشاره دارد اینکه عده ای با تأثیر پذیری از تقسیم بندی و اولویت گذاری علوم شرعی مورد نیاز مردم، کلاً دین را به اصول و فروع تقسیم کرده اند. و برای کسی که در فروع دچار اشتباه و خطاء

۹۰ الرسالة ص ۳۵۷-۳۵۹

۹۱ جامع العلوم والحکم ص ۶۷

گردد عذر به جهل می آورند اما در اصول عذر به جهل قائل نیستند؛ با این وجود همین گروه در اینکه کدام احکام اصول هستند و کدام فروع دچار اختلاف می باشند.^{۹۲}

ابن تیمیه تذکر می دهد که اگر به کار بردن این عبارات تنها از باب اصطلاح رایج است، ناچاراً باید ضوابطی نیز برای این اصطلاح در نظر گرفته شود تا میان اصول و فروع فرق گذاشته شود. ^{۹۳} و می گوید: (برای کسانی که این تقسیم بندی را پذیرفته اند) شایسته است در این زمینه گفته شود که: هر آنچه مربوط به مسائل مهم علمی اخباری و مسائل عملی است اصول نامگذاری شود، و اما ریز بینی در این مسائل فروع نامیده شود.^{۹۴}

با وجود آنکه این دو اصطلاح در میان علمای مسلمان شهرت بسیاری داشته و در تاریخ اندیشه های دینی اسلامی نقش برجسته ای ایفا کرده اند، اما (چنانکه اشاره شد) نه در قرآن و نه در سنت چیزی به عنوان تقسیم بند دین به اصول و فروع فعلی وجود ندارد، بلکه توسط عده ای از متکلمین وضع شده است.

در این راستا ابن تیمیه و ابن قیم تقسیم دین به اصول و فروع را رد کرده اند و گفته اند: این تقسیم بعد از عصر صحابه پدید آمده است، از این رو می بینیم کسانی که به این تقسیم قائل اند بزرگترین اصول دین از جمله نماز را که رکنی از ارکان دین است جزء فروع می شمارند و مسائل اعتقادی مورد اختلاف سلف را فروع به حساب می آورند. می گوئیم: اگر منظور شما از اصول، مسائل عقیده است، تمام دین اصول است؛ چون ما نمی توانیم عبادت های مالی یا بدنی یا قلبی یا زبانی را انجام دهیم مگر آنکه معتقد باشیم که مشروع اند؛ و باید قبل از عمل اعتقاد وجود داشته باشد و اگر چنین عقیده ای نباشد عبادت خداوند به وسیله عمل درست نخواهد بود.

در این صورت عذر به جهل یعنی پذیرش جهل معتبر در تمام دین، نه بخشی از آن؛ و امور آشکار و بدیهی یعنی اموری که قبلاً «برای شخص» آشکار و بدیهی گشته اند، نه اینکه در شریعت واضح و روشن بیان شده باشند؛ یا برای دیگران آشکار و بدیهی باشند؛ چون جهل در اصل عذر می باشد و مؤاخذه و بازخواست را از صاحبش منتفی می کند.

زمانی که الله متعال می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/ ۱۵) و ما عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبری بفرستیم. و باز می فرماید: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (نساء/ ۱۶۵): پیامبرانی را که فرستادیم بشارت دهندگان و هشدار دهندگان بودند تا بعد از آمدن پیامبران حجتی بر خداوند برای مردم باقی نماند. با این وجود آمدن رسول خاتم صلی الله علیه وسلم برای اهل فتره و کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب اتمام حجت می باشد، هر چند که برای مشرکین هیچ عذری قبل و بعد از آمدن رسول جدید پذیرفتنی نیست، و قبل و بعد از آمدن رسول بدون قبول عذر به جهل از آنان، باز کافری مشرک خوانده می شوند، اما برای یک اهل قبله و مسلمان هیچ تفاوتی در بین احکام آشکار و شناخته شده در دین و

^{۹۲} فی بیان هذه الأقوال بتوسع ينظر: حقيقة البدعة للغامدي ۳۰۹/۲ فقد أحسن في جمع النصوص.

^{۹۳} الجهل بمسائل الاعتقاد ص ۳۶۴، ۳۳، نواقض الإيمان للوهبي ۲۳۸/۱

^{۹۴} مجموع الفتاوى لابن تيمية . ۵۶/۶-۵۷

^{۹۵} ابن عثيمين در قول المفيد (۲/۴۹۲)

سایر موارد وجود ندارد، لذا زمانیکه فرد اهل فتره به سبب جهالتش در چنین مواردی برای قیامتش معذور تلقی می شود در این صورت شخص مسلمان در این موارد و سایر موارد پیشرفته تر از آن که بصورت اشتباه آموخته است و آن رابعنوان دین و حقیقت به او معرفی کرده اند و خلاف آنرا گمراهی و کفر برایش توصیف نموده اند در دنیا و قیامت دارای عذر معتبر است و باید نسبت به این مسلمین صبر و تامل نمود و شتاب نورزید.

در نتیجه برای یک مسلمان باید امور را آشکار و بدیهی نمود و پس از انجام این امر بر مجرم حکم صادر نمود. در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم اموری آشکار و بدیهی بودند که علماء در قرون متمادی سعی نموده اند این امور را در اولویت آموزشهای خود قرار داده و همچنان برای یک مسلمان آشکار و بدیهی باقی بمانند، اما ممکن است در زمان و مکان خاصی باز این امور بدیهی و آشکار برای دیگر مسلمین آشکار و بدیهی نباشند، که باز جهل مانعی برای صدور حکم بر چنین مسلمینی می گردد.

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرنهای پس از آن حکم چنین اموری برای مسلمین بدیهی و آشکار بود که در زیر تنها به دو مورد اشاره می شود که روشنگری در مورد آنها نیاز روز ماست :

• شوخی کردن و توهین به الله یا رسولش یا بی احترامی به قران یا بدون اکراه و اجبار.

شوخی کردن و مسخره کردن الله و رسولش و آیاتش امر بزرگ و عظیمی است که صحابه و شاگردان آنها سالها از سرانجام جرم شوخی کنندگان به الله و رسول و آیاتش اطلاع یافته و این عمل را از اعمال و صفات کفار و خارج کننده ی از دایره ی مومنین می دانستند؛ و در عوض، بر احترام و تبعیت و از شریعت الله آموزش دیده بودند و هیچ امری از این امور برای آنها مجهول و ناشناخته نبود و در طی سالیان متمادی به اندازه ای بر روی آن کار شده بود و آموزش داده شده بود که جزو امور بدهی و آشکاری به شمار می رفت به گونه ای که هم جرم را می شناختند و هم عواقب جرم را و جهلی برای عموم مسلمین باقی نمانده بود تا عذر به جهلی هم مطرح باشد .

آنها می دانستند و آگاه بودند که الله متعال در پرهیز از این جرم خطرناک (شوخی به الله و رسولش) بارها در قرآن فرموده است که :

- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا.

- وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُؤًا.

- وَيَلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْذِرُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

- وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قِبَلِكُمْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَدَعْتُمْ بِلَهُكُمْ.
- وَإِذَا رَأَوْكَ مِنْ قِبَلِكُمْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَدَعَتْ اللَّهُ رَسُولًا.
- وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرَسُولٍ مِنْ قِبَلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
- وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.
- وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُنزلِي عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ) إلى قوله: (ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .
- و آیات مشابه زیادی که در این زمینه در قرآن آورده شده است .

و در نهایت الله متعال به مسلمین در مورد ارتکاب به این جرم عظیم هشدار می دهد که : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.

به همین دلیل کسانی که دایره ی شوخی و مسخره را تا حد کفر گوئی وسیع می نمودند، مسلمانان ضعیف الایمانی بودند که در واقع عالمانه به مبارزه با یکی از دستورات روشن و آشکار الله متعال بر می خواستند و خارج کردن آنها از دایره ی خاص مومنین به دایره ی وسیع مسلمین از طرف الله متعال به دلیل آگاهی و اقامه ی حجت رسول بر آنها قبل از ارتکاب این جرم بوده است و چنانچه به این کار جهل داشتند همین جهل مانع از خروج آنها از دایره ی مومنین می شد و تکفیر از طبقه ی مومنین و سقوط به طبقه ی عام مسلمین نمی شدند. اما می بینیم که الله متعال هیچ عذر و بهانه ای را از آنها قبول نکرده و می فرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُعَدِّبُ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ . (توبه/۶۵-۶۶)

بر این اساس هیچ دانشمند فقهی ادعا نکرده که اگر شخصی خود را مسلمان بداند، او تا ابد مومن است و هرگز تکفیر نمی شود، بلکه یک سری قواعد و ضوابط بر اسلام حاکم است که هرکس آن ضوابط را رعایت ننموده و خارج گردد، حتی از اسلام خارج شده و مرتد می شود.

عده ای با استناد به این حکم قیاس کرده اند که حکم فحش دهنده به صحابه همان حکم فحش دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارد . در میان اهل سنت دو قول مشهور در زمینه حکم فحش دهنده به صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد:

قول اول: حکم به کفر و قتل ساب الصحابه.

ابن تیمیه در وجه این قول می گوید:

- ۱- سب صحابه موجب ایذاء پیامبر صلی الله علیه وسلم می گردد؛ زیرا آنان اصحاب پیامبر بودند که پیامبر ایشان را تربیت نمود؛ و معلوم است که ایذاء پیامبر حرام می باشد .
 - ۲- بازگشت سب اصحاب به ابطال جمیع احکام شرعی خواهد بود؛ زیرا صحابه ناقلین سنت بوده اند .
 - ۳- طعن در صحابه منجر به انکار اجماع می گردد؛ زیرا اجماع قائم است بر فضل و شرافت اصحاب^{۹۶}.
- قول دوم:** سب الصحابه تکفیر نمی گردد؛ بلکه به واسطه ی چنین امری فاسق و اهل ضلالت می گردد و عقوبت وی نیز قتل نمی باشد؛ بلکه وی تعزیر شدید می شود تا توبه کند و اگر توبه نکرد مجازات وی تکرار می گردد تا توبه کند. مشهور مذهب مالک بن انس تادیب شدید است و احمد بن حنبل نیز از فتوای به قتل می ترسیده است^{۹۷}.
- دلیل این قول در نزد فائیلین به آن عبارت است از :

- ۱- حدیث: «لا تسبوا اصحابی»؛ به اصحاب دشنام ندهید. در این روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم از فحش دادن به اصحابش نهی فرمودند، بدیهی است که چنین عملی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاده که رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند، و اگر چنین فحش و سبی حکم قتل را در پی می داشت رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بیان می فرمودند .
 - ۲- سخن ابوبکر صدیق: «ما هی لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه و آله»، حکم قتل تنها مربوط به دشنام دهنده به رسول الله صلی الله علیه و سلم است^{۹۸}.
- با استناد به سنت عملی رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول ابوبکر صدیق که مخالفی در میان اصحاب نداشته و حکم اجماع به خود گرفته است می توان گفت حکم کسی که به اصحاب فحش و ناسزا بگوید قتل نیست. چنانکه کسی تا به حال فحاشان به عثمان و علی از عشره ی مبشره را تکفیر نکرده است. الله متعال می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (اسراء/ ۳۳) و کسی را که خداوند خودش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق. حال کشتن به حق نیز شامل مواردی است که در احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان شده اند که می فرماید: "لا یحل دم امری مسلم یشهد أن لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، إلا بإحدى ثلاث: النفس بالنفس، و الثیب الزانی و المفارق لدینه التارک للجماعة" «ریختن خون هیچ انسان مسلمانی که شهادت آن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله را می گوید حلال نیست مگر به سه چیز: نفس در مقابل نفس، زناکار محصن، مرتدی که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

^{۹۶} الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، ص ۵۷۰-۵۶۹

^{۹۷} همان

^{۹۸} مسائل الامام احمد روایة ابنه عبدالله، ص ۴۳۱

^{۹۹} متفق علیه: بخاری (۶۸۷۸)، مسلم (۱۶۷۶)، ابوداود (۴۳۳۰)، ترمذی (۱۴۲۳)، نسائی (۷/۹۰)، ابن ماجه (۲۵۳۴).

با استناد به این حدیث عثمان بن عفان از قاتلین خود می پرسید دلیل قتل وی چیست در حالی که هیچ یک از این جرمها را مرتکب نشده است؟!

• دروغ بستن عمدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

عن سمرة بن جندب و المغيرة بن شعبة؛ قالوا: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ” من حدث عني بحديث يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين.“ از سمرة بن جندب و المغيرة بن شعبة روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر کس از جانب من سخنی را نقل کند در حالیکه یقیناً می داند که آن دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.

- عن علی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: “لا تكذبوا علی فإنه من يكذب علی يلج النار.” از علی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بر من دروغ نبندید زیرا هر کس که بر من دروغ می بندد داخل آتش می گردد.

- عن أنس بن مالك؛ أنه قال: إنه ليمنعني أن أحدثكم حديثاً كثيراً – أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: “من تعمد علی كذباً فليتبوأ مقعده من النار” / “مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ:” از انس بن مالک روایت است که گفت: قطعاً آنچه مرا مانع می شود از اینکه برای شما احادیث زیادی را روایت کنم این است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: هر کس قصد دروغ بستن بر من را نماید پس باید نشیمنگاهش را از آتش آماده کند.

- از مغیره روایت است که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرماید: قطعاً دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن بر کسی دیگر نیست. هر کس عمداً بر من دروغ ببندد پس باید که نشیمنگاهش را از آتش آماده سازد.

- عن أبي هريرة، عن رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ أنه قال “سيكون في آخر أمتي أناس يحدثونكم ما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤكم. فإياكم وإياهم.” از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: عنقریب در آخر امت من، افرادی خواهند بود که برایتان سخنانی را بیان می کنند که نه شما و نه پدرانانتان نشنیده است پس شما خویش را از آنها و آنان را از خویش بدوردارید.

- من كذب علی متعمداً فليتبوأ مقعده من النار؛ هر کس بر من عمداً دروغی نسبت دهد باید جایگاهش را در آتش جهنم بداند.

- و در روایتی دیگر از ابوهریره نقل شده که پیامبر فرمود: ” من تقول علی ما لم اقل فليتبوأ مقعده من النار“ هر کس به من گفتاری را نسبت دهد که من آن را نگفته ام باید جایگاه خود را در آتش جهنم ببیند.

^{۱۰۰} مسلم، البخاري، الترمذي، أبي داود، ابن ماجه، أحمد

^{۱۰۱} سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳، ۱۴

^{۱۰۲} همان، ص ۱۳، ۱۴

این حدیث از جمله احادیثی است که ۶۲ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند و لذا به تصریح الحافظ المُنذری و ابن الصلاح از جمله احادیث متواتر به حساب می آید. الحافظ المُنذری می گوید: هذا الحديث قد روي عن غير ما واحد من الصحابة في الصحاح والسنن والمسائيد وغيرها حتى بلغ مبلغ التواتر، وبعضهم لئن يرتكبوا الكبائر أهون من أن يقولوا على الله ما لا يعلمون ويُدخلوا في الدين شيئاً ليس منه.

- و نیز از پیامبر نقل شده که فرمود: "من حدّث عنّي حديثاً وهو يرى أنّه كاذب فهو احد الكذّابين"
- نُزکس از من حدیثی را نقل کند؛ در حالی که می داند دروغ است او یکی از دروغگویان می باشد.
- و همچنین نقل شده که فرمود: "لا تكذبوا عليّ، فإنّ الكذب عليّ يولج النار" به من دروغ نسبت ندهید؛ زیرا نسبت دروغ بر من موجب دخول در آتش است.

سیوطی می گوید: «من گناه کبیره ای را همانند دروغ بستن بر رسول خدا سراغ ندارم که احدی از اهل سنت انجام دهنده آن را به کفر نسبت دهد، و لذا شیخ ابومحمّد جوینی از اصحاب ما - که پدر امام الحرمین است - گفته: هر کس عمداً بر رسول خدا دروغ ببندد کفری پیدا می کند که با آن از ملت اسلام خارج می گردد. و طایفه ای از علما همچون امام ناصر الدین بن منیر از امامان مالکیه او را متابعت کرده است. و این دلالت دارد بر این که نسبت دروغ به رسول خدا از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار می آید؛ زیرا هیچ کدام از گناهان کبیره نیست که نزد اهل سنت مقتضی کفر گردد». او نیز از نووی و دیگران نقل کرده که نسبت دروغ بر پیامبر از گناهان کبیره به حساب می آید.

المنّاوی می گوید: این وعید شدید بیانگر این است که دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است بلکه عده ای آن را کفر به حساب آورده اند. و الذعبي گفت: با عمد دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم از بزرگترین گناهان کبیره است که عده ای آن را کفر به حساب آورده اند، و به صورت عمدی حلال کردن حرامی یا حرام کردن حلالی کفر محض است.^{۱۰۷}

ابن تیمیة بعد از ذکر حدیث بریده می گوید: در این زمینه عده ای بر اساس ظاهر حدیث حکم کشتن کسی را صادر می کنند که به صورت عمد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ بزند، و عده ای نیز چنین شخصی را کافر می دانند چون ابومحمد الجوینی؛ تا جایی که ابن عقیل از شیخش أبي الفضل الهمداني روایت می کند که: مبتدعین در اسلام و دروغ گویان و حدیث سازان از ملحدین بدترند، چون ملحدین از خارج قصد فاسد نمودن دین را دارند و اینها از داخل چنین اقدامی را انجام می دهند، اینها مانند خودی های سرزمینی هستند که از داخل سعی در فاسد

^{۱۰۳} لخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۴،

^{۱۰۴} همان ص ۱۴ و ۱۵،

^{۱۰۵} همان ۱، ص ۱۳

^{۱۰۶} تحذیر الخواص، ص ۲۱،

^{۱۰۷} المنّاوی در فیض القدير

نمودنش دارند و ملحدین مانند کسانی هستند که از خارج آنها را محاصره کرده اند، اما این مفسدین داخلی درهای قاعه را بر رویشان باز می کنند، پس اینها برای اسلام بدتر از کفار هستند. ۱۰۸

اما ممکن است کسی به شما بگوید که من عمدی دروغ نبسته ام بلکه این حدیث را شنیده ام و روایتش کرده ام، این جواب قانع کننده ای نیست؛ چون باید تحقیق می کرد و بعد روایت می کرد چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: برای دروغگو بودن شخص همین کافی است که هر چه شنیده بدون تبیین و روشن نمودن راست و دروغ سخن آن بازگو کند. " کفی بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع " ۱۰۹ و «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِباً أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ» ۱۱۰

- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ - مِنْ عِنْدِ عُلَمَاءِ الْحَدِيثِ - فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ ۱۱۱

شما هر حدیثی را که روایت می کنید باید از صحت آن مطمئن شوید و از علمای حدیث تحقیق کنید، اگر شما بدون تحقیق حدیث ضعیفی را بیان کردی تو هم دروغ گوئی چه خواهی چه نخواهی چون در مساله ی حلال و حرام و دیگر امور دینی وارد شده ای دین را نمی توان با ظن و گمان بیان کرد .

تحقیق در مورد صحت یک آیه یا حدیث از بدیهیات اهل علم و مردمان ما در زمان وجود علماء بوده است، اما آیا این امر هم اکنون و در زمان غربت نیز از بدیهیات به شما می رود؟ من مطمئن نیستم. بلکه باید در حکم دادن احتیاط کرد و عجله نکرد، بلکه در بدیهی نمودن آن عجله نمود .

عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است

حالا اگر مسلمانی در دارالاسلام و «الجماعة» زندگی نمود و از طریق امکانات موجود (چون منابر، رسانه ها، مدارس و نهادهای مختلف حکومتی و مردم نهاد و...) که در اختیار وی قرار می گیرد، اما همچون یک دانش آموز سر کلاس حاضر نشد و در امر یادگیری کوتاهی کرد و در جلسه امتحان زندگی کارت زرد یا قرمز گرفت، آیا باز می توان او را بی تقصیر دانست و برایش عذر به جهل آورد؟ یا او را شخص مقصری می دانیم که باید تاوان بی نظمی ها و غیبتهایش را بپردازد؟

به عنوان مثال در دارالاسلام بعضی از احکام در مدرسه، نماز جمعه، رسانه ها و... بیان می شوند و همه از آن باخبر می گردند و آموزش می بینند، حالا اگر شخص با میل خود در مساجد و مدارس، نماز جمعه و... شرکت نمی کند و با میل خود از این آگاهی خود را محروم می گرداند آیا باز باید برایش عذر به جهل آورد؟

۱۰۸ الصارم المسلول علی شاتم الرسول (۲/۳۲۸ - ۳۳۹)

۱۰۹ أبو داود عن أبي هريرة

۱۱۰ مسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه

۱۱۱ البخاري، مسلم، الترمذي، ابن ماجه، أحمد

در این صورت جواب روشن است؛ هرکس که «حجت نبوی» به او ابلاغ شود طوری که اگر بخواهد قادر به فهم آن باشد و تمام شبهاتش نیز برطرف شود اما نسبت به یادگیری و فهم آن اعراض می جوید و خودش اسباب نفهمی خود را فراهم نموده و در نتیجه مرتکب جرمی می گردد، چنین فردی به واسطه جهل معذور نیست چون اسباب رفع جهل برایش فراهم بوده و او بدون عذری تمام این اسباب را رد نموده است.

عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و وارد دایره ی مرتدین و کفار اصلی شده اند

بر اساس قاعده ی اصولی «العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» مراد از بیان آموزه های شریعت در قرآن و سنت «عبرت» برای همگان است و تنها مخصوص افرادی که سبب نزول آیات و احکام بوده اند نمی شود.

یعنی اگر مسلمانی «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» و بدون «عبرت» از اعمال مجرمین، مرتکب همان جرم گردد؛ مشمول همان مجازات نیز خواهد گشت. در غیر این صورت اگر مسلمانی از گذشتگان «عبرت» نگیرد و مرتکب همان جرمها گشته و خود را تافته ی جدا بافته بداند عملاً بسیاری از آیات قرآن و احادیث و مفاهیم اسلامی را ناکارآمد و تعطیل نموده است.

به عنوان مثال قوانینی که برای سکولاریسهای قریش نازل شده تنها مختص آن زمان و آن قوم نیست بلکه شامل تمام سکولاریستها (=احزاب= مشرکین) در تمام ادوار تاریخی می گردد. ابن تیمیه می گوید " وَأَنَّ ذَمَّ الْكُفَّارِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ إِلَّا كُفَّارٌ قُرَيْشِيٌّ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَقُولُهُ مُسْلِمٌ وَلَا عَاقِلٌ. فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ بِالِاضْطِرَّارِ مِنْ دِينِهِ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ إِلَى جَمِيعِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَاللَّهِ تَعَالَى خَاطَبٌ بِالْقُرْآنِ جَمِيعَ الثَّقَلَيْنِ " ذم و بدی کفار فقط برای قریش یا غیر آن نیست، و این سخن را (که فقط مال قریش است) نه هیچ مسلمانی و نه هیچ عاقلی نگفته است و جزء ضروریات دین است که رسول الله محمد صلی الله علیه وسلم برای تمام جن و انس روانه شده است و به این خاطر است که الله متعال در قرآن کریم جمیع ثقلین (جن و انس) را مخاطب قرار می دهد.

حالا این روندی است که تا روز قیامت در مورد کفار صدق می کند، اما فاجعه زمانی رخ می دهد که مسلمانی آگاهانه خود را از بعضی از امتیازات قانون شریعت محروم نموده و در صفاتی خودش را شبیه غیر مسلمین می کند یا اینکه به کلی از قانون شریعت بریده و به صف کفار و مرتدین ملحق می شود. الله متعال می فرماید: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا ... (کهف/۱۰۶-۱۰۳)

امام الطبری در تفسیر آیه «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» ابتدا دو دیدگاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را آورده و سپس در جمع بین این دو دیدگاه، نظر خود را نیز بیان می کند و می گوید:

" عده ای بر این باورند که منظور آیه هر دو گروه اهل کتاب (یهود و نصاری) هستند؛ چون: علی بن ابی طالب، سعد بن ابی وقاص و الضحاک. عده ی دیگری هم بر این باورند که منظور آیه خوارج می باشند. مانند تمام کسانی که از علی بن ابی طالب روایت کرده اند. و قول صواب نزد ما این است که گفته شود: زمانی که الله عزّ وجلّ می فرماید «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» منظور این است که هر انجام دهنده ی کاری که خیال می کند کارش درست است اما در واقع کارش آفت زده و بیمار بوده و با این کار باعث خشم الله می گردد و از راه اهل ایمان به انحراف می رود، همچون الرهابة والشمامسة و أمثالهم، و در مسأله ی اجتهاد مسیر گمراهی را می پیمایند، در این صورت با چنین اعمال و اجتهاداتی به الله کفر می ورزند حالا مهم نیست متعلق به چه دینی باشند."

سعد گفته منظور اهل کتاب هستند و خوارج جزو فاسقین هستند و علی بن ابی طالب و الضحاک و دیگران در دورانی گفته اند که منظور یهود و نصاری هستند و در زمان پیدایش خوارج نیز گفته اند که منظور الحروریه هستند. معنی تفسیر علی بن ابی طالب و همفکرانش به این معنی است که آیه همچنانکه شامل یهود و نصاری می گردد شامل الحروریه و مشابهین آنها نیز می گردد، نه به این دلیل که آیه مخصوصا در شأن آنها نازل شده باشد، بلکه عمومی تر از اینهاست؛ چون این آیه مکی است و قبل از خطاب قرار دادن یهود و نصاری و قبل از ظهور خوارج نازل شده است.

این آیه خطاب عامی است که شامل تمام بندگان الله می گردد که راه کجی را در پیش گرفته و خیال می کنند در مسیر درست و صحیح سیر می کنند، و با آنکه خطاب به کفار اهل کتاب و کفار مشرک (سکولاریستهای کنونی) در مورد مجادله ی باطل آنها و دلیل مغالطه آمیز آوردن از اهل کتاب نازل شده است، اما چنانچه مسلمین نیز همان مسیر را بپیمایند، شامل آنها نیز می گردد. و این به معنی قول ابن مسعود در مورد خوارج نیست که خوارج: انطلقوا الي آيات نزلت في الكفار فجعلوها علي المؤمنين: آنها آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته بر اهل ایمان تطبیق می کنند.

ما چنین انسانهایی را مسلمان می دانیم که ممکن است با اجتهادات غلط خود در بعضی از اعمال و صفات شبیه اهل کتاب گردند اما باز همچون خوارج در دایره ی اسلام باقی می مانند، یا اینکه بیماری آنها پیشرفت نموده و در دایره ی مرتدین و سپس در دایره ی کفار مشرک (دین سکولاریسم) یا کفار اهل کتاب یا شبهه اهل کتاب قرار می گیرند شبه اهل کتابی همچون: مجوس، یزیدیها، داسنی ها، اسماعیلی های کنونی، علوی ها، سیکها و... که اولین

^{۱۱۳} روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش نشستند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهش را به آسمان دوخت و سکوت همه چیز را فرا گرفته بود، یارانش به او نگاه کردند منتظر بودند که چه می گوید تا اینکه او نگاهش را به سوی آنها انداخت و فرمود: «اکنون مردی از اهل بهشت بر شما وارد می شود.»

یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم به این طرف و آن طرف نگاه می کردند تا این مرد خوش قسمت و مژده داده شده به بهشت را ببینند. لحظاتی گذشت که سعد بن ابی وقاص بر آنها وارد شد، عبدالله بن عمرو بن عاص به سوی او رفت و او را به گوشه ای برد و از این مقام بلندی که خداوند به او عنایت کرده بود جویا شد از او پرسید که چه عبادتی انجام می دهد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به او مژده بهشت داده است. سعد گفت: «عبادتی که همه مان انجام می دهیم من بیشتر از آن انجام نمی دهم اما کینه و بد خواهی مسلمانی را در دل ندارم.»

نسل آنها جزو مرتدین به حساب می آیند، اما نسلهای بعدی آنها تا کنون جزو کفار شبهه اهل کتاب محسوب می گردند.

این دسته ی دوم که به کلی مسیر خود را از مسیر مسلمین جدا نموده اند به قول الله تعالی: ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . در اینجا الله تعالی به کفر اینها با وجود آنکه جاهل هستند و خیال می کنند که برحق هستند و خیال می کنند که کار خوبی را انجام می دهند گواهی می دهد و می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا « و نتیجه ی اجتهاد آنها که منجر به کفر و جدا شدن کلی آنها از دایره ی اسلام و پیوستن به دایره ی ارتداد و کفار اهل کتاب شده است را اینگونه بیان می کند: « ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا » در اینجا هم کسانی که برای کفار اصلی و کسانی که «در کل» شبیه آنها شده اند «علم» را پیش شرط تکفیر می دانند متوجه خواهند شد که اشتباه کرده اند چون الله تعالی می فرماید: وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . و جهل اینها را مانع کافر دانستن این اشخاص و از بین رفتن سایر اعمال نیک آنها نمی داند.

در اینجا باز متوجه خواهیم شد که این عدم عذر به جهل در مسأله ی تکفیر شامل آن دسته از اشخاص و گروههایی کافر می گردد که اجداد آنها به کلی خود را از دایره ی اسلام و مسلمین خارج نموده و مرتد شده اند، اما اینها که از چنان مرتدینی به دنیا آمده و یا رشد نموده اند، با آنکه همچون مرتدین عذر به جهل ندارند، اما شامل احکام ویژه ی مرتدین نشده بلکه وارد دایره ی کفار اهل کتاب شده اند که ما آنها را کفار شبهه اهل کتاب نامیده ایم .

در این صورت واضح و روشن است که این قانون عدم عذر به جهل باز شامل عموم مسلمین و حتی کسانی همچون خوارج و منتسبین به تصوف و ... که بعضی از صفات مشرکین (=احزاب= سکولاریستها) را با خود حمل می نمایند نمی شود.

زمانیکه شخص در برابر مسلمین قرار گرفته و آشکارا خود را یهودی، نصرانی، زردشتی، سکولار(مشرک) و... می نامد یعنی اینکه من تمایلی به قوانین شریعت الله ندارم و قوانین دیگری را پذیرفته ام . این قدیم مسلمانانی که بدون «عبرت» از گذشتگان، همان مسیر مجرمین در آموزه های اسلامی را پیموده و در «دایره ی مرتدین» قرار گرفته اند مجرمینی هستند که عملاً خود را از دایره ی مسلمین خارج نموده و وارد دایره ی مرتدین و کفار کرده اند و طبیعی است که مشمول حکم همان کفار گردند.

این مطلب با آنچه که الله متعال در قرآن به عنوان «جرمهای» عقیدتی و عملی کفار در طول تاریخ آورده است یکسان است، اشتباهات آنها جهت عبرت و پیشگیری مطرح شده اند و چنانچه مسلمانی «آگاهانه» دچار همان جرمها گردد محکوم به همان مجازاتی می گردد که الله متعال برای چنان «مجرمینی» در نظر گرفته است .

پس کسی که «آگاهانه»، «عمداً»، «به میل خودش و اختیاری» از یکی از احکام آن، یا بخشی از احکام و قوانین آن، یا تمامی قوانین شریعت رویگردان می شود و به برنامه ای غیر از برنامه ی اسلام می پیوندد؛ همچون سایر

امتیازات مسلمین در شریعت، خود را از امتیاز عذر به جهل نیز محروم می گرداند. چون این امتیاز مختص مسلمین است نه مرتدین و یا کفار اهل کتاب و شبهه اهل کتاب یا کفار مشرک (سکولار).

حالا اگر صف مرتدین همچون صف سپاه مسیلمه کذاب مشخص و روشن گردید و کسانی جاهلانه در صف آنها قرار گرفتند چه؟ آیا اینها نیز از نعمت عذر به جهل محروم می گردند؟

احمد مفتی زاده با آنکه دیدگاهی شاذ و مخالف با تمام مذاهب اسلامی در مورد کفار دارد اما در زمینه ی افراد سپاهیان کفار می گوید: «جامعه کفر یعنی جامعه ای که سران آن اهل کفر باشند و لازم نیست افراد لشکر آنان همگی کافر باشند؛ زیرا آنهایی که برای کفر می جنگند همگی به عنوان لشکر کفر به شمار می آیند»^{۱۱۴}

این جرم بزرگ و رفع امتیاز ممکن است از طرق زیر صورت پذیرد:

۱- کسی که «آگاهانه»، «عمداً» و «اختیاری و به میل خودش» حکم و قانون دیگری را بر حکم و قانون الله و رسولش برتر بداند و یا «آگاهانه» حلال، آزاد و واجبی در شریعت را ممنوع و حرام نموده و یا ممنوع و حرامی را آزاد و حلال بداند و آگاه باشد که با این عملش در دایره ی شرک قرار می گیرد اما باز آن را انجام دهد.

در موارد زیادی الله متعال به رسولش صلی الله علیه وسلم و سایر مومنین هشدار داده است که: **وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (زمر/۶۵)** چون: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/۱۱۶)**

در این زمینه می توان به قتل شخصی توسط عمر بن خطاب اشاره کرد که با وجود چنان آگاهیایی باز راضی به حکم رسول الله نبود و با در معرض خطر قرار دادن جاننش و ارتکاب چنان ریسک خطرناکی در پی حکم دیگری می گشت. روایت است که: **أَنْ رَجَلِينَ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِلْمَحْقِ عَلَى الْمَبْطَلِ ، فَقَالَ الْمُقْضِي عَلَيْهِ : لَا أَرْضَى . فَقَالَ صَاحِبُهُ : فَمَا تَرِيدُ ؟ قَالَ : أَنْ نَذْهَبَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ . فَذَهَبَا إِلَيْهِ فَقَالَ الَّذِي قَضَى لَهُ : قَدْ اخْتَصَمْنَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِي عَلَيْهِ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَنْتُمَا عَلَى مَا قَضَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَأَبَى صَاحِبُهُ أَنْ يَرْضَى وَقَالَ : نَأْتِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ . فَأَتِيَاهُ ، فَقَالَ الْمُقْضِي لَهُ : قَدْ اخْتَصَمْنَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَضَى لِي عَلَيْهِ فَأَبَى أَنْ يَرْضَى ، ثُمَّ أَتَيْنَا أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالَ : أَنْتُمَا عَلَى مَا قَضَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَأَبَى أَنْ يَرْضَى ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ ؟ فَقَالَ : كَذَلِكَ . فَدَخَلَ عُمَرُ مَنْزِلَهُ فَخَرَجَ وَالسَّيْفُ فِي يَدِهِ قَدْ سَلَّهُ فَضْرَبَ بِهِ رَأْسَ الَّذِي أَبَى أَنْ يَرْضَى فَقَتَلَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (النساء/ ۶۵)** فهدر دم ذلك الرجل وبرئ عمر من قتله.

وقال الحافظ ابن حجر في (الفتح) : روى الكلبي في تفسيره عن أبي صالح عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في رجل من المنافقين كان بينه وبين يهودي خصومة. فقال اليهودي: انطلق بنا إلى محمد. وقال المنافق: بل نأتي كعب بن الأشرف. فذكر القصة. وفيه أن عمر قتل المنافق وأن ذلك سبب نزول هذه الآيات وتسمية عمر الفاروق. وهذا الإسناد، وإن كان ضعيفاً، لكن تقوى بطريق مجاهد. وفي تيسير العزيز الحميد قال عقب ذكره للقصة. وبالجملة فهذه القصة مشهورة متداولة بين السلف والخلف تداولاً يغني عن الإسناد ولها طرق كثيرة ولا يضرها ضعف إسنادها.^{۱۱۰}

در شهر مدینه منوره مسلمانى بود بنام بشر که با یکی از یهودیان اختلافی داشت. یهودی گفت: این اختلاف را پیش محمد صلی الله علیه وسلم می بریم تا بین ما داوری نماید.

مسلمان گفت: پیش عالم یهود، کعب بن اشرف، برویم.

یهودی قبول نکرد زیرا می دانست که کعب حق او را ضایع خواهد کرد. سرانجام این اختلاف را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند. بعد از شنیدن دلایل طرفین، رسول الله صلی الله علیه وسلم حق را برای یهودی ثابت فرمود و مسلمان محروم برگشت.

چون آن دو از مجلس بلند شدند، مسلمان گفت: این اختلاف را برای بار دوم پیش عمر بن خطاب ببریم تا او داوری نماید. او با این تصور گمان می کرد که عمر حق را به مسلمان خواهد داد و بر یهودی خشم خواهد گرفت ولی آن یهودی یقین کامل داشت که حکم فاروق با حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم موافق خواهد بود و برای بار دوم هم برنده خواهد شد. یهودی تمام ماجرا را برای عمر بن خطاب بیان کرد. در ضمن این را هم گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم حق را به من داده است. لیکن مسلمان راضی نشده، دوباره آن اختلاف را پیش شما آوردم.

عمر بن خطاب از بشر به ظاهر مسلمان پرسید که آیا سخنان یهودی درست است؟ بشر آن را تصدیق نمود. بالاخره فاروق گفت: اکنون بین شما داوری خواهم کرد. بطوری که شمشیر را از خانه آورد و گفت: هر که حکم و داوری رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول ندارد، شمشیر عمر داوری و فیصله او را چنین خواهد کرد که سر او قابل دیدن نیست.

^{۱۱۰} لدر المنثور / ج: ۲ ص: ۱۷۹. والصارم لابن تیمیة، ۴۸ و... / اعلم أخي برك الله فيك، أن مذهب جملة من العلماء أن الحديث إذا جاء من طرق متعددة واشتهرت القصة عند السلف، فإنهم يتساهلون في أسانيد الخبر حتى وإن جاء من طرق فيها ضعف وعلل، مستندين إلى اشتهاها بين السلف وتعدد طرقها، ولكن الذي عليه علماء الحديث من المتقدمين وغيرهم غير هذا، فإنهم يفصلون في مثل هذه الحال على النحو التالي: أولاً: إذا جاء الحديث في مسألة من مسائل الأحكام والعقائد، فإنهم يشددون في مثل هذه الحال في أسانيد الأخبار ومتونها، حتى إنهم أحياناً يردون زيادات الثقات من العلماء، و تفرد الثقات على حسب مايقفون عليه من القرائن التي تشير إلى علة الإسناد أو المتن، وقد ثبت عن الإمام أحمد وغيره من الأئمة قولهم، إذا روينا في الحلال والحرام شددنا، وإذا روينا في الفضائل ونحوها تساهلنا، وعلى هذا قد يفسر موقف الإمام أحمد من محمد بن إسحاق بن يسار، فكان يقول بأنه حسن الحديث، وقد نقل عنه ابنه عبدالله أنه لم يكن يحتج به في السنن. ثانياً: إذا جاء الحديث في الفضائل، فإن المعروف عن العلماء تساهلهم في هذا الشأن بالضوابط المذكورة هذا المبحث من كتبهم. أما مسألة تقوية الحديث بتعدد طرقه واشتهاره عند السلف مطلقاً دون النظر إلى أحوال الأسانيد والمتون، فإن صنيع علماء الحديث يأبى هذا. فلا بد من النظر في هذه الطرق ودراستها ومعرفة مرتبة العلة التي بها، فقد يصلح إسناد لتقويتها بالشواهد والمتابعات وآخر لا يمكن تقويته، فالحديث الذي جاء من طرق شديدة الضعف فإن تعدد طرقه الضعيف لا تزیده إلا وهناً وضعفاً، بخلاف الأسانيد التي فيها بعض الرواة أصحاب الضعف الخفيف والذي من الممكن تقوية أحاديثهم بالمتابعات والشواهد.

وقد قال الإمام أحمد: ثلاثة كتب، ليس لها أصول: المغازي، والملاحم، والتفسير. ذيل طبقات الحنابلة (۱۳۵/۳)

ومراد الإمام أحمد أن غالب هذه العلوم الثلاثة أحاديث موقوفة، وأثار منقطعة. وأن المسند فيها قليل بالنسبة لغير المسند. والله تعالى أعلم. ولمزيد الفائدة في مسألة تقوية الأحاديث. راجع كتاب طارق عوض الله في تقوية الأحاديث بالشواهد والمتابعات

پس با شمشیر سر بشر را از تنش جدا ساخت. این داوری فاروق اعظم چنان مبتنی بر حق و صداقت بود که آیه کریمه ذیل برای تائید آن نازل شد: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/۶۵) قسم به پروردگار تو که ایشان ایمان نمی آورند تا این که ترا حاکم خود قرار دهند در آن اختلافی که بین ایشان رخ می دهد سپس نیابند در دلهای خویش هیچ نوع تنگی را از آنچه تو حکم کردی و آن حکم را بخوشی قبول دارند.^{۱۱۶}

در آن زمان «کاملاً روشن و آشکار» شده بود که هر کسی که وارد اسلام می شود باید تسلیم «تمام» اسلام و قوانین آن گردد و همگی «آشکارا» طبق آیات قرآن و رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانستند که عدم پذیرش حتی یک قانون شریعت هم به منزله ی ارتداد آنهاست و با «اسلام ناقص» کسی مسلمان نمی گردد. الله متعال این آگاهی را در آیاتی چون :

- أَقْنُوْهُمْ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ ۗ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّوْنَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (بقره/۸۵)
- إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (نساء/۱۵۰-۱۵۱)

به مسلمین داده بود، به همین دلیل مومن و منافق همگی تسلیم «اسلام کامل» شده بودند. در این راستا عمر بن خطاب این مسلمان را به دلیل نپذیرفتن «آگاهانه و عمدی و اختیاری» «یک حکم» رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل رساند بدون آنکه عذری برای وی قائل باشد و همچون یک مرتد با وی معامله کرد و مرتد هم عذر به جهل ندارد.

۲- کسی که آگاهانه به رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ ببندد.

الله متعال جهت حفظ دینش کسانی که عمدا چیزی به وی و رسولش ببندند را در همین دنیا مجازات نموده و مایه ی عبرت می گرداند. در این زمینه همچون سایر موارد ابتدا برای همه ی مسلمین روشنگری شده بود و همه در مورد آن آگاهی و شناخت کافی داشتند. الله متعال ابتدا آگاهی می دهد و بعد از آگاهی بر مجرم حکم صادر می کند. چون : كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (توبه/۱۱۵) و جرم دروغ بستن به رسول الله مثل دروغ بستن به مردم عادی نیست. چون افزودن به دین و افتراء بستن به الله محسوب می گردد و الله متعال کافر خواندن چنین اشخاصی و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (عنكبوت/۶۸)

و رسولش صلی الله علیه وسلم نیز در موارد متعددی جهت پیشگیری از وقوع چنین جرمی روشنگری نموده است. با وجود تمام این آگاهی ها، حالا اگر مسلمانی بداند و آگاه باشد که با دروغ بستن به الله و رسولش (مثل افزودن آیه یا حدیثی به عنوان زیر بناهای تولید شرک و بدعت) کافر گشته و از دایره ی اسلام خارج می گردد، و باز اقدام به چنین جنایتی کند در چنین صورتی می توان دستور « إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنَّ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ » را به آسانی درک کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد کسی که با این وجود، و در راستای منافع شخصی، به وی دروغ بسته بود بدون پذیرش عذر به جهل، چنین حکمی را در مورد مجرم صادر نمود:

قَدْ رَوَى أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِيُّ حَدَّثَنَا بَنُو عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَانِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَيَّانَ عَنْ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ فِي جَانِبِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْكَمَ فِيكُمْ بِرَأْيِي فِي أَمْوَالِكُمْ وَفِي كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ خَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَأَبَوْا أَنْ يُزَوِّجُوهُ، ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَبَعَثَ الْقَوْمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ رَجُلًا فَقَالَ: إِنْ وَجَدْتَهُ حَيًّا فَاقْتُلْهُ فَإِنَّ أَنْتَ وَجَدْتَهُ مَيِّتًا فَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ، فَانْطَلَقَ فَوَجَدَهُ قَدْ لُدِعَ فَمَاتَ فَحَرَقَهُ بِالنَّارِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَنْبَوُا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ" چنین دستوری جهت محافظت از دین و شریعت است همچون حکم قصاص جهت محافظت از جان و حکم زانی جهت محافظت از نسل و حکم دزد جهت محافظت از مال و حکمت سایر احکام.

۳- سب و فحش به رسول الله صلی الله علیه وسلم:

سب عبارت است از تنقیص شخصیت و بی ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعلت اختلاف عقیده ای که دارند ایجاد می شود، مانند لعن و تقبیح و غیره.^{۱۱۷} فحش دادن با نقد کردن تفاوت فاحشی دارد. نقد امری علمی و پسندیده است اما فحش و ناسزاگوئی در تمام مکاتب بشری مذموم و ناپسند است.

با پیش زمینه ی «آگاهی» و روشنگری که در زمینه عواقب توهین به الله و رسولش و آیاتش به مسلمین داده شده است، تمام امامان اهل سنت چون مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، شافعی و... بر ای کسی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش دهد کیفر قتل را پذیرفته اند؛ به گونه ای که بسیاری از دانشمندان اهل سنت اجماع را در این زمینه را آورده اند. اِبْنُ تَيْمِيَّةٍ درباره فتوای امامان چهارگانه مذاهب اربعه می نویسد: دشنام دهنده به پیامبر صلی

^{۱۱۷} مشکل الآثار ۱: ۱۶۴

^{۱۱۸} الصارم المسلول ۵۶۱

^{۱۱۹} لجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳؛ قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ص ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۷؛ احمد بن محمد خلال، احکام اهل الملل، ص ۲۵۶ و ۲۵۸؛ التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن تیمیة، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۲۴۶ و ۵۳۰؛ المرعشی النجفی، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۳۰؛ جناتی، ادوار فقه و بیان کیفیت آن، ص ۴۵۰ و ۴۵۱

الله علیه وسلم، اگر مسلمان باشد، خلافی نیست در این که کافر شده و به قتل می رسد و همین مذهب و نظر امامان چهارگانه و غیر آن است.»^{۱۲۰}

باز ابن تیمیه جرم چنین کفری را بدتر از جرم ارتداد از اسلام دانسته و می گوید: «آن سب رسول الله مع کونه من جنس الکفر والحراب أعظم من مجرد الردة عن الإسلام». دلیل آن را نیز تلازم حق الله و حق رسولش دانسته و روشن می کند که هر کسی رسول را اذیت کند مثل این است که الله را اذیت کرده باشد و می گوید: «لان من آذى الرسول فقد آذى الله لان حق الله وحق رسوله متلازمان وفي هذا وغيره بيان لتلازم الحقیین، وأن جهة حرمة الله تعالى ورسوله جهة واحدة، فمن آذى الرسول فقد آذى الله، ومن أطاعه فقد أطاع الله، لأن الأمة لا يصلون ما بينهم و بین ربهم إلا بواسطة الرسول، ليس لأحد منهم طریق غیره، ولا سبب سواه، وقد أقامه الله مقام نفسه في أمره ونهيه وإخباره وبيانه، فلا يجوز أن يفرق بين الله ورسوله في شيء من هذه الأمور...»^{۱۲۲}

عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین

عوامل و ابزار هائی وجود دارند که باعث از میان رفتن جهل به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و سایر احکام می گردد که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- قلبی سلیم و حق طلب

۲- دلیل و حجت نبوی. زمانی که مسلمین در شرک می افتند دلیل و حجت نبوی از طریق اسوه و شاهد عینی عرضه می گردد و مشکل به راحتی حل می گردد. همچون زمانی که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی گفتند: اجعل لنا ذات أنواط كما لهم - أي المشركين - ذات أنواط. فقال لهم النبي عليه الصلاة والسلام: «قلتم والذي نفسي بيده كما قالت بنو إسرائيل لموسى لتركبن سنن من كان قبلكم»^{۱۲۳} «لَا» این اشتباه عقیدتی مشکل جهل به همین سادگی حل می گردد. در زمان صحابه نیز همین حجت نبوی از کانال اجماع ارائه می گردد.

۳- دولت و حکومت اسلامی یا «الجماعة» و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن

۴- شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع

^{۱۲۰} ابن تیمیه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵.

^{۱۲۱} الصارم المسلول فی شاتم الرسول

^{۱۲۲} الصارم المسلول فی شاتم الرسول لابن تیمیه ص ۴۰-۴۱.

^{۱۲۳} مسند أحمد ۵ / ۲۱۸، سنن الترمذی ۴ / ۴۷۵ (۲۱۸۰) وقال: حديث حسن صحيح، وصححه ابن حبان ۹۴/۱۵ (۶۷۰۲)

بدون شک، هر معلول اجتماعی در پی عللی بروز می کند. همچنانکه ابزارهایی جهت از میان برداشتن جهل و قدم نهادن در علم وجود دارد به همان نسبت در کنار این عوامل مثبت، ابزارها و عواملی نیز وجود دارند که به این جهل دامن زده و عمر آن را طولانی نموده است:

۱- قلب بیمار و حق گریز

۲- از میان رفتن حکومت شورای اسلامی.

زمانی که الله متعال می فرماید: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص/۲۶) قدرت حکومتی و حاکمیت بر اساس قوانین شریعت الله یکی از اهداف زیربنایی دین اسلام معرفی می گردد.

حاکمیت در جامعه اسلامی نیز بر سه پایه استوار است:

- قانونگذاری و تشریح: أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْتِنِ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شوری/۲۱)

- حکم کردن بر اساس همین قانون: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (المائدة/۴۴)

- مراجعه به همین قانون در صورت نیاز: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء/ ۶۰)

آموزشی که از حقوق فردی یک مسلمان جهت غلبه بر جهل است، امروزه علاوه بر نمازهای جمعه و مجالس سخنرانی، حاکمیت از سازمانها و نهادهای دیگری نیز برخوردار است که از کانالهای غلبه بر جهل و نهادینه کردن ارزشهای آن به شمار می رود. کانالهایی چون:

۱- پرورش و آموزش همگانی در مدارس و مکانهای تحصیلی

۲- آموزش از طریق کانالهای رادیویی، تلویزیونی و ماهواره ای

۳- آموزش از طریق کانالهای اجتماعی و اینترنت

۴- آموزش از طریق انجمنها و گروههای مستقل حرفه ای (چیزی مثل حلفها، سندیکاها و...)

۵- آموزش از طریق روزنامه ها، مجلات و تراکتهای تبلیغی

۶- و....

روشن است، زمانی که این اساس فرو می ریزد و حکومت اسلامی و دارالاسلام و الجماعة واحد مسلمین از دست می رود تمام این کانالها نیز خود به خود برچیده می شوند و تا زمان ضایع شدن نماز هر بلایی که بر سر مسلمین می آید به دلیل این ام الفساد بوده است.

در نتیجه از مهمترین اسباب طولانی نمودن عمر «جهل» نبود دارالاسلام است که علمای اصول آن را در بحث (عوارض الاهلیه) ذکر کرده‌اند. پیامبر راست فرمود، آنگاه که فرمود: «لتنقضن عری الإسلام عروة عروة، فکلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقضاً الحكم وآخرهن الصلاة»^{۱۲۴} دستگیره های اسلام یک به یک شکسته می شود، هرگاه یک دستگیره نابود شود مردم به آنچه نزدیک آن است چنگ می زنند، اول آنها شکستن حکم است (حکم بر اساس قانون خدا را رها می کنند) و آخر آنها نماز است (نماز را ترک می کنند). اولین بنیانی که در اسلام نابود و فاسد گردید حاکمیت و حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله بود، به دنبال این ام الفساد هزاران فساد و بیماری دامن گیر مسلمین گردید تا اینکه به ترک نماز رسیدند.

یعنی از ترک حکم کردن بر اساس قانون شریعت الله تا ترک نماز هر مصیبت و فسادى که مسلمین به آن دچار گشته و می شوند ناشی از فساد حکومتی و عدم تحکیم به شریعت الله می باشد و تا این ام الفساد اصلاح نگردد دیگر امور نیز اصلاح نمی گردند .

۳- از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین و امت واحده و ارائه ی دین واحد به مسلمین تحت عنوان اجماع

تبدیل حکومت و دولت اسلامی به سلطنت و ملوکیت پدیدآورنده ی بدعتی بزرگ و مفساد و بیماریهای بی شماری بود که شاید بتوان گفت مهمترین آن انهدام شورای اولی الامر فقهای مسلمین و عدم ارائه ی دین واحد به مسلمین بود که عامل ایجاد تمام بیماری های عقیدتی و فکری و تفرق و پیدایش فرقه ها و مذاهب میان مسلمین گردید .

نبود حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و شوراهاى اولی الامر و پیدایش قهری تفاسیر و تأویلات غلط و پرورش بر این اساس، و جهل به دین در عین خواهان بودن، بیماری و مصیبت‌هایی هستند که قرن‌هاست مسلمین با آن دست به گریبان می باشند. مسلمین جبرا و مادر زادی در برابر چنین بیماریهایی قرار گرفته اند و غیر از مرتدین و علمای سوء و الرویبضه، سایر مردم آگاهانه به سمت چنین بیماریهایی نرفته اند .

۴- در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علمای راستین و داعیان واقعی در میان مردم و جولان و زیاد بودن علمای سوء و الرویبضه و دارودسته ی منافقین تحت پوشش حکومت‌های ظالم

عبدالله بن عمرو می گوید: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيَضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می فرمود: «علمی را که خداوند به شما عنایت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بین خواهد رفت. و در این صورت، مردمی نادان باقی خواهند

^{۱۲۴} شیعیان نیز همین حدیث را چنین روایت کرده اند: لتتنقضن عری الإسلام عروة عروة ، کلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتي تليها، فأولهن نقض الحكم ، و آخرهن الصلاة

ماند که دیگران از آنان استفتاء می کنند. و آنان هم بر اساس رأی خود، فتوا می دهند و مردم را گمراه می کنند و خودشان هم گمراه می شوند»

می بینیم که به دلیل کمبود علمای راستین و کمبود داعیان واقعی در صحنه و در میان مردم و زیاد بودن علمای گمراه و گمراه گر که عقاید و باورهای شرک آلود و غلط را در میان مسلمین صحیح و حق نشان می دهند؛ جهل و نادانی منتشر شده و بر جوامع حاکم می گردد.

ابن تیمیه می گوید: در رد او (خطاب به بکری): «مأ ضرورتاً این را می دانیم که برای هیچ شخصی از امت پیامبر جایز نیست که یکی از مردگان، انبیاء، صالحین و یا غیر آنها را به فریاد و طلب کمک فرابخواند حال اگر چه این طلب کمک و فریادرسی به لفظ استغاثه و یا غیر آن باشد در هر صورت جایز نمی باشد همچنانکه برای هیچ شخصی از این امت جایز نیست که برای مرده ای سجده ببرد و یا به سوی قبر شخص مرده ای سجده کند و غیر از این موارد، بلکه از تمام این امور نهی شده است و چنین اعمالی همان شرکی است که خداوند بلند مرتبه و رسول گرامیش آنها را حرام شمرده اند اما «بخاطر غالب شدن جهل و نادانی بر جوامع و کمی علم نسبت به قرآن و سنت در بسیاری از جوامع بخصوص در افراد متأخر اگر شخصی در این جوامع مرتکب چنین اعمالی شد تکفیر نمی شود تا زمانی که آنچه را که رسول الله آن را آورده است برای او روشن نشود و بر او اقامه حجت نشود و تکفیر این اشخاص جاهل بعد از بیان واضح دلایل و اقامه حجت شرعی می باشد».^{۱۲۶}

۵- در نتیجه ی نبود حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و از بین رفتن شورای اولی الامر، فراموش شدن بسیاری از مسلمینی که در مناطق پرت و دور افتاده به سر می برند در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و دنیوی.

زمانی که مسلمین قدرت عظیم حکومت اسلامی بر منہاج نبوت و «الجماعة واحد» را از دست دادند همچون گوسفندانی شدند که گرگ به آنها حمله نموده است و هر کدام به گوشه ای پراکنده شدند. عده ای که به مرور زمان در مکانهای دور افتاده و پرت زندگی می کردند به دلیل عدم خدمت رسانی عقیدتی و نبود علمای راستین دچار انحرافات آشکاری در مسائل عقیدتی و احکام ظاهری دنیوی گردیدند. کار این مسلمین به آنجا رسید که علمای راستین در هر عصری اعلام نمودند که اگر این مسلمین دچار کفر نیز گردیدند باز نمی توان آنها را به دلایل یاد شده از دایره ی اسلام خارج نمود. علمائی همچون: ابن تیمیه، ملاعلی قاری ابن حجر هیتمی،^۸ امام نووی،^۹ ابن قدامه مقدسی، نهالالدین مقدس، سلویوطی،^{۱۰} رشید رضا^{۱۱}...

^{۱۲۵} بکری یکی از ملاحی صوفی میباشد که عقیده به فریادرسی و استغاثه به مردگان را دارد ولی باوجود بحثهای زیادی که ابن تیمیه با او داشته او را تکفیر نمی کند

^{۱۲۶} غایه الامانی ج ۲ ص ۴۱۶

^{۱۲۷} شرح شفا ۲/۲۲۵

^{۱۲۸} اعلام ص ۴۱، ۶۴، ۶۵

^{۱۲۹} شرح مسلم ج ۱ ص ۲۰۵

^{۱۳۰} مغنی ۱۳۱/۸

^{۱۳۱} شرح عمده ۲/۳۱۶

^{۱۳۲} اشباه و نظائر ص ۲۲۰

^{۱۳۳} رساله حکم تکفیر معین ص ۱۵

طبق قاعده ی «أن الحكم يدور مع علته وجوداً وعدمًا، فإذا وجدت العلة وجد الحكم، وإذا انتفت العلة انتفى الحكم» زمانی که مسلمین با وجود چنان علتها و بازدارنده هائی از نعمت «علم» شرعی محروم گشته اند، «جهل» آنها معلول وضع موجودیست که بر آنها به صورت اجبار تحمیل شده است.

علت و سبب جهل این مسلمین بلا زده به دلیل نبود حکومت اسلامی بر منهاج نبوت و «الجماعة واحد» و کوتاهی در رساندن علم و آگاهی شرعی به آنها از طریق علمای راستین بوده است نه کوه و بیابان و جنگل. اینها قشر محروم جامعه اند که از حداقل امکانات زندگی توحیدی نیز محروم گشته اند. جهل این مسلمین و مشابهین آنها اجتناب ناپذیر است و کار آنها به چنان فاجعه ای کشیده می شود که حذیفه آن را از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین توصیف می کند: "يُدْرَسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرَسُ وَشِي الثَّوْبِ [أي نقشه]، حتى لا يُدْرَى ما صِيَامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نَسْكَ وَلَا صَدَقَةٌ... وتبقى طوائف من الناس، الشيخ الكبير والعجوز يقولون: أدرکنا آبائنا على هذه الكلمة: لا إله إلا الله"، فقال أحدهم لحذيفة: ما تغني عنهم لا إله إلا الله... فقال: تتجيهم من النار". یعنی از این مسلمین تنها کلمه و لفظ شهادتین باقی می ماند و نسبت به همه چیز جاهل می گردند.

ابن تیمیه با استناد به حدیث حذیفه در مورد چنین مسلمانانی می گوید: "و كثير من الناس قد ينشأ في الأمكنة والأزمنة الذي يندرس فيها كثير من علوم النبوات، حتى لا يبقى من يبلغ ما بعث الله به رسوله من الكتاب والحكمة، فلا يعلم مما يبعث الله به رسوله، ولا يكون هناك من يبلغه ذلك، ومثل هذا لا يكفر، ولهذا اتفق الأئمة على أن من نشأ ببداية بعيدة عن أهل العلم والإيمان، وكان حديث العهد بالإسلام، فأنكر شيئاً من هذه الأحكام الظاهرة المتواترة؛ فإنه لا يحكم بكفره حتى يعرف ما جاء به الرسول" ۱۳۴

۶- به دلیل انهدام شورای اولی الامر و اجماع ناشی از آن و وجود فرق و مذاهب مختلف و رنگارنگ نوعی سرگردانی و مقاوت در برابر اهل دعوت راستین تولید می گردد و مسلمین وارد دایره ی حکم تازه مسلمانان می گردند.

عده ای از مسلمین با وجود انحرافات عقیدتی که دارند اما به دلیل نبود نظارت شورای اولی الامر فقهای اسلامی و اجماع ناشی از آن که از پشتوانه ی قدرت حکومتی دارالسلام یا «الجماعة» برخوردار است، تعدد و تشتت آراء و نظرات، اختلافات مذهبی، فرقه ای و سلیقه ای، سوء برداشت از مفاهیم دینی و علمی و وجود قرائت های مختلف از دین به صورت قهری بروز می کند. در نتیجه هر مُلا و شیخ و مولوی با همان ادبیات عربی و با استفاده از آیات و احادیث، احکام را به طرق مختلفی به آنها رسانده اند و چنان آنها را با نام اسلام و دین و قرآن و حدیث سرگردان کرده اند که به قول ما «ساوازه» شده اند و با دلخوش کردن به تفسیر و مذهبی خاص و حتی با دلخوش کردن به اجناسی تقلبی و جعلی شبه مذهبی در برابر هر دعوتگری که اصل را به آنها نشان دهد واکنش منفی نشان می دهند.

۱۳۴ مجموع الفتاوی ۴۰۷/۱۱ وانظر نصوصاً كثيرة لأهل العلم حول حداثة الإسلام أو نشوء ببداية، في: عارض الجهل للراشد ص ۲۹۴

چنین جامعه ای از کمبود مبلغین دانا و توانا، قابل قبول و قابل اعتماد برای مردم رنج برده و دارای خطباء، مبلغین و مlahائی است که تعارض آشکاری میان قول و عمل آنها دیده شده و چنین مlahائی با آنکه تعهدی در مقابل گفته های خود ندارند از روحیه ی انحصارطلبی و استفاده ی ابزاری از دین جهت مقابله و سرکوب مخالفان نیز برخوردار می باشند .

امام ابن قیم در مورد این دسته از علماء می گوید: علماء سوء در جلسه هایشان در مورد بهشت صحبت می کنند و با اقوالشان مردم را به راه بهشت دعوت می کنند، و با افعالشان مردم را به سوی آتش می فرستند، و هنگامی که به اقوالشان به مردم می گویند: بشتابید. افعالشان می گویند: به اینان گوش ندهید، چرا که اگر آنچه از شما می خواهند و به سوی آن دعوت می کنند حق باشد، خودشان اولین کسانی می بودند که به ادعایشان اجابت می گفتند، و آنها در ظاهر راه را نشانان می دهند (هدایتان می کنند) و درحقیقت راه را قطع می کنند و راهزن هستند (مردم را گمراه می کنند).^{۱۳۰}

دسته ای از علماء نیز، که خارج از این منظومه هستند و به رای یکی از پیروان مذهب و تفسیری خاص از علمای گذشته از همان مذهب چسبیده اند، به دلیل عدم کارایی نظام تبلیغی مورد استفاده ی آنها و قدیمی بودن سیستم و تکراری بودن شیوه های آن و عدم تناسب با پیشرفت زمان و بالا رفتن سطح علمی و فکری بشر؛ قادر به درک وضع موجود مسلمین نبوده و اغلب از چیزهائی صحبت می کنند که با وضع موجود سازگار نبوده و نوعی دوگانگی آشکار تولید نموده است و چنان می نمایانند که انگار متعلق به این قرن و عصر نیستند و زبان مردم این زمان را متوجه نیستند و به گذشته های دوری تعلق دارند.

مسلمینی که در چنین جامعه ای به چنین خطباء و علمائی گرفتار شده اند، باز مثل تازه مسلمانانی هستند که باید با از میان برداشتن موانع، به صورت تدریجی و دلسوزانه جهل آنها برطرف گردد. الله متعال فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (التوبه/۱۱۵) و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود گمراه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد. آری، خدا به هر چیزی داناست.

در چنین حالتھائی علماء حتی از شهادت در مورد انتساب چنین مسلمانانی که فریب خورده و جاهلانه و از طریق چنین علمای سوء و الروبیضه وارد دایره ی فرقه ی گمراه خاصی گشته اند و یا صاحب صفاتی از جاهلیت شده اند هشدار داده اند. در ممنوعیت شهادت در مورد جهنمی بودن یک مسلمان اهل قبله ابن تیمیه شروط، موانع و عنرھایی را آورده است که قابل توجه است. او می گوید:

«... به جهنمی بودن فردی معین از «اهل قبله» به هیچ وجه نباید شهادت داده شود، زیرا ممکن است به دلیل عدم تحقق شرطی از شروط یا وجود یکی از موانع مشمول آن تهدید و وعید نگردد، همچنین ممکن است حرام بودن

آنها ندانسته باشد. و یا در آینده از آن توبه کند و شاید به اندازه ای حسنات داشته باشد که مانع از آن عقوبت بشود، یا به مصایبی گرفتار شود که آن معصیت او پاک گردد، یا شفاعت شفيعی در موردش پذیرفته شود».^{۱۳۶}

وی می افزاید: «در یک انسان گاهی شعبه ای از کفر و شعبه ای از ایمان و شعبه ای از صدق و شعبه ای از نفاق وجود دارد. همچنین گاهی شخصی مسلمان است اما در او کفری- که او را از امت اسلامی خارج نمی کند- وجود دارد و این رأی اصحابی مانند ابن عباس و... است و عامه علمای سلف همین رأی را دارند. و علمای مسلمان در این مورد اتفاق نظر دارند که اسم مسلمانی بر منافقینی که ظاهراً تسلیم مسلمانان شده اند، جاری می شود و رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام اسلام را در ظاهر بر ایشان جاری می فرمود.»^{۱۳۷}

بر این اساس اهل علم گفته اند: آنکه حتی فرایض را نپذیرد اگر تازه مسلمان باشد یا در موقعیت آنها قرار گرفته باشد کافر نمی شود تا اینکه با آوردن «حجت نبوی» برایش بیان و آشکار شود. و شیخ عطیه الله اللیبی در مورد چنین مسلمانانی می گوید: نمی توان به مجرد اینکه فردی مسلمان در مقابل ما ایستاده و با ما محاربه می کند او را تکفیر کرد، ما نبی نیستیم که تنها حق بگوییم، بلکه ما همگی بشر غیر معصوم هستیم که دچار خطا شده و یا کاری را صحیح انجام می دهیم. آنچه که آن را انجام می دهیم و به ممارست آن می پردازیم به ما منتسب است و نه بالضروره منتسب به شرع.^{۱۳۸}

۷- رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله و «الجماعة»

دارالکفر شامل سرزمینی می گردد که قانون اساسی آن بر مبنای قانون شریعت الله (بر اساس دین اسلام یا یکی از مذاهب اسلامی) نمی باشد هر چند ساکنان آن مسلمان باشند. در چنین سرزمینی مردم بر اساس قوانین غیر شرعی رشد نموده و پرورش می یابند و معمولاً از علمای راستین اهل دعوت محروم می گردند. حالا این محرومیت یا به دلیل عدم وجود این علماست یا به دلیل وجود قدرت حکومتی و قدرت علمای سوء و الروبیضه که دست به دست هم داده اند و با محروم نمودن، حذف یا ایجاد جنگ روانی علیه آنها مانع رسیدن پیام این علماء به مردم می گردند. در این صورت مسلمین در سرزمینی رشد می کنند که در این سرزمین جهل و خرافات به نام دین اسلام رواج داشته و دین راستین در آن کم رنگ است. علاوه بر آن به صورت فراگیر علمای علمای راستین اهل دعوت هم وجود ندارند که این مردم پرورش یافته در جهل و خرافه را بیدار گردانند و حجت رسل را با یک زبان واحد به آنها برسانند.

زمانی که مسلمین در مساجد حضور می یابند، خطبه ها را گوش می دهند، سخنرانی شیوخ در ماهواره ها را می بینند، سخنرانیهای ضبط شده را بارها و بارها مرور می کنند، در مدارس دینی مطالبی تحت عنوان علوم شرعی را می خوانند، در دانشگاههای دینی چون مدینه و ازهر و زیتونه و... ادامه تحصیل می دهند، (در این دانشگاهها

^{۱۳۶} مجموع الفتاوی: ج ۲۸ ص ۲۵۰

^{۱۳۷} مجموع الفتاوی: ج ۷ ص ۳۵۰

^{۱۳۸} اجوبه الحسبه ص ۲۴۸

عمدا علوم از فیلتر رد شده را باز به شاخه های مختلف و متنوع تقسیم کرده اند و هرگز عمر یک انسان کفاف تخصص در تمام این علوم شرعی را نخواهد داد و...) با این وجود در بخش ناچیزی از شریعت دستکاری شده لیسانس یا فوق لیسانس یا حتی دکترای خود را می گیرند و سالها در امر دعوت و تبلیغ مشارکت دارند و... اما باز می بینیم که به اموری از «لا اله الا الله» و بسیاری از اولویتها، مقاصد و احکام شریعت الله جاهل اند.

چنین اشخاصی به نسبت های مختلف تلاش کرده اند که جهل خود به احکام شریعت را از میان بردارند، اما با این وجود اگر کار و درآمد و زندگی خود را نیز رها نموده و تنها از طریق این کانالها به تحقیق و یادگیری بپردازند باز قادر به رفع مشکلات عقیدتی و شرعی خود «در حد یک مومن بی سواد اما عالم» عصر نبوت نیز خواهند بود.

در این حالت می توان گفت که عامل به وجود آمدن و دوام این جهل خود شخص نیست؛ بلکه مصیبتی است که به صورت منظم و سیستماتیک از خارج بر وی تحمیل شده است، و کارگردان سناریوی این سریال دنباله دار، حکومت های طاغوتی و قوانین جاهلی و سازمان های تعلیمی و آموزشی آنهاست که منبع تفرق و جهل بوده اند؛ و تا زمانی که این منبع و علت تغییر نکند، جهل و تفرق و سایر مصیبت ها نیز که معلول همان علت اند کماکان به عمر خود ادامه خواهند داد.

در این صورت مشاهده می شود که از طرف قدرت حکومتی حاکمه، نوعی اجبار در تحمیل جهل بر مسلمین حاکم شده است و مسلمین با آنکه در میان هم کیشان خود به سر می برند و در تمام مراکز تعلیمی چون خطبه ها و... مشارکت دارند و سؤالات خود را نیز از ملاها و مولوی ها و شیوخ و آخندهای تعیین شده می پرسند اما باز قادر به برطرف کردن جهل خود نیستند.

در برابر این گروه، ما هنوز روستاهایی داریم که از وجود مسجد و چنین امامانی نیز محرومند و با ترک نماز و روزه و... چنان آشفته و سرگردان شده اند که انگار مورد حمله ی دزدان عقیده و فرهنگ و هویت اسلامی قرار گرفته و غیر از شهادتین و نامگذاری اسلامی فرزندان چیزی از اسلام آنها باقی نمانده است. ابن تیمیه در کتاب فتاوی الکبری با ذکر وجود این گروه در عصر خود دلسوزانه می گوید: کسی که نمی داند نماز واجب است و آن را ترک می کند، مانند کسی که در دار الحرب مسلمان می شود و نمی داند که نماز بر وی واجب است؛ در این مسأله فقها سه دسته شده اند.... و صحیح در تمام این مسائل این است که اعاده ی نمازش واجب نیست.... و نزد من با نقل متواتر ثابت شده است که زنان و مردانی در بادیه ها و غیر آن وجود دارند که به سن بلوغ می رسند اما نمی دانند که نماز بر آنها واجب است... چنین اشخاصی قضاء نماز بر آنها واجب نیست."

این قدامه در مورد مسلمینی که در چنین جامعه ای رشد نموده و حتی زیر بار واجب بودن نماز نرفته و تا حد جحود بر ترک نماز اصرار دارند می گوید: "ولا خلاف بین أهل العلم فیکفر من ترکها جاحداً لوجوبها، إذاکان

ممالا یجهل مثله ذلك، فإن كان ممن لا يعرف الوجوب كحديث الإسلام، والناشئ بغیر دار الإسلام، أو بادية بعيدة من الأمصار، وأهل العلم لم يحكموا بكفره، و عرف ذلك، وثبت له أدلة وجوبها، فإن جردها بعد ذلك كفر" ۱۳۹

هم اکنون مجتمع مسلمین جهان از این دو گروه مستثنی نیست؛ حالا اگر مسلمانی «آگاهانه، عمداً، به میل خودش و اختیاری» این واقعیت آشکار را نادیده بگیرد و با رها کردن علت و عامل اصلی این همه مصیبت و جهل، خودش را به غلط مشغول و سرگرم برادر و خواهر مسلمانانش نموده و بر آنها زبان درازی و حتی دست درازی کرده و دشمنان در اطرافشان آزادانه به تاخت و تاز و حمله به دین، جان، ناموس، آبرو، خاک و هستی شان مشغول باشند، و آشکارا به صورت مستقیم و غیر مستقیم، شیطان و همپیمانانش را علیه برادر مسلمانانش یاری رساند؛ چه جوابی برای الله متعال حاضر کرده است؟

ابن کثیر از سفیان بن حسین نقل می کند که گفت: نزد قاضی ایاس بن معاویه از شخصی به بدی یاد کردم، قاضی به صورتم نگاه انداخت و گفت: آیا با روم جنگیده ای؟! گفتم: نه، گفت: با سند و هند و ترک چطور؟ گفتم: نه، گفت: آیا روم و سند و هند و ترک از دست تو در آسایشند و برادر مسلمانانت از تو در آسایش نیست؟! گفت: تا ابد چنین اشتباهی را تکرار نکردم.

۸- گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار پنهان داخلی) که از پشتوانه ی طاغوتها و جاهلیت حاکم نیز برخوردارند و خساراتی که این جریان مخوف بر اثر نبود قدرت حکومتی الجماعة و شورای اولی الامر به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند.

در همان قدم اول، «کفر» به دلیل پوشاندن حکم «لا اله – الا الله» حاصل می گردد نه عدم عمل به اکثریت دستورات شریعت الله. «اسلام کامل» یعنی ایمان به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم. بسیاری از شهداء و صدقین صدر اسلام هم از فرصت نعمت شنیدن تمام احکام شریعت محروم بودند و در مراحل شهید شدند که هنوز احکام شریعت تکمیل نشده بود با این وجود ایمان اینها با ایمان کسانی که پس از آنها کل احکام شریعت را درک کرده بودند هیچ تفاوتی نداشت و جالبتر اینکه این شهداء و کسانی که در این دوران فوت کرده اند جزو «سابقین الاولین» محسوب گشته و جایگاهی بالاتر و مقربتری نزد الله به دست آورده اند. کفار صدر اسلام نیز همین تسلیم شدن مجمل به «لا اله – الا الله» از کانال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نپذیرفتند، نه اینکه فقط منکر احکام موجود در شریعت شده باشند. چون اینها نیز همچون سایر مسلمین از تمام احکام اسلام بی خبر بودند. پس در همان قدم اول کفر و کفری ارتباطی به وجود یا عدم وجود دولت و حکومت اسلامی ندارد. چه حکومت اسلامی وجود داشته باشد چه نداشته باشد باز مومن و کافر وجود دارد.

«کفر» بیماری و آگیری است که در بدن و رفتار شخص اختلال ایجاد نموده و همین اختلالات وی را از افراد سالم متمایز می گرداند. کفار منافق همچون سایر کفار به این بیماری خود «آگاهی» دارند اما منافقین با ظاهر اسلامی خود باعث شیوع بیماری در میان مسلمین نیز می گردند. بر این اساس بعضی از مسلمین «بدون آگاهی»

به بعضی از علائم این بیماری گرفتار می شوند (همچون امام مسجد ضرار) و زمانی که قدرت حکومت اسلامی وجود نداشته باشد که از شیوع بیماری آنها جلوگیری کند ممکن است شخص مسلمان آلوده که بر بیماری خود آگاهی ندارد باعث سرایت بیماری به دیگران نیز شود.

در برابر حکومت اسلامی و قدرت ناشی از آن، کفار به دو شیوه اعلام موجودیت نموده و در برابر برنامه های اسلام واکنش نشان می دهند. عده ای از آنها که از شهادت و صداقت و ایمان بیشتری نسبت به باورهای خود برخوردارند «آشکارا» کفر خود را بیان نموده و در صف مشخصی اعلام موجودیت می کنند و دسته ای دیگر که از چنین شهادت و غیرتی برخوردار نیستند کفر خود را «پنهان» کرده و در ظاهر اعلام اسلام نموده اند و ادای مسلمین را در پاره ای از عبادات درمی آورند.

در این صورت ظاهراً اهل قبله در دنیا دو دسته اند:

۱- مومنین یا «انعمت علیهم»

۲- دارودسته ی منافقین یا «ضالین» که کفار پنهان داخلی خودشان را در این دسته پنهان کرده اند

ابن تیمیه می گوید: بسیاری از فقهاء گمان می کنند که اگر زمانی گفته شد او کافر است واجب می گردد که احکام مرتدین و رده ی آشکار بر وی اجراء گردد، در این صورت نه از کسی ارث می برد و نه کسی از او ارث می برد؛ حتی کار به جائی رسید که این احکام را بر کسی از اهل بدعت که از روی تأویل مرتکب کفری شده است نیز اجراء کردند، اما قضیه اینجوری نیست؛ چنانچه پیداست مردم سه دسته اند:

۱- مومن

۲- کافری که آشکارا مظهر کفر است

۳- منافقی که در ظاهر مثل مسلمین و در باطن کافر است.

در میان منافقین کسانی هستند که مردم با علایم و نشانه هائی آنها را می شناسند، بلکه کسانی از آنها وجود دارند که کسی در نفاق آنها شک ندارد و آیات قرآن نفاق وی را بیان کرده است - مانند عبدالله ابن ابی و امثال وی - ؛ با این وجود زمانی که این منافقین مردند ورثه ی مسلمانان از آنها ارث بردند و زمانی که کسی از اطرافیان آنها می مرد میراث به آنها نیز می رسید و از جان آنها محافظت می شد تا اینکه سنت شرعی [حجت و روشنگری شرعی] به موجب عقوبتی که برایشان در نظر گرفته می شود برپا گردد.

این کفار داخلی (منافقین)، که آشکار کردن کفرشان رابطه ی تنگاتنگی با قدرت حکومتی الجماعة و قدرت بازدارندگی اجتماعی مسلمین دارد، در صدر اسلام به تدریج که احکام شریعت نازل می شد موضع گیریهای بیمار گونه ای در برابر تطبیق این احکام از خود نشان می دادند. اینها با پناه بردن به خدعه و نیرنگ، هم می خواستند از امتیازات مسلمین در جامعه برخوردار شوند و موقعیت اجتماعی خود را حفظ نمایند و یا به موقعیتهای بالاتر

دست پیدا کنند و هم اینکه در لباس اسلام و مسلمین در فکر ضربه زدن به مسلمانان بودند. با این وجود الله متعال این به ظاهر مسلمانان را کافر نامیده هر چند در دنیا آنها را از امتیازات خاص مسلمین نیز بهره مند گردانیده است. روش برخورد با این کفار پنهان داخلی بسیار پیچیده است که نیاز به بررسی و موشکافی دقیقی دارد و این یعنی هنر اداره و مدیریت بخشی از افراد موجود در جامعه ی مسلمین. در زیر به صورت مختصر به روش برخورد با منافقین اشاره می شود:

• آگاه کردن مسلمین و آشکار نمودن ابعاد، مواضع و ماهیت واقعی منافقین (کفار پنهان داخلی)

اساسی ترین، مهمترین و پیوسته ترین روش برخورد با کفار پنهان داخلی آگاهی بخشی و روشننگری در بخش جنگ نرم و روانی با آنها می باشد. چون منافقین (کفار پنهان) بر خلاف کفار آشکار، اگر قدرت نظامی قابل توجهی از مومنین در برابر خود ببینند آنچه که به آن اعتقاد دارند را آشکار نمی کنند و در میان مسلمین خود را گم نموده اند، تکیه قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این است که ابتدا منافقین باید از طریق صفات و ویژگیهایشان به بهترین شیوه ی ممکن شناسانده شوند و با چنین شناختی روش برخورد مناسبی با آنها داشت.

کفار پنهان (منافقین) گفتار و کردارشان با عقاید و درونشان فرق دارد و تنها زمانی می توان این افراد را شناخت که در روابط اجتماعی و عمل به قانون شریعت الله چون جهاد، زکات، نماز و... عمل آنها با گفتارشان تضاد پیدا می کند و این زمانی است که دوگانگی بودن آنها برای همه آشکار می گردد. در این صورت برای ما شناخت تنها با مرور زمان و از طریق اعمال ظاهری آنها امکان پذیر است و تنها با چنین شناختی است که یک مسلمان قادر خواهد بود برخورد مناسب و بجایی با آنها داشته باشد و درون آنها به قیامت و الله متعال واگذار می گردد.

الله متعال در چنین امر مشکلی به یاری مسلمین آمده و با بازگو نمودن حالات آنها و هشدارهای عینی، با معرفی اعمال ظاهری آنها، درون بیمارشان را معرفی نموده و در آیات مختلفی به معرفی اعمال و صفات این کفار پنهان می پردازد. ویژگیهای چون:

۱- فریبکار هستند. يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (بقره/۹)

۲- گسترش و رواج فساد در میان مسلمین به بهانه ی اصلاح طلبی. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (بقره/۱۱-۱۲)

۳- مومنین مخلص را سفیه و احمق و طبعا خود را عالم و روشنفکر می دانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (بقره/۱۳)

۴- جهت کسب عزت و شهرت به جای مومنین با کفار آشکار دوستی می کنند. بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِي يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَبْتِغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (نساء/۱۳۸)، (۱۳۹)

۵- زمانی که کفار به تکذیب آیات الهی و تمسخر (در مجالس و رسانه ها) آن می پردازند به نوعی با هم نشینی و سکوت با آنان همراه می شوند. وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ

بِهَا فَلَا تَفْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا " (نساء/ ۱۴۰)

۶- با یهود و نصاری جهت دور نمودن حادثه و اتفاق بدی اعلام دوستی و ولاء می کنند و ادعا داشته اند عدم همراهی با کفار اشغالگر خارجی برای مردم مشکلاتی را به وجود می آورد و جهت پرهیز از مشکلات باید با آنها همکاری نمود. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ " (مائده/ ۵۱، ۵۲)

۷- همیشه در فکر و انتظار شکست مسلمین و پیروزی کفار و کنار نهادن مسلمین از امور اجرایی جامعه هستند. " يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ " (منافقون/ ۸)

۸- حزب باد هستند و در شرایط سخت به راحتی تغییر موضع می دهند و سعی دارند با مکر و فریب خود را پیروزی کفار و مسلمین شریک گردانند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ بِبَيْنِكُمْ بَيْنًا وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - "

۹- جهت سازش با کفار آماده اند تن به هر ذلیلی، خفت و سازشی دهند اما در صورت توانایی جهت همگرایی با مومنین هیچ نرمشی ندارند و تنها در حالت ضعف با مسلمین نزدیکی می کنند.

۱۰- آنها در حزب شیطان قرار گرفته اند. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، اولئك حزبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ جِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ». (مجادله/ ۱۹)

۱۱- زندگی آنها در تلاطم و سرگردانی و عدم اطمینان می گذرد. مِثْلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُخِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/ ۱۷-۲۰)

۱۲- همواره در شک و تردید و دو دلی سرگردانند: إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه/ ۴۵) و « مُدْبِدِّينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » (نساء/ ۱۴۳)

۱۳- در عین ریاکاری با کسالت نماز را به جای آورده و بسیار کم به ذکر الله می پردازند. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/ ۱۴۲)

- ۱۴- جهت شرکت در جنگ مسلحانه آمادگیهای لازم را تهیه نمی کنند. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ أَعُدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/۴۶)
- ۱۵- با دروغپردازیها و بهانه هایی چون ناتوانی، گرفتاری، عدم قدرت و... از شرکت در جنگ مسلحانه خود داری می کنند حتی اگر رهبر این جنگ رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد. وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ أَعُدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (توبه/۴۲)
- ۱۶- چنانچه به هر دلیلی به همراه مسلمین مجبور شوند به جنگ بیایند غیر از فساد و فتنه جوئی و جاسوسی کار دیگری انجام نمی دهند. لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (توبه/۴۷)
- ۱۷- از پیروزیهای اهل توحید ناراحت و شکست مسلمین را ناشی از پیش بینی و زکات خود می دانند. إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (توبه/۵۰)
- ۱۸- ایجاد جنگ روانی علیه مسلمین زمانی که در حال جنگ با کفار خارجی هستند. همچون جنگ احزاب: وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (احزاب/۱۲) یا همچون تبلیغات سوء در جریان ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام المومنین زینب علیها السلام که چنان در قلب مسلمین تأثیر منفی گذاشته بود که تنها با آیات قرآن بیماری دلهای مسلمین بهبود یافت. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (احزاب/۱) و موارد متعدد دیگر..
- ۱۹- دروغگویی منفعت طلب بوده و حتی حاضر نیستند منافع خود را به خاطر برادران کافر یهودی و نصرانی خود در خطر بیاندازند و به آنها هم قسم دروغ می خورند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ* (حشر/۱۱)
- ۲۰- زمانی که پشت دوستانشان را در جنگ با مسلمین خالی کردند مرتکب کاری می شوند که الله متعال این کار را کار شیطان مقایسه می کند. كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر/۱۶) این افراد کافر «تنبل فرصت طلب» که همیشه منتظر لحظات پیروزی و نتیجه گیری هستند تا بدون زحمت جهت بهره برداری از ثمرات دیگران خود را در صف اول جا می زنند اما زمانی که مشکل یا گرفتاری پیش می آید هر یک با بهانه های دروغین به سویی فرار می کنند.
- ۲۱- از قدرت حکومتی الجماعه و دارالاسلام و مومنین بیشتر از الله می ترسند. ”لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (حشر/۱۳) به همین دلیلی یاران خود را با مکر و فریب و وعده های دروغین به جنگ با مسلمین می فرستند اما آنها را تنها گذارده و فرار می کنند. این کفار پنهان(مناقین) جهت خشنود نمودن مسلمین اهمیتی قائل نیستند، چون اعتقادی به بنیانهای اخوه اسلامی و

سایر بنیانهای شریعت ندارند و تظاهر آنها در پاره ای موارد جهت بهره برداری از انرژی مسلمانان و اینکه چنانچه وضعیت در آینده عوض شد از عکس العمل مسلمانان در امان بمانند. آشکار نکردن کفر اینها به جهت ترس و واهمه و نداشتن شهادت رویارویی و دشمنی صریح با حکومت اسلامی است.

۲۲- تنها در پناه دژهای محکم یا قدرتهای آشکار کافر قدرتمند با مسلمانان می جنگند و قبل از چنین امکاناتی وارد جنگ نمی گردند. لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (حشر/۱۴) چون اینها انسانهای متفرقی هستند که تنها کفار آشکار قدرتمند قادر به رهبریت اینها هستند. این چیز است که به کرات ما مشاهده اش کرده ایم.

۲۳- در میان مسلمانان به دنبال کسانی می گردند با بعضی از سیاستهای مجریان اسلامی مخالف بوده و یا در امری سرخورده شده اند تا فتنه ی میان مسلمانان را شعله ور گردانند و اگر در تمام جهات با این مسلمان قدر مشترک نداشته باشند، به همان مقدار که وجود مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می کنند تا زهر خود را تزریق کنند. کاری که در عصر عثمان و علی به روشنی خودش را نشان داد و در اغتشاشات و بغی دارالاسلام ایران و امارت اسلامی افغانستان و مالی و یمن و سومالی و ... نیز بارها شاهدش بوده ایم.

۲۴- با حزب و گروه سازی و اختصاص مسجدی به خود سعی در ایجاد تفرقه میان مسلمانان و اجراء نمودن نقشه های خود در این پایگاه مستقل هستند. وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه/۱۰۷) این چیزی است که تحت لوای تعدد احزاب و گروهها به آن مشغولند

۲۵- با قسم و قرآن سعی دارند مسلمانان را از خود راضی کنند. يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (توبه/۹۶)

۲۶- و.....

در واکنش به تهدیدات این کفار پنهان داخلی :

- رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی مدارا و نادیده گرفتن آزار و زخم زبانهای کفار داخلی (منافقین) را در پیش می گرفت و عذر خواهی آنها را می پذیرفت و چشم پوشی می کرد.
- با آنکه با منافقین مشورت می شد اما هیچ پست تبلیغی و حکومتی به آنها واگذار نشد.
- با پشتوانه ی حکومتی آگاهیهای لازم را به منافقین می رساند و کسانی از آنها توبه نموده و اصلاح می شدند. وَأَخْرُورًا اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه/۱۰۲)
- تا زمانی که در جامعه ی اسلامی زندگی می کنند امر به مبارزه ی منفی و جنگ روانی می شود :

وجود عناصر نفوذی که از درون حرکت‌های تخریبی را سازماندهی می‌کنند صدمات آنها بسیار سنگین تر و کاراتر از ضرباتی است که دشمنان آشکار وارد می‌کنند. به همین دلیل هر کشور و سازمانی سعی دارد از فعالیت این عناصر در میان خود ممانعت نموده و در عوض تلاش دارد این ستون پنجم را در جبهه مقابل پیدا نموده و از کانال اینها برنامه‌هایش را به پیش برد. روش برخورد با این پدیده‌ی مخرب به ظرافتها و پیچیدگی‌های خاصی نیاز دارد که از جانب بسیاری از فرماندهان و رهبران کم‌تجربه کمتر رعایت می‌گردد.

آنچه که بیش از همه مانع شدت عمل و جنگ با این کفار پنهان و دشمنان دوست‌نما و جاسوسان خطرناک می‌شود نقاب به ظاهر اسلامی آنهاست، که از یک سو برای مسلمانان ساده و زود باور ایجاد شبهه می‌کند و از دیگر سو کفار آشکار در جنگ روانی خود تبلیغ می‌کردند که مسلمین به همدیگر نیز رحم نمی‌کنند و آن را جنگی داخلی جهت تضعیف پایگاه مسلمین معرفی می‌کردند.

جهاد با منافقین نیز یکی از واجبات است اما مهم روش برخورد است. در صدر اسلام بسیاری از کفار پنهان برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آشکار شده بودند و کسانی چون عبدالله بن ابی برای عموم مسلمین نیز آشکار شده بود، با این وجود ایشان با این کفار پنهان شده در میان مسلمین برخوردی قهرآمیز و مسلحانه نمود؛ حتی با قتل این رهبر کفار داخلی توسط سایر مسلمین و پسرش مخالفت نمود و در پاسخ پسرش که اجازه قتل پدرش را از رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب نمود، فرمودند: «تاهنگامی که زنده است، مانند یک دوست و رفیق با او به نیکی رفتار می‌کنیم.» ذرّ صورتی که برای ترور بزرگان کفار آشکار خارجی و بخصوص برای ترور و حذف فیزیکی مجریان جنگ روانی دشمن، مومنین را روانه‌ی عملیاتهای مخاطره آمیز می‌نمود و در فتح مکه نیز دستور قتل چند نفر از کفار آشکار را صادر کرد و فرمود که آنها را هر کجا یافتند اگر چه به پرده کعبه خود را آویخته باشند بقتل برسانند.^{۱۴۲}

در مراحل از مبارزه با کفار پنهان داخلی (منافقین) مجریان حکومت اسلامی از روش مبارزه‌ی منفی و سختگیری بر منافقین از کانال جنگ نرم و روانی چون مذمت، توبیخ، تهدید، رسواساختن، منزوی کردن، تحقیر اجساد آنها و... استفاده می‌نمایند که به پاره‌ای از این روشها اشاره می‌شود:

- ۱- «یا ایّها النّبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنّم و بنس المصیر (توبه/۷۳)
- ۲- «و لهم عذابٌ الیمّ بما کانوا یکذبون» (بقره/۱۰)
- ۳- «بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا» (نساء/۱۳۸)
- ۴- «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَ الْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعًا» (نساء/ ۱۴۰)
- ۵- إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیرًا» (نساء/ ۱۴۵)

^{۱۴۱} ابن هشام، بی‌تا، ج دوم، ص ۱۹۹

^{۱۴۲} ابن هشام، بی‌تا، ج ۱۴، صص ۴۳ - ۴۲؛ ابن سعد، ۱۹۵۷م، ج ۲، صص ۱۵۰ - ۱۳۵

۶- «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (توبه/۶۸)»

۷- وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (فتح/۶)

۸- یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرين و المنافقين

۹- فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ عَظَّمَهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (نساء/۶۳)

۱۰- وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ (توبه/۸۴)

۱۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (نساء/۱۴۴)

۱۲- و....

اینها بازندگان حقیقی زندگی هستند که با اعمال خود هیچ شانسی برای هدایت و خوشبختی باقی نگذاشته اند:

۱- «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين» (بقره/۱۶)

۲- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا.

۳- «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (مائده/۵۳)»

۴- «اولئك الذين لعنهم الله فأصمهم و اعمى ابصارهم» (محمد/۲۳)

۵- «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَوْلِيَاءَ فِي الْأَدْلَانِ» (مجادله/۲۰)

۶- منافقین در قیامت هم اهل دروغگوئی و قسم دروغ گفتن هستند و دست بر نمی دارند. یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَي شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (مجادله/۱۸)

۷- و....

● با پشتوانه ی حکومتی در برابر اعمال تفرقه انگیز آنها در جمع مسلمین شدت عمل و قاطعیت نشان داده می شود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پشتوانه ی قدرت حکومتی که داشت در مراحلی که اعمال کفار پنهان داخلی (منافقین) منجر به ایجاد تفرقه در میان مسلمین و صدمه زدن به پایه های جامعه می شد روش نرمش و مدارا را کنار نهاده و با قاطعیت و شدت با آنها برخورد می نمود؛ همچون به آتش کشیدن مسجد «ضرار» که به بهانه بیماری و عدم توانایی حضور در مسجد قبا ساختند و باظاهری مقدس مآبانه قصد داشتند مسلمین را در برابر هم قرار دهند. جالب است بدانید همچنانکه گفته شد امام این مسجد یکی از مسلمین مخلص بود که از توطئه ی این کفار آگاه نبود و فریب آنها را خورده و ابزار دست این کفار داخلی شده بود.

● در آخرین مرحله تهدید به اخراج از جامعه ی اسلامی و کشتار می شوند:

۱- از جامعه ی مسلمین بیرون رانده می شوند. لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (احزاب/۶۰)

۲- پس از اخراج آنها، هر جا یافته شوند کشته می شوند و شامل حکم کفار آشکار می گردند. مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا نُفِئُوا أُخِدُوا وَقُتِلُوا تَفْتِيلًا (احزاب/۶۱)

حکومت اسلامی یا الجماعة تنها ابزار و نهادی است که این دشمنان داخلی را منزوی، منقبض، کنترل و مهار می کند، سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا " (احزاب/۶۲). سبک مدیریتی و روش برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تطبیق دستورات الله در مورد کفار پنهان داخلی (منافقین) نیز تنها با پشتوانه ی قدرت حکومتی یا الجماعة صورت گرفت.

در این پروسه ی مدیریتی که بخشی از اخلاق و تدبیر حکومتی است تدابیری به کار گرفته می شود که طی آن کفار پنهان داخلی در جامعه ی اسلامی منزوی، بی تأثیر یا کم تأثیر می گردند و مسلمین از خیانت و دسیسه های آنها در امان می مانند. تمام این تدابیر و بازدارنده ها تنها و تنها از کانال حکومت اسلامی یا الجماعة و با پشتوانه ی قدرت حکومتی صورت می گیرد، حالا تصور کنید که این قدرت الجماعة که تنها اهرم کنترل کننده ی این کفار پنهان است از میان برداشته شود و جامعه جولانگاه فعالیت های خائنانه و دسیسه های این موجودات گردد، آنوقت مسلمین بی پناه چه مصیبتها و فجایعی را متحمل خواهند شد؟

زمانی که در صدر اسلام و با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و قدرت حکومت اسلامی و آنهمه صحابه ی بزرگوار باز می بینیم که در میان جمعیت نزدیک به ۹۰۰ نفری مردان واجد شرایط جنگ، سیصد نفر^۳ (یک سوم سپاه اسلام) جزو دارودسته ی منافقین از آب در آمده و از جنگ احد خودداری کرده و به خانه هایشان بازمی گردند؛ الان در این جمعیت انبوه مسلمین با وجود نبود حکومت اسلامی و الجماع در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین باید چند میلیون از دارودسته ی منافقین وجود داشته باشد؟ روش برخورد با این گروه انبوه، که در بسیاری اوقات در پناه و با پشتوانه ی حکومت های کافر و مرتد ویژگی های درون خود را بی محابا ظاهر کرده و مناصب کلیدی در امر جنگ روانی و اجرائی چنین حکومت های را نیز در اختیار می گیرند، باید چگونه باشد؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر امری اسوه و سرمشقی مناسب در همه عصرها و نسلها برای مسلمین است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱) حالا در روش برخورد با کفار پنهان داخلی (منافقین) و دارودسته ی ای که برای خود در میان مسلمین ترتیب داده اند، چگونه می توانیم اینهمه حکم در مورد آنها را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم تطبیق دهیم در حالی که از وجود الجماعة یا همان دولت و حکومت اسلامی و دارالاسلام و ابزار مناسب عملی کردن این حکم در اکثریت مطلق سرزمینهای مسلمان نشین بی بهره هستیم و صدمات غیر قابل انکار آنها به زندگی عقیدتی و دنیوی مسلمین را نیز مشاهده می کنیم؟

^۳ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۴، ص ۱۸۸، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

با این وجود مشاهده نمودیم که الله متعال این کفار پنهان داخلی به ظاهر مسلمان را مشمول حقوق و امتیازات دنیوی مسلمین گردانیده اما عده ای بر آنند که مومنین بیچاره و مصیبت زده ی کنونی را از چنین حقوقی محروم گردانند. حسبنا الله و نعم الوکیل.

کسانی که بی انصافانه و بی رحمانه به مسلمین می نگرند هرگز اندیشیده اند که اینهمه کافر پنهان داخلی (منافق) که قرنهایست در قالب مسلمان و حتی اهل دعوت و مبلغ و خطیب و نویسند و... آزادانه به جان باورها و عقاید و هویت اسلامی مسلمین افتاده اند تا کنون چه صدماتی به بار آورده اند؟

بله، این بخشی از واقعیت جامعه ی مصیبت زده ی مسلمین در چند قرن سابق است که در دهه های گذشته و این عصر که اکثر سرزمین های اسلامی تحت اشغال و سیطره ی یکی از مذاهب دین سکولاریسم یا کفار نصرانی و یهود بوده و مشکلات مضاعفی بر مسلمین تحمیل شده، سبب گردیده است که بدنه ی دعوت اسلامی شدیداً دچار آسیب شده و محاسن و ارزش های اسلامی ناشناخته باقی مانده و چهره ی نورانی دین اسلام، معیوب و مخدوش جلوه کند. در این صورت مسلمین به دلیل انهدام دولت و حکومت اسلامی بر منهای نبوت، شورای اولی الامر و امت دعوتگر و اجماع ناشی از آن و وجود شبهه و جهل و عدم اقامه ی «حجت نبوی» و دعوت واحد و صحیح به آنها و رشد اینهمه علف هرز و بازدارنده در میان اهل دعوت و... دارای عذر می گردند. به نظر می رسد آن اقلیت از میان ۵ درصدها و مجاهدینی که ناخودآگاه و ناخواسته به تبعیت از حقوقدانان دین سکولاریسم، علمای درباری آل سعود و یهود جهاد برای چنین مسلمینی قائل به عذر به جهل نیستند، واقعاً دچار ظلم و بی انصافی آشکاری شده اند.

شبهاتی در مورد عذر به جهل

الله متعال می فرماید: ” وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ” ابن عباس در تفسیر این آیه می فرماید: الله تعالی به مومنین از طریق چنگ زدن به جماعت مسلمین و دوری از جدائی و تفرق دستور داده است. و الله متعال می فرماید: ” وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (انعام/۱۲۶) ”

هرچند راه روشن و آشکار است و هر چند الله متعال آیاتش را برای کسانی که پند می گیرند بدون شبهه بیان نموده است، با این وجود کسانی وجود دارند که به دلایل مختلف درکوچه های افراط و تند روی قدم نهاده و تلاش دارند در مسیرهای گمراهی و انحراف حرکت کنند. این افراد بیمار سعی دارند از جهل و ناآگاهی مسلمین سوء استفاده نموده و ویروس و آگیر خود را با ترویج شک و شبهه جهت خروج مسلمین از دایره ی اسلام منتشر نمایند. در حالی که شخص با یقین و محکم وارد دین اسلام می گردد و با شک و شبهه خارج نمی گردد.

از جمله قواعد متفق علیه بین جمیع اهل فقه که نصوص صریح شرعی نیز به آن دلالت دارد، رد حکم متشابه به محکم می باشد، که در اینصورت محکمت عبارت از احکامی است که متشابه نوع خود را رد میسازد، تا از يك جهت آنرا بیان و تفسیر نماید، و از جهت دیگر هدف واقعی آن را واضح گرداند... که برعکس آن درست نیست.

اما برعکس نمودن این قاعده و بکار گیری نصوص متشابه برای توضیح و تبیین محکمت، و اصل گردانیدن متشابه و حکم قرار دادن آنها، و همچنان برتر دانستن متشابه از محکم و تفسیر آن... جواز نداشته و از ساخته های اهل زیغ و گمراهی می باشد، آنانکه میخواهند فتنه انگیزی نمایند، و با ضربه زدن به الجماعة در میان مؤمنین ایجاد تفرق نمایند. همچنان که الله متعال می فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ (آل عمران/۷)

در زیر سعی می شود به پاره ای از شبهات این خط فکری خاص اشاره شود:

● شبهه: طبق رای محمد بن عبدالوهاب بر عموم مردم اتمام حجه شده است و عذر به جهلی نمانده است (در صفحات قبل به این شبهه پاسخ داده شد)

● شبهه: تقسیم امور به جلی و خفی و قرار ندادن عذر به جهل در اموری که آنها را جلی می دانند

عیسی بن قاسم و احمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب در مورد این سخن ابن تیمیه که گفته بود: هرکسی انکار چیزی از پیام رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اقامه حجت بنماید کافر می شود، پرسش نمودند و از شیخ طلب پاسخ نمودند. شیخ محمد بن عبدالوهاب در پاسخ گفت: «ما ذکرتموه من قول الشيخ: كل من جحد كذا وكذا، وأنكم شاكون في هؤلاء الطواغيت وأتباعهم، هل قامت عليهم الحجة أم لا؟ فهذا من العجب العجاب. كيف تشكون في هذا وقد وضحته لكم مراراً؟ فإن الذي لم تقم عليه الحجة هو الذي حديث عهد بالإسلام، والذي نشأ ببادية، أو يكون ذلك في مسألة خفية، مثل الصرف والعطف، فلا يكفر حتى يعرف. وأما أصول الدين التي أوضحها الله في كتابه، فإن حجة الله هي القرآن؛ فمن بلغه فقد بلغته الحجة».^{۱۴۴}

«آنچه که از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه / ذکر نمودید که هر کس انکار چنین و چنان را بکند، و شما در مورد این طواغیت و اتباعشان شک دارید که آیا اقامه حجت شده اند یا نه؟؟ به راستی این سخن از عجیب ترین عجایب است! چگونه شما در این مورد شک و گمان دارید در حالی که من «چندین بار برایتان روشن ساخته ام؟» پس اگر کسی که اقامه حجت نشده است، تازه مسلمان باشد یا در جایی زیسته باشد که اسلام به او نرسیده باشد، یا در امور خفی (پنهانی و غیر آشکار) مانند صرف و عطف (از امور سحری در ایجاد محبت یا نفرت بین زوجین) و مانند این، اقامه حجتی شود و تکفیر نمی گردد تا برایش روشن گردد. اما اصول دینی که الله در کتابش روشن و

آشکار نموده است، پس حجت خداوند قرآن است؛ پس کسی که به او قرآن رسیده باشد، پس حجت به او رسیده است.»

عده ای با برداشت از قسمت آخر سخن محمد بن عبدالوهاب معتقد شده اند که هر آنچه در قرآن است جلی و آشکار می باشد و کسی که قرآن به او رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده و عذر به جهلی وجود ندارد و امور خفی و پنهان تنها آن دسته از امور هستند که فقط علماء و فقها آن را در می یابند و ارتباطی به عموم مردم ندارد. اگر دقت شود این سخن دو بخش است :

۱- در قسمت اول ذکر می کند که من امور خفی و پنهان را چندین بار برای شما «روشن» نموده ام . پس امر پنهان تا زمانی که برای شخص روشن و آشکار نگشته تکفیر نمی گردد .

۲- اصول دینی در قرآن وجود دارند که الله روشن و آشکار آنها را بیان کرده اند و نیازی به روشنگری علماء ندارد، کسی که این پیام آشکار و روشن قرآن به وی رسیده باشد حجت بر وی اقامه شده است.

ابن تیمیه و مورد امور خفی و آشکار می گوید: «وَهَذَا إِذَا كَانَ فِي الْمَقَالَاتِ الْخَفِيَّةِ فَقَدْ يُقَالُ: إِنَّهُ فِيهَا مُحْطَى ضَالٌّ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ الَّتِي يَكْفُرُ صَاحِبُهَا؛ لَكِنَّ ذَلِكَ يَقَعُ فِي طَوَائِفَ مِنْهُمْ فِي الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي تَعْلَمُ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّهَا مِنْ دِينِ الْمُسْلِمِينَ؛ بَلِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَعْلَمُونَ: أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُعِثَ بِهَا وَكَفَّرَ مُخَالَفَهَا؛ مِثْلَ أَمْرِهِ بِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهْيِهِ عَنِ عِبَادَةِ أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ هَذَا أَظْهَرَ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ وَمِثْلُ أَمْرِهِ بِالصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَإِجَابِهِ لَهَا وَتَعْظِيمِ شَأْنِهَا وَمِثْلُ مُعَادَاتِهِ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمُشْرِكِينَ وَالصَّابِئِينَ وَالْمَجُوسِ وَمِثْلُ تَحْرِيمِ الْفَوَاحِشِ وَالرَّبَا وَالْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَنَحْوِ ذَلِكَ. ثُمَّ تَجِدُ كَثِيرًا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ وَقَعُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ فَكَانُوا مُرْتَدِّينَ».^{۱۴۵}

«و این اگر در مقالات خفی (مباحث پنهان و مجهول) باشد پس گفته می شود که او در آن مقالات خطا کرده و گمراه شده است و حجتی که صاحبش را کافر کند بر او اقامه نشده است. اما در بعضی از طایفه های آن مردمان، امور ظاهر و آشکاری واقع شده که عام و خاص مسلمانان آن را یاد گرفته اند که آن موارد از دین مسلمانان است، بلکه یهود و نصاری نیز می دانند که محمد به آنها ارسال شده و مخالف آن موارد را تکفیر کرده است، مانند دستور او به عبادت الله به تنهایی و بدون شریک قرار دادن برای او، و نهی او از عبادت احدی غیر از الله، از ملائکه گرفته تا پیامبران و خورشید و ماه و ستارگان و بت ها و غیر ذلک. چرا که این از واضح ترین شعائر اسلام است و یا مانند امر کردن او به نماز های پنج گانه و وجوب آن و احترام گرفتن منزلت آن و یا مثل دشمنی و معادات با یهود و نصاری و مشرکین و ستاره پرستان و مجوسیان و یا مثل تحریم فواحش و ربا و خمر و میسر و امثال آن. سپس می بینی که بسیاری از رؤسای آنها در این امور واقع شده اند و آنها مرتد شده اند.»

در این صورت، هر چیزی که برای شخص آشکار و روشن شده باشد جلی و هر چه برای وی پنهان و غبار آلود باشد خفی نامیده می شود؛ و طبیعی است در اموری که برای شخص آشکار و روشن گشته اند در صورت سرپیچی، عذر به جهل از وی پذیرفته نیست، چون وی واقعاً نسبت به آن امر عالم گشته و جاهل نمی باشد. این برداشت که مسائل خفی را تنها دانشمندان و بزرگان می دانند نمی تواند با رسالت سهل و آسان اسلام که برای عموم مردم با تمام طبقاتش آمده است سازگار باشد.

• **شبهه: مسلمان جاهل انجام دهنده ی کفر قبل از اقامه ی حجت مشرک است و بعد از اقامه حجت کافر**

بر اساس آیه ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء/۱۵) در میان مسلمین اصطلاحی تحت عنوان اهل فتره رایج شده که بر اساس آن بر دسته ای از غیر مسلمین اطلاق می گردد که پیام آخرین شریعت الله را نشنیده اند. حتی اگر این پیام نصرانیتی باشد که طبق آیات آشکار قرآن، الله متعال نصرانی ها را کافر نامیده و به صورت واضح و روشن می فرماید:

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائدة/ ۱۷) تکرار همین آیه در (مائدة/ ۷۲)

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائدة/ ۷۳)

در این صورت کسانی که قبل از اسلام پیام نصرانیت به وی رسیده باشد و یا بعد از بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم قرآن و خبر آمدن پیامبر را شنیده باشد جزو اهل فتره به حساب نیآورده اند. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ^{۱۴۷} در این صورت پیام رسول خاتم و شنیدن آن به جای نصرانیت معیار می شود. شنیدن برای آنها یعنی اقامه ی حجت.

امام احمد بن حنبل در خطبه «الرد على الزنادقة والجهمية» بیان می کند که اهل فتره مربوط به یک زمان و مکان خاصی نیستند بلکه ممکن است در مکانها و زمانهای دیگری هم وجود داشته باشند: "الحمد لله الذي جعل في كل زمان فترة من الرسل، بقايا من أهل العلم"^{۱۴۷}

عده ای از علماء حکم دنیوی این غیر مسلمین را کافر می دانند و عده ای بر اساس آیاتی چون آیت زیر از کاربرد کلمه ی کافر در مورد آنها اجتناب نموده اند:

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ" (البقرة/ ۱۶۱)

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مَلَأُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (آل عمران/ ۹۱)

اما با این وجود در دنیا چون جزو جامعه ی کفار هستند و اعمال مشرکین (= سکولاریستها= احزاب) را انجام می دهند آنها را شامل حکم کفار نموده، و بیان می کنند که در قیامت هم مثل افرادی که در دنیا کرو لال، دیوانه، پیری که بر اثر کهولت عقلش ضایع شده و بچه ای که در سن کودکی فوت کرده مورد آزمایش قرار می گیرند و این امتحان سرنوشت بهشتی یا جهنمی بودن آنها را مشخص می کند. ^{۱۴۸}

در این صورت، اهل فتره کسانی هستند که پیام شریعت الله «اصلاً» به آنها نرسیده است، چه شریعت سالم و چه تحریف شده؛ این افراد نمی توانند کسانی در داخل اهل کتاب باشند، بلکه کسانی خارج از دایره ی نصرانیت هستند؛ چون الله متعال اهل کتاب را کافر می نامد و اهل فتره با آنکه در دنیا جزو جامعه ی کفار محسوب می گردند اما سرنوشت نهائی بهشت یا جهنمی بودن آنها در قیامت مشخص می گردد.

حالا خط فکری خاصی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب و دعوت نجدیت با برداشتهای خاص خود تصمیمات عجیبی در مورد مسلمین گرفته اند. زمانی که تعدادی از علمای این طیف تصمیم می گیرند عده ای از مسلمین را از دایره ی اسلام خارج کنند و نمی توانند آنها را وارد صنف کفار گردانند به ناچار آنها را «در رده ی اهل فتره» قرار می دهند. یعنی نه مسلمان نه کافر. آنها در داخل دایره ی اسلام؛ به نحوی که نمی توان کسی در دایره ی نصرانیت را اهل فتره به حساب آورد اما اینها کسانی در دایره ی اسلام را مشمول حکم برداشت خود از اهل فتره نموده و به صراحت اعلام می کنند که این مسلمین مجرم با انجام جاهلانه ی فلان عمل مشرک هستند اما کافر نیستند مگر بعد از اقامه ی حجت! در حالی که در قرآن و سنت صحیح هر جا اسمی از مشرک و مشرکین آمده منظور دسته ای از بدترین کفار است و مشرک در هر صورتی در قرآن و سنت صحیح مشمول حکم کفار می گردند و مشرکین دسته ای از کفار ۵ گانه ی اصلی: ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) هستند.

این طیف خاص هر چه این تیمیه و این قیم و... در مورد غیر مسلمانان اهل فتره گفته اند را بر مسلمین جاهل تطبیق داده و می گویند نباید تا بعد از اقامه حجه و ارائه دلیل کسی را که از او شرکی سرزده تکفیر کرد، منظور آنان این است که قبل از اقامه حجه مشرکند و بعد از آن کافر می شوند، یعنی اقامه حجه فقط برای اثبات عقوبت عذاب و شروع جنگ و قتال و حلال شدن مال و خون او می باشد و به محض سرزدن کفر او مشرک می شود و از دایره اسلام خارج می شود!! اما با بررسی اقوال این تیمیه و علماء دیگر به آسانی می توان فهمید که آنان کسی

^{۱۴۸} أربعة یحتجون یوم القیامة، رجل أصم لا یسمع، ورجل هرم، ورجل أحمق، ورجل مات فی الفتره وقیه: فیأخذ موثقیهم لیطبعنه فیرسل إلیهم رسول أن ادخلوا النار، فوالذی نفسی بیده لو دخلوها لكانت علیهم بردا وسلاما ثم رواه عن أبي هريرة وقال فی آخره: فمن دخلها كانت علیه بردا وسلاما، ومن لم یدخلها رد إلیها». چهار نفر روز قیامت استدلال می کنند؛ ناشنوایی که نمی شنود، مرد کهن سال و مردی که عقل ندارد (مجنون است) و مردی که در فتره (پیام و رسالت پیامبران الهی به او نرسیده است) از دنیا رفته است. از آنها عهد و پیمان می گیرند که خداوند را فرمانبری کنند. او رسولی به نزدشان می فرستد و به آن ها می گوید که وارد آتش شوند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر داخل شوند برایشان تبدیل به سردی و سلامتی می گردد، سپس آن را از ابوهریره روایت می کند و در آخر حدیث می گوید: هرکس داخل شود برای او تبدیل به سردی و سلامتی می گردد و هرکس بدان وارد نشود او را به آتش برمی گردانند. (مسند امام احمد - صحیح جامع الصغیر البانی

از اهل اسلام را که به خاطر جهل مرتکب شرک یا کفری شده، قبل از اقامه حجه، به شرط معتبر بودن جهل، مسلمان می‌دانند نه کافری مشرک.^{۱۴۹}

البته این در حالی است که در بدترین حالات، شخص مسلمان با حداقل نشانه های مسلمان بودن چون تلفظ «لا اله الا الله» باز بدون در نظر گرفتن شروط و موانع از دایره ی اسلام خارج نمی‌گردد و نمی‌توان وی را جزو غیر مسلمین نامید، چه رسد به الان. روایت است که: «یأتی علی الناس زمان لا یعرفون فیہ صلاة ولا صیاماً ولا حجاً ولا عمرة إلا الشیخ الکبیر والعجوز یقولون أدركنا أباءنا وهم یقولون لا إله إلا الله، فقیل لحذیفة بن الیمان ما تغنی عنهم لا إله إلا الله، فقال: تنجیهم من النار».

نکته ی دیگر اینکه کلمه ی «مشرک» در قرآن در مورد آندسته از کفار غیر اهل کتابی به کار رفته است که ما امروزه آنها را سکولار می‌نامیم، همچنانکه امروزه دهری را آنتیست و ماتریالیست و... می‌نامیم، همچنانکه لوطی‌ها را دگرباش و همجنس باز و... می‌نامیم. اسم عوض شده است اما محتوا یکی است.

ابن تیمیه در مورد مشرکین می‌گوید: «فاسم المشرك ثبت قبل الرسالة فانه بشرک بربه يعدل به». اسم مشرک قبل از آمدن نبوت و پیامبری ثابت می‌شود و اطلاق می‌گردد، زیرا که او برای خداوند شریک و هم‌تا قرار داده است. حکم دنیوی کفار مشرک در قرآن و شریعت الله بسیار سنگین‌تر از حکم کفار اهل کتاب و حتی شبه اهل کتاب است. چون از کفار سکولار (مشرک) جزیه پذیرفته نمی‌شود و بین مسلمان شدن یا جنگیدن مختار می‌گردند، در حالی که اهل کتاب و شبه اهل کتاب می‌توانند معاهد و اهل ذمه‌گردند و با حفظ دین خود به عنوان یک شهروند در دارالاسلام زندگی کنند.

حالا این خط فکری بدون هیچ دلیلی از قرآن و سنت و اجماع صحابه یا علمای سلف و حتی بر خلاف چنین منابعی، مسلمین جاهلی که به نظر آنها دچار اشتباه و غلط و شرکی شده اند را از دایره ی اسلام خارج نموده و در طبقه ی «مشرکین» یا سکولاریستها قرار می‌دهند.

• شبهه: عموم ساکنان دارالکفر کافر هستند

از خطرناکترین ویروسهای این بیماران عبارت است از کافر نمودن تمام مسلمین به صورت عموم و به این ترتیب مثل یک کافر با آنها برخورد می‌نمایند. این اشخاص می‌گویند اصل در مردم کفر است چون «دار» نزد ما دارالکفر است و مردم نیز شامل حکم «دار» می‌گردند. چون کفر و ارتداد در میان مردم گسترش یافته و مردم نیز کفر به طاغوت خود را اعلام نمی‌کنند به همین دلیل نزد ما کافر هستند.

^{۱۴۹} عبدالقادر بن عبدالعزیز در کتاب الجامع فی طلب العلم الشریف باب المسألة الخامسة: الجهل کمانع من التکفیر / توضیحاتی در این زمینه دارد.
^{۱۵۰} سنن ابن ماجه عن حذیفة بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: یدرس الإسلام کما یدرس وشي الثوب حتی لا یدری ما صیام ولا صلاة ولا نسک ولا صدقة، ولیسری علی کتاب الله عز وجل فی لیلة فلا یبقی فی الأرض منه آیه، وتبقی طوائف من الناس الشیخ الکبیر والعجوز یقولون أدركنا أباءنا علی هذه الكلمة لا إله إلا الله فنحن نقولها، فقال له صلة: ما تغنی عنهم لا إله إلا الله وهم لا یدرون ما صلاة ولا صیام ولا نسک ولا صدقة، فأعرض عنه حذیفة، ثم ردها علیه ثلاثاً، کل ذلك یعرض عنه حذیفة، ثم أقبل علیه فی الثالثة فقال: یا صلة تنجیهم من النار ثلاثاً.

^{۱۵۱} مجموع الفتاوی ج ۲۰ صفحه ۳۸-۳۷

به صورت ساده در جواب این اشخاص می توان به نکات ساده ای اشاره نمود:

- آیا تکفیر کردن این اشخاص به این مفهوم است که اینها کافر اصلی هستند؟

- یا تکفیر اینها به دلیل ارتدادشان از دین اسلام است؟

چنانچه ادعای کافر اصلی بودن این اشخاص را دارید به چند دلیل می توان رفع اتهام نمود:

- بی اساس بودن این اتهام شما قبلاً از جانب علماء روشن گشته است . علماء مسلمان شدن یک کافر را از

سه طریق دانسته اند . امام کاسانی در کتاب « بَدَائِعِ الصَّنَائِعِ فِي تَرْتِيبِ الشَّرَائِعِ » این سه راه را

چنین برشمرده است : از طریق «نص» و « دلالة» و « تبعية»

۱- از طریق «نص» :

که عبارت است از به زبان آوردن « لا اله الا الله» یا این به همراه «محمد رسول الله»، همراه با دور کردن و بری

کردن آشکار خود از آنچه قبلاً بر آن بوده است .^{۱۰۲}

در اینجا از شما باید پرسید : چنانچه بخواهیم این مردم کافر وارد اسلام گردند آن دینی که این اشخاص بعد از

شهادتین باید از آن برائت جویند کدام است؟ چون بدون برائت از دین و مذهب قبلی نمی تواند وارد دین اسلام نمی

گردد .

- آیا مطمئن هستید که این اشخاص نصرانی هستند تا بعد از شهادتین از آن برائت جویند؟

- یا مطمئن هستید که این مردم یهودی یا مجوس یا صابئی هستند تا بعد شهادتین از این مذاهب برائت جویند؟

- یا تابع یکی از مذاهب دین سکولاریسم بوده اند تا بعد از اظهار شهادتین از دین سکولاریسم برائت جویند؟

چون شما می گوئید که این مردم جزو کفار اصلی هستند و کفار اصلی هم ۵ دسته هستند: ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲-

وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷) ، بر این اساس باید دلیل و استدلال بیاورید

و ثابت کنید تابع چه مذهب یا دینی بوده اند؟ و ثابت کنید که این اشخاص تابع دین اسلام نبوده اند؟ شما توان اثبات

چنین پارادوکس و تضادی را ندارید، در این صورت اتهام و ادعای شما در حد تهمت باقی می ماند و باید در

برابر این اتهام پاسخگو باشید.

زمانی که توان اثبات این اتهام را ندارید و بگوئید که اینها مرتد هستند، در این صورت نیز شما ابتدا ادعا کرده

اید که این اشخاص مسلمان بوده اند . حتی اگر آنها را به دلیل ارتدادشان تکفیر کردید در این صورت نیز باید

«مناطق» و علت ارتدادشان را برایمان بیان کنید . آشکار است «مَنْ ثَبَتَ إِسْلَامَهُ بَيَقِينٍ لَا يَزُولُ إِسْلَامُهُ إِلَّا

بَيَقِينٍ أَيْضًا» هر کسی که با یقین مسلمان بودنش ثابت شود اسلام او برداشته نمی شود مگر با یقین . ابن تیمیه

نیز می گوید: «وَمَنْ ثَبَتَ إِسْلَامَهُ بَيَقِينٍ لَمْ يُزَلْ ذَلِكَ عَنْهُ الشُّكُّ» هر کسی که اسلامش با یقین ثابت شد، با

شک و گمان اسلام او برداشته نمی شود.

^{۱۰۲} البته در مواردی چون قضیه ی نجاشیو کسانی که در ضرورت قرار می گیرند مساله برائت آشکارا شرط نمی گردد .

باز اگر بگوئید که دلیل کافر بودن این مردم این است که اینها کفر به طاغوت نکرده اند. در این صورت نیز می توان گفت که دلیل شما بر این اتهام جدید چیست؟ چون آشکار نمودن کفر به طاغوت مناط و علت ارتداد نیست. بعضی اوقات که انسان - همچون نجاشی- توانائی آشکار نمودن و اظهار کفر به طاغوت را ندارد در این صورت تکلیفی بر او نیست. همچنانکه در «الدرر السنیة» آمده است که: بر انسان واجب است به اندازه توانائی خود دینش را آشکار کند، اگر ترس فتنه داشت و نتوانست هجرت کند جایز است که دینش را کتمان کند و برای اینکه در فتنه نیافتد آشکارش نکند و....^{۱۰۳}

در این صورت عدم آشکار نمودن کفر به طاغوت یا عدم آشکار نمودن برائت از سکولاریستها (= احزاب= مشرکین) به معنی نبودن کفر به طاغوت یا نبودن برائت نیست.

الشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن می گوید: مساله آشکار نمودن دشمنی (العداوة) متفاوت است با وجود خود دشمنی، اول اینکه: با وجود «ترس و عدم توانائی» شخص معذور می گردد آنهم به دلیل گفتار الله متعال که می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»^{۱۰۴}

نکته ی دیگر اینکه اگر علت تکفیر شما با شبهه (التبعية للدار) تبعیت از سرزمین است، یعنی اگر سرزمینی دار الکفر بود ساکنان آن نیز کافر می گردند و اگر سرزمینی دار الاسلام بود ساکنان آن نیز همگی مسلمان خواهند بود!!

مگر مکه قبل از هجرت دار الکفر نبود؟ در این صورت نیز باید پاسخگو باشید که رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام یارانش به مدت ۱۳ سال در دار الکفر مکه ساکن بودند، آیا - نعوذ بالله- حکم اینها تابع سرزمین بود؟ حسبنا الله و نعم الوکیل از این همه جهالت!

علاوه بر آن در دار الاسلام اهل ذمه قرار دارند و قرار نیست هرکسی که در دار الاسلام زندگی می کند مسلمان باشد .

^{۱۰۳} إن الواجب على المسلم أن يظهر دينه بقدر استطاعته ، فإن خاف الفتنة ولم يستطع الهجرة جاز له كتمان دينه وعدم إظهاره لئلا يفتن . لكن مع الاستمساک به في الخفاء ، وعدم مشايعة الكفار على كفرهم ، بل ولا على معاصيهم ابتداءً من غير إكراه يبيح ذلك . ومن هذا يعلم أن إنكار من كان حاله كذلك لا يمكن في الظاهر باليد ولا باللسان ، فيكفيه حينئذ الإنكار بالقلب الذي هو كره الكفر وأهله ، وعدم الرضى عنهم وعن كفرهم ، لأنه لا يمكنه إلا ذلك . وهذا هو معنى قول الرسول صلى الله عليه وسلم : من رأى منكم منكراً فليغيره بيده ، فإن لم يستطع فبلسانه ، فإن لم يستطع فبقلبه ، وذلك أضعف الإيمان . وفي معنى قوله صلى الله عليه وسلم في الحديث : « فإن لم يستطع فبقلبه » يقول الإمام ابن دقيق العيد: معناه فليكره بقلبه ، وليس ذلك بإزالة وتغيير ، لكنه هو الذي في وسعه... وفي هذا الحديث دليل أن من خاف من القتل أو الضرب سقط عنه التغيير ، وهو مذهب المحققين سلفاً وخلفاً ، وذهبت طائفة من الغلاة إلى أنه لا يسقط وإن خاف ذلك . وأما من استطاع إنكار المنكر في الظاهر فلم يفعل فإنه يأثم لتركه الواجب عليه في ذلك . لكنه لا يكفر بمجرد عدم إنكاره مع قدرته حتى يتحقق منه ما يستوجب الكفر في الظاهر من قول أو فعل . وقد شد عن هذه القاعدة من يرون أن الأصل في الناس اليوم هو الكفر . فلم يكفهم اشتراط التبين لإثبات وصف الإسلام مع وجود ما يدل عليه من الإقرار أو ما يقوم مقامه بدعوى أن الناس يجهلون مفهوم الشهادتين . حتى حكموا بأن عدم الاعتراض الظاهر على من يحكمون غير الشريعة من القوانين الوضعية دليل كاف على الرضى في الباطن . وأنهم بذلك قد شابعوا حكمهم وتابعوهم على عدم تحكيم الشريعة . وأن ذلك هو الأصل فيهم ، حتى يظهر منهم ما يدل على خلافه بعد التبين . ونتيجة هذا القول أن من لم يتبين إسلامه ولم يهاجر في مثل هذه الظروف يكون كافراً ، لا ولاية بينه وبين المسلمين .

^{۱۰۴} الشیخ إسحاق بن عبد الرحمن بن حسن نیز می گوید : " أصل البراءة المقاطعة بالقلب واللسان والبدن ، وقلب المؤمن لا يخلو من عداوة الكافر ، وإنما النزاع في إظهار العداوة ، فإنها قد تخفى لسبب شرعي ، وهو الإكراه مع الاطمئنان ، وقد تخفى العداوة من مستضعف معذور ، عذره القرآن ، وقد تخفى لغرض دنيوي ، وهو الغالب على أكثر الخلق ، هذا إن لم يظهر منه موافقة " [۴۵۴] [۴۵۵] "الأداب الشرعية" لابن مفلح ۲۳۸ / ۱

در مورد «النص» صحبت شد و نوبت به «الدلالة» می رسد که عبارت است از: «كُلُّ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ كَافٍ لِلتَّعْبِيرِ عَنِ الْإِتِّزَامِ الْإِسْلَامِ» هر گفتار و عملی که معنی ملتزم شدن به دین اسلام را برساند .

- ابن قدامة در الْمُغْنِيْمِي گوید: « إِذَا صَلَّى الْكَافِرُ حُكْمَ بِإِسْلَامِهِ ، سِوَاءَ كَانَ فِي دَارِ الْحَرْبِ أَوْ دَارِ الْإِسْلَامِ أَوْ صَلَّى جَمَاعَةً أَوْ فُرَادَى » اگر کافری نماز بخواند حکم اسلام بر وی داده می شود، فرق نمی کند در دار الحرب باشد، یا دار الاسلام؛ یا به صورت جماعت نماز بخواند یا انفرادی.
- الکسانی هم می گوید: وأما بیان ما یحکم به بكونه مُؤْمِنًا مِنْ طَرِيقِ الدَّلَالَةِ ، فَنَحْوُ أَنْ يَصْلِيَ كِتَابِي ، أَوْ وَاحِدًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ فِي جَمَاعَةٍ . اما شخصی که از طریق «الدلالة» حکم مسلمان بودنش داده شود این است که شخص اهل کتاب نماز بخواند یا یکی از اهل شرک (مشرکین = احزاب = سکولاریستها) در نماز جماعت دیده شود.
- امام أبو حنیفة می گوید: إِنْ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ فِي جَمَاعَةٍ أَوْ مَنفَرَدًا أَوْ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فِي جَمَاعَةٍ أَوْ حَجَّ وَطَافَ ، أَوْ تَجَرَّدَ لِلْإِحْرَامِ وَلَبَّى وَوَقَفَ بِعَرَفَةَ صَارَ مُسْلِمًا . اگر کسی در مسجد به جماعت نماز بخواند یا به صورت انفرادی یا در بیرون از مسجد به صورت جماعت، یا حج و طواف کند، یا احرام ببندد و تلبیه را انجام دهد یا در عرفه توقف کند چنین شخصی مسلمان محسوب می گردد.
- امام أحمد نیز می گوید: إِنْ صَلَّى مَنفَرَدًا أَوْ خَارِجَ الْمَسْجِدِ حُكْمَ بِإِسْلَامِهِ . اگر به صورت انفرادی یا در خارج از مسجد نماز بخواند به مسلمان بودن وی حکم داده می شود .

تمام این موارد عبارت بود از حکم دادن بر اساس ظاهر، این هم از ما خواسته شده است؛ و درون افراد امری نیست که انسان دیگری در آن دخالت کند و تنها به خالقش بر می گردد. الله تعالی می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

بر این اساس اگر شخصی شهادتین آورد و نماز و روزه رمضان و حج و زکات را انجام داد و بدون عذری معتبر مرتکب کفر آشکاری که وی را از اسلام خارج کند نگردید، در این صورت مسلمان است و چنانچه شخص با این دلایل مسلمان بودن او ثابت گردید کسی نمی تواند به بهانه تبعیت از سرزمین کفار (التبعية للدار الكفر) چنین شخصی را کافر بداند چون مسلمان بودن چنین شخصی از طریق «النص» و «الدلالة» ثابت شده است.

لازم است که برای برادران و خواهرانم این امر را روشن نمایم که باور داشتن به اینکه اصل در مردم کفر است و کافر کردن مسلمین چند نکته ی ترسناک را در خود جای داده است که در دشمن بودن بنیانگذاران(نه پیروان درجه چندم اکثرا جاهل) چنین جنگ روانی بر علیه مسلمین علایمی را نشان می دهد. زمانی که گفتند که اصل در مردم کفر است و مردم تابع دار و سرزمین کفری هستند و همه می دانیم که هم اکنون غیر از دولت شهر و اتیکان تمام دارالکفرها توسط کفار سکولار(مشرک) اداره می شود، چنین پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت

:

- تمام تکالیف و واجبات شرعی چون نماز و روزه و جهاد و... از این مردم برداشته می شود و نمی توان از آنها خواست که چنین تکالیفی را انجام دهند؛ چون از کافر امر شرعی خواسته نمی شود.
- باید ضمن بغض و کینه و دشمنی، از تمام این اشخاص برائت شود چون کافری مشرک (سکولار) و نجسی هستند.
- باید بر علیه این اشخاص جهاد و قتال شود و باید خون و مالشان حلال گردد چون نه اهل ذمه هستند نه اهل امان و نه اهل پیمان می باشند .
- و...

• شبهه: کافر نمودن عموم مردم به بهانه انتشار کفر و شرک

این شبهه نیز بر خلاف عمل و گفتار دانشمندان و بزرگان اسلام بوده است . به عنوان نمونه در عصر ابن القيم با وجود گسترش آن همه کفر و شرک در میان مردم هرگز از وی دیده نشده است که آن مردم را به صورت عموم کافر بداند، بلکه برای آنها «عذر» می آورد و در این زمینه می گوید:

”قد غلب الشرك على «أكثر النفوس» «لظهور الجهل، وخفاء العلم»، فصار المعروف منكراً، والمُنكرُ معروفًا، والسنة بدعة، والبدعة سنة، ونشأ في ذلك الصغير وَهَرَمَ عليه الكبير، وطُمست الأعلام، واشتدَّت غرْبَةُ الإسلام، وَقَلَّ العُلَمَاءُ، وَغَلَبَ السُّفَهَاءُ، ولكن مَعَ هذا لا تَزَالُ طَائِفَةٌ من العصابة المحمدية بالحق قَائِمِينَ، ولأهل الشرك والبدع مُجَاهِدِينَ إلى أن يَرِثَ الله سُبْحَانَهُ الأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وهو خيرُ الوارثين”.

به درستی که شرک اکثر مردم را فرا گرفته است، به دلیل پدیدار شدن آن هم ندانستن (جهل) و نبودن علم است؛ چنان شده که خوبی به بدی و بدی هم به خوبی، سنت به بدعت و بدعت به سنت شناسانده شود؛ کودک بر این اساس بزرگ شده و بزرگ هم بر همین روش پیر شده است، نمادهای اسلام پاک شده و غربت اسلام هم بیشتر از گذشته شده است، علما نیز کم شده و گیج و نفهمها نیز اکثریت را به دست آورده اند، با این وجود پیوسته گروهی محمدی باقی مانده اند که به حق چنگ زده اند و با اهل شرک و بدعت جهاد می کنند تا زمانی که الله سبحانه و تعالی زمین و هر آنچه در آن است را جمع نماید و تنها خودش بهترین وارث است .

• شبهه: میان «الإسلام الحکمی» و «الإسلام الحقیقی» تفاوتی قائل نیستند و...

الله تعالی می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَعُونَ عَرَاضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

امام الشوکانی در معنی این آیه می گوید: والمُرَادُ هُنَا: لا تقولوا لمن ألقى بيده إليكم واستسلم لست مؤمناً فالسلام والسلام كلاهما بمعنى الاستسلام، وقيل هما بمعنى الإسلام: أي لا تقولوا لمن ألقى إليكم التسليم فقال السلام عليكم:

لست مؤمناً والمراد نهى المسلمين عن أن يهملوا ما جاء به الكافر مما يستدل به على إسلامه ويقولوا إنه إنما جاء بذلك تَعَوِذاً وتقية.

رسول الله صلى الله عليه وسلم مى فرمايد: أُمرتُ أَنْ أُقاتِلَ الناسَ حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ، و أن محمداً رسول الله ، و يقيموا الصلاة، و يؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الإسلام، و حسابهم على الله.

ابن الحجر در الفتح البارى مى گوید: أي أمرَ سرائرهم.. وفيه دليل على قبول الأعمال الظاهرة والحكم بما يقتضيه الظاهر. امام البَعَوِي در توضيح اين حديث مى گوید: وفي الحديث دليل على أن أمور الناس في معاملة بعضهم بعضاً إنما تجري على الظاهر من أحوالهم دون باطنها، و أن من أظهر شعار الدين أُجري عليه حكمه، ولم يكشف عن باطن أمره، ولو وجد لقيط في بلد المسلمين حَكَمَ بِإِسْلَامِهِ.

و فرموده ی رسول الله صلى الله عليه وسلم: أَفَلَا شَقَقْتَ عن قلبه حتى تَعَلَّمَ أَقَالَها أم لا. امام النَوَوِي در معنى اين حديث مى گوید : وفيه دليل على القاعدة المعروفة في الفقه والأصول أن الأحكام فيها بالظاهر والله يتولى السرائر.

علاوه بر آن گفتمان پر مفهوم معاويه بن الحكم السلمى در مورد آن دختر است كه از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسيد : أفلا أعتقها؟ قال : ائنتني بها فأنتيته بها فقال لها: أين الله؟ قالت: في السماء، قال: من أنا؟ قالت: أنت رسول الله، قال: أعتقها فإنها مؤمنة.

- ابن تيمية در توضيح اين روايت مى گوید: فإن الإيمان الذي علفت به أحكام الدنيا، هو الإيمان الظاهر وهو الإسلام، فالمسمى واحد في الأحكام الظاهرة، ولهذا لما ذَكَرَ الأثرَمَ لأحمد إحتجاج المُرَجِيَّةِ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ((: أَعْتِقْهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ)) أَجَابَهُ : بِأَنَّ المُرَادَ حُكْمَهَا فِي الدُّنْيَا حُكْمَ المُؤْمِنَةِ ، لم يرد أنها مؤمنة عند الله تستحق دُخُولَ الجَنَّةِ بِلا نار إذا لَقِيَتَهُ بِمُجَرَّدِ هَذَا الإقرار.
- ابن رَجَبِ الحَنَبَلِي نيز مى گوید: وَمِنَ المعلوم بالضرورة : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كان يَقْبَلُ من كل مَنْ جاء يُريدُ الدُّخُولَ في الإسلام ، الشهداءتين فقط ، ويُعصم دمه بذلك ، ويجعله مسلماً.
- ابن بطلال مى گوید: ”وقد أجمعوا أَنَّ أحكامَ الدين على الظاهر ، وإلى الله السرائر.“
- امام الشاطبي در «الموافقات» مى گوید: ”إن أصل الحكم بالظاهر مَقْطوعٌ به في الأحكام خصوصاً وبالنسبة للإعتقاد في الغير عُمومًا أيضًا فَإِنَّ سَيِّدَ البِشْرِ مع إعلامه بالوحي يُجري الأمورَ (على ظواهرها) في المُنَافِقِينَ وغيرهم وإن عَلِمَ بِبِوَاطِنِ أعمالهم ولم يكن بِمُخْرِجِهِ عن جريان الظواهر على ما جَرَتِ عليه“

- امام الطحاوی می گوید: «ولا نشهدُ عليهم بِكُفْرٍ ولا بِشِرْكٍ ولا بِنِفَاقٍ (ما لم يظهر منهم شيءٌ من ذلك) وَنَدْرُ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى»
- شارح عقیده‌ی طحاوی (ابن اَبی العز الحنفي) می گوید: «لأنَّنا أُمِرنا بِالْحُكْمِ (بالظاهر) ونُهيَنا عن الظَّنِّ واتِّباعِ ما ليسَ لَنا بِهِ عِلْمٌ.»
- الحافظ ابن حجر می گوید: «وكلُّهم أجمَعوا على أَنَّ أَحكامَ الدُّنْيا على الظاهرِ واللهِ يَتَوَلَّى السَرَائِرَ وقد قالَ لِأَسامةَ: «هَلَّا شَقَقْتَ عَن قَلْبِهِ.»»
- ابن القَيِّم می گوید: «وَمَنْ حَكَّمَ على الناسِ بِخِلافِ (ما ظَهَرَ مِنْهُمْ اسْتِدْلالاً على أَنَّ ما أَظْهَرُوهُ خِلافَ ما أَبْطَنُوهُ) بدلالةٍ مِنْهُمْ أو غيرِ دلالةٍ لم يَسْلَمْ عِنْدِي من خِلافِ التَّنْزِيلِ والسُّنَّةِ» سپس می افزاید: «إِنَّ اللَّهَ لم يُجِرِ أَحكامَ الدُّنْيا على عِلْمِهِ في عِبادِهِ وإِنما على الأسبابِ التي نَصَبَها أدلَّةٌ عليها؛ فأَحكامُ الدُّنْيا على الإسلامِ وأَحكامُ الآخِرَةِ على الإيمانِ .. فأَحكامُ الدُّنْيا بالنسبةِ لَنا على (ما يَظْهَرُ مِنَ العَبْدِ) أما في الآخِرَةِ فاللهُ أَعْلَمُ بما في الباطنِ.»
- امام الشافعي نیز می گوید: «إِنَّمَا كَلَّفَ العِبادَ الحُكْمَ على الظاهرِ مِنَ القَوْلِ أو الفِعْلِ وتَوَلَّى اللهُ الثَّوابَ على السَرَائِرِ دُونَ خَلْقِهِ وَأَحكامِ اللهِ ورسولِهِ تَدُلُّ على أَنَّه لَيسَ لأحدٍ أن يَحْكُمَ على أحدٍ (إلا بظاهِرٍ) والظاهرُ ما أَقَرَّ بِهِ أو ما قامَت بِهِ بَينَةٌ تُثَبِّتُ عليه.»

این منهج و راهکار مسلمین سالم در طول تاریخ بوده است که تنها بر اساس ظاهر حکم کرده اند؛ اما مسلمین بیمار و نامتعادل و نامیزان بر عکس این عمل کرده اند. برای این انسانهای بیمار ضروریست که درون و عمق مسائل پنهانی مسلمین را بازرسی نموده و بر آن آگاهی یابند آن گاه آنها را مثل سایر اهل فقه مسلمان می دانند. سرچشمه و منبع عدم درک و اشتباه این انسانهای بیمار به این بر می گردد که میان «الإسلام الحکمی» و «الإسلام الحقیقی» فرق نمی گذارند.

امام الکاسانی می گوید: «لِلإيمانِ حُكْمانِ : أحدهما يرجع إلى الآخرة والثاني يرجع إلى الدنيا أما الذي يرجع إلى الآخرة فَكَوْنُ المؤمنِ من أهل الجنة إذا حُتِمَ عليه قال تعالى: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا ما كانوا يَعْمَلُونَ» وأما الذي يرجع إلى الدنيا؛ فله عصمة النفس والمال، لقوله صلَّى اللهُ عليه وسلم: «أمرتُ أن أُقاتلَ الناسَ حتى يقولوا لا إله إلا اللهُ فإذا قالوا لا إله إلا اللهُ عصموا مني دماءَهُم وأموالَهُم إلا بحقها وحسابهم على اللهِ.»

ایمان دو حکم دارد: یکی از آنها برمیگردد به حکم قیامت (الآخره) آن یکی نیز به دنیا بر می گردد. اما آن حکمی که به قیامت برمی گردد آن است که شخص ایماندار اهل بهشت باشد همچنانکه الله تعالی در موردش می فرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا ما كانوا يَعْمَلُونَ اما آن ایمانی که حکمش دنیایی است عبارت است از آن ایمانی که به واسطه ی آن جان و مالش در امان می ماند و محافظت

می شود به دلیل این فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که : **أُمرتُ أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوا لا إله إلا الله عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله.** .

ابن تیمیه نیز می گوید: "وقد يكون في بلاد الكفر من هو مؤمن في الباطن يكتم إيمانه ومن لا يعلم المسلمون حاله إذا قاتلوا الكفار فيقتلونهُ ولا يُغسلُ ولا يُصلَّى عليه ويُدفنُ مع المشركين وهو في الآخرة من المؤمنين فحكم الدار الآخرة غير حكم الدار الدنيا". ممکن است یکی در سرزمین کفار باشد و از درون مومن هم باشد و ایمانش را پنهان نموده باشد و مسلمین نیز او را نشناسند و در هنگامی که با کفار می جنگند او را نیز بکشند؛ چنین شخصی نه به شیوه ی مسلمین غسل داده می شود و نه بر وی نماز خوانده می شود و باید با کفار دفن گردد، اما در روز قیامت از ایمان داران باشد؛ به همین دلیل حکم قیامت چیزی غیر از حکم دنیاست .

اما این مجریان آگاه یا نا آگاه جنگ روانی دشمنان اصلی بر علیه مسلمین نمی خواهند میان اسلام حکمی و اسلام حقیقی تفاوت قائل شوند .

- اسلام حکمی: بر اساس آن از خون و مالت در دنیا محافظت شده و همچون یک مسلمان با تو رفتار می شود هر چند در دنیا منافق هم باشی .
 - اسلام حقیقی : آن است که از عذاب جهنم و قیامت نجاتت می دهد.
- پس لازم است که دانسته شود :

- اسلام حکمی : جهت احکام دنیایی است
 - اسلام حقیقی: جهت احکام قیامت و روز آخرت
- شایسته و لازم است این تفاوت فهمیده شود، چون کسانی گفتار اهل علم را به کار می گیرند بدون آنکه آن را در مکان خودش قرار دهند، به همین دلیل مسلمین را در جایگاه کفار قرار می دهند آنهم با دلایل بی ارزش . الله متعال مسلمین را در جای مسلمین قرار داده و کفار را در جای کفار؛ حالا اگر کسی جای اینها را عوض کند بدون شک دچار امر بدعی شده است .

ابن القیم ضمن بازگو نمودن چند ویژگی اهل بدعت می گوید: **وأهل البدع يُكذِّبونَ بالحَقِّ ويُكفِّرونَ الخلقَ ، فلا عِلْمَ عندهم ولا رَحْمَةَ ، وإذا قامت عليهم حُجَّةُ أهل السنَّةِ عدلوا إلى حبسهم وعُوبَتهم إذا أمكنهم .** بدعتگران حق را دروغ می پندارند و مردم را تکفیر می کنند، نه نزدشان علم هست نه رحم، اگر شخصی از اهل سنت با دلیل بهانه آنها را از بین ببرد، اگر بتوانند پناه می برند به دستگیر نمودن و مجازات کردنش.

گروه بیماران بر این باورند که عموم مسلمین جزو کفار اصلی به حساب می آیند چون بر اساس کفر اکبر بزرگ شده اند و فوراً این گفتار محمد بن عبدالوهاب در نواقص سوم اسلام را می آورند که : **مَنْ لَمْ يُكْفِرِ الْمُشْرِكِينَ أَوْ شَكَّ فِي كُفْرِهِمْ أَوْ صَحَّ مَذْهَبُهُمْ كَفَرَ.** هر کسی که مشرکین را تکفیر نکند یا در کافر بودن آنها گمان داشته باشد یا راه و مذهب آنها را صحیح بداند در این صورت کافر شده است. اما همین گفته نیز میان آنها اختلاف

افکنده و باعث تکفیر هم شده اند. چون می گویند این مردم کافر اصلی هستند اما بر شخص معین و مشخص حکم کفر نمی دهیم مگر بعد از اقامه حجه!!

باور کنید این گفته در کتاب هیچ یک از علمای سابق وجود ندارد. از کی تا به حال حکم دادن بر کافر اصلی نیاز به اقامه حجه داشته است؟

القاضي عياض در كتاب الشفاء در این مورد هم صدائی امت اسلامی را بیان نموده و می گوید: ولهذا نُكْفِرُ مَنْ دَانَ بِغَيْرِ مِلَّةِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْمِلَّةِ، أو «تَوَقَّفَ مِنْهُمْ» أو شَكَّ أو صَحَّحَ مَذْهَبَهُمْ، وإن أَظْهَرَ الإسلامَ واعتَقَدَ إِبْطَالَ كُلِّ مَذْهَبٍ سِوَاهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِإِظْهَارِ مَا أَظْهَرَ مِنْ خِلَافِ ذَلِكَ. به همان شیوه هرکسی را که مطیع یکی از برنامه های غیر اسلامی گشته یا بر برنامه ای غیر از اسلام توقف نماید یا در باطل بودن برنامه آنهاشک و گمان داشته باشد یا اینکه آن را صحیح بداند تکفیر می کنیم هر چند که چنین شخصی قبلاً مسلمان بودن خود را آشکار نموده و دارای باور اسلامی باشد و اعتقاد هم داشته باشد هر چه مذهب و برنامه غیر اسلام وجود دارد همگی باطل هستند.

سپس این گفته را روشن نموده و می گوید: لِقِيَامِ النَّصِّ وَالْإِجْمَاعِ عَلَى كُفْرِهِمْ، فَمَنْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَذَّبَ النَّصَّ. این هم به دلیل وجود نص و اجماع مبنی بر کافر بودن آنهاست، به همین دلیل هر کسی در این زمینه توقف کند در این صورت نص را دروغ پنداشته است. با این وجود، زمانی که این اشخاص بیمار در کافر دانستن مسلمین تا زمان اقامه حجه توقف می کنند خودشان توسط عده ای دیگر از خودشان تکفیر می گردند. ولا حول و لا قوة الا بالله.

• **شبهه: در مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی و حلال و حرام مسئله اقامه حجت و عذر به جهل معنی ندارد**

این برادران، بدون تمایز میان مسلمان و غیر مسلمان، بر این باورند که ” : با آمدن رسول الله و قرآن، دیگر مسأله اقامه حجت تمام شده و مسأله عذر به جهل نمانده است. به همین خاطر می گویند:

” هر کسی بگوید که آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای همه مردم تا روز قیامت حجت نیست، پس آن شخص کافر شده؛ زیرا که باور دارد که با این سخن عملاً گفته است که پیغمبر خدا دین را ابلاغ نکرده است و کم کاری نموده است و لازم است که شخصی دیگر بهتر از او آن را ابلاغ نماید. و باورش اینگونه است که عملاً الله متعال، قرآن را که برای همه آسان و روشن بیان نموده، بیانش نکرده و آسان نیست.

در مسأله شروط تکفیر نمودن نیز همه خوب بدانند که شروط تکفیر و موانع تکفیر از جمله مسأله عذر به جهل در مسائل معلوم فی الدین بالضروره کار نمی کند و اثری ندارد. یعنی ضروری است که شخص در مسائل توحید و شرک و کفر و ایمان و پایه های اسلام و حلال و حرام علم داشته باشد و مسأله عذر به جهل در آن معنی

ندارد و شخص اگر نداند باز هم بدون اقامه حجت و شروط تکفیر، کافر می‌گردد. آن علمایی که شروط تکفیر را بحث نموده اند در مسائل جلی نیست؛ بلکه در مسئله خفی است. مانند مسائلی که آشکار نیست و جزئیات آن را تنها عالمان و بزرگان می‌دانند خلاصه اینکه مسئله اقامه حجت بر جاهل در مسائل خفی و جزئی به امور موجود است و می‌توان بر شخص جاهل و گمراه به این امور اقامه حجت نمود؛ اما زمانی که مسائل اصولی و بنیانی اسلام، چون شعائر اسلامی و حلال و حرام پیش بیاید مسئله اقامه حجت و عذر به جهل معنی ندارد و شخص با آن در کفر واقع می‌گردد، در این صورت شخص مرتد محسوب می‌شود و جهلش دردی را دوا نمی‌کند.

در این زمینه در صفحات قبل توضیحاتی داده شده و نیاز به پاسخگویی نیست، اما ذکر این نکته مفید است که این خط فکری خاص در چیزهایی که آن را اصول دین می‌نامند جهل را عذر قرار نمی‌دهند و عدم عذر به جهل را به کفر به طاغوت و نصف لا اله - الا الله ربط می‌دهند و چنین نتیجه می‌گیرند که قائل شدن به عذر به جهل یعنی عدم کفر به طاغوت و کسی که کفر به طاغوت نداشته باشد کافر است.

به همین سادگی مسلمانی که قائل به عذر معتبر به جهل برای مسلمان بوده و تنها بعد از اقامه حجت نبوی و ایجاد شروط و بر داشته شدن موانع تکفیر اقدام به صدور حکم می‌نمایند را چنین معرفی می‌کنند که از تکفیر کردن کافران (یعنی بالای ۹۸ درصد مسلمین جهان) امتناع کرده و به کفر به طاغوتش خلل وارد شده است و کافر می‌شود!

شیخ عطیه الله لیبی در مورد صفات خوارج می‌گوید: " الخوارج المعاصرين يبدؤون الانطلاق من هذه المسألة، وهي مسألة العذر بالجهل، فهذه مسألة فقهية ينظر فيها الفقيه، وهم يجعلونها من مسائل "أصول الدين والاعتقاد." خوارج معاصر، مسیر انحرافی و فتنه‌انگیز خود را از مساله عدم عذر بالجهل آغاز می‌نمایند در حالیکه این مساله در حقیقت مساله ای فقهی است نه عقیدتی و برای یک فرد فقیه جایز است که در آن نظر و اجتهاد نموده و هر رایی که در نزدش راجح تر است را اختیار نماید، اما خوارج معاصر آن را از مسائل اصول دین قرار داده و مخالفینشان در این موضوع را تکفیر می‌نمایند.

نکته ی عجیب این پازل این است که این خط فکری شاذ خود را به اهل سنت چسبانده و ادعاء می‌کنند در این ظلم آشکار همه ی علمای سلف با آنها هم عقیده می‌باشند! زمانی که برای پیروانشان مشخص می‌شود که اینها بر خلاف علمای سلف در تکفیر مسلمین مخالف عمل نموده اند با یک قدم عقب نشینی خود را به خط فکری محمد ابن عبدالوهاب و دعوت نجدیت نسبت می‌دهند، اما باز زمانی که مشخص می‌شود که این خط فکری محمد بن عبدالوهاب نیز دارای علمائی است که کسانی قائل به عذر به جهل در اصول و فروع بوده اند را تکفیر نکرده اند، به کلی کنترل خود را از دست داده و به بد دهنی و فحش دادن به سبک مَلاهای درباری و علمای سوء و به خصوص شروع به تهمت زدن و ترور شخصیتی طرف مقابل می‌کنند.

البته آنچه روزانه مشاهده نموده ایم این است که شیوخ طواغیت آل سعود و پیروان آنها از طریق رسانه های بی شمار و منابری که در سراسر دنیا در اختیار نجدیون انصار الطواغیت قرار گرفته است به رشد این خط فکری در میان مسلمین دامن زده اند. لجنه ی دائمی علمای طواغیت آل سعود بدون استثناء اعلام می دارند که عذر به جهل برای شرک و کفر اکبر قبول نمی‌گردد.

س ۱: هل كل من أتى بعمل من أعمال الكفر أو الشرك يكفر؟ علما بأنه أتى بهذا الشيء جاهلا يعذر بجهلة أم لا يعذر؟ وما هي الأدلة بالعذر أو عدم العذر؟

ج ۱: لا يعذر المكلف بعبادته غير الله أو تقربه بالذبايح لغير الله أو نذره لغير الله، ونحو ذلك من العبادات التي هي من اختصاص الله إلا إذا كان في بلاد غير إسلامية ولم تبلغه الدعوة فيعذر؛ لعدم البلاغ لا لمجرد الجهل؛ لما رواه مسلم، عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «والذي نفس محمد بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار (أحمد (۲ / ۳۱۷، ۳۵۰) و (۴ / ۳۹۶، ۳۹۸)، ومسلم برقم (۱۵۳)». فلم يعذر النبي صلى الله عليه وسلم من سمع به، ومن يعيش في بلاد إسلامية قد سمع بالرسول صلى الله عليه وسلم فلا يعذر في أصول الإيمان بجهله. أما الذين طلبوا من النبي صلى الله عليه وسلم أن يجعل لهم ذات أنواط يعلقون بها أسلحتهم فهؤلاء كانوا حديثي عهد بكفر وقد طلبوا فقط ولم يفعلوا فكان ما حصل منهم مخالفا للشرع، وقد أجابهم النبي صلى الله عليه وسلم بما يدل على أنهم لو فعلوا ما طلبوا كفروا وبالله التوفيق. وصلى الله على نبينا محمد، وآله وصحبه وسلم. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... نائب رئيس اللجنة ... الرئيس/عبد الله بن قعود ... عبد الله بن غديان ... عبد الرزاق عفيفي ... عبد العزيز بن عبد الله بن باز. ۱۰۰

خلاصه: سوال پرسیده شد که آیا در شرک و کفر اگر شخص بدان علم نداشته باشد و جاهل باشد، آیا شرط عذر به جهل برایش هست؟ در پاسخ: عذری نیست برای مکلفی که به عبادت غیر الله و نذری و ذبائح برای غیر الله می‌پردازند، در صورتی معذور است که سرزمین غیر اسلامی باشد و دعوت اسلام به او نرسیده باشد. اما کسی که در سرزمین های اسلامی زیسته عذری برایش در اصول ایمانی نیست. در این لجنه ی دائمی کسانی چون بن باز و عبدالله بن قعود و... وجود دارند .

یا همچنین از شیخ عبدالعزیز بن باز پرسیده شده که آیا عدم آگاهی از مسایل عقیدتی عذر محسوب می شود؟

ج: مسایل عقیدتی از مهم ترین امور بحساب می‌آیند، اصول اعتقادات عبارتند از: ایمان به الله، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز قیامت، تقدیر خوب و بد آن. «ایمان به الله»: اعتقاد به اینکه تنها ذات الله مستحق عبادت است و شهادت به اینکه معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده الله تعالی بسوی تمام انسانها و جنها است و او خاتم النبیین است، ایمان به همه اموری که الله تعالی نازل نموده و رسول الله صلى

الله علیه وسلم بیان فرموده است: بر زن و مرد واجب است از جمله: ایمان به آخرت، بهشت و جهنم، حساب و جزا، وزن اعمال و تحویل اعمال نامه نیکان به دست راست و بدان به دست چپ.

عدم آگاهی از این موارد عذر محسوب نمی‌شود؛ بلکه یادگیری این امور واجب است، کسی که در محیطی اسلامی بزرگ شده است و قرآن و حدیث به او رسیده باشد معذور بحساب نمی‌آید، چنین فردی جاهل نیست بلکه متجاهل و بی‌اعتنا به امور دین محسوب می‌شود. الله تعالی فرموده است: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا [فرقان/۴۴] آیا گمان می‌کنید که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند. الله تعالی فرموده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ [اعراف/۱۷۹] همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم (زیرا) دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنها چون چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند، هم اینانند غافلان. الله فرموده است: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ [اعراف/۳۰] گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد؛ آنها شیاطین را به جای خداوند ولی خود گرفتند و می‌پندارند راه یافته‌اند.

آیاتی که ذکر شد و بسیاری آیات دیگر که الله تعالی ظالمان و ستمگرانی را که از روی غفلت و بی‌توجهی از دستورات خداوند رویگردان شده‌اند معذور قرار نداده است. اما کسانی که در میان غیر مسلمانان زندگی می‌کنند و قرآن و حدیث به آنها نرسیده است، معذور بحساب می‌آیند، و حکمشان حکم (اهل فتره) است. - مدت زمان طولانی که میان دعوت دو پیامبر فاصله ایجاد کند- در نتیجه نسل‌های بعدی از احکام دین بی‌خبر بمانند؛ بنابراین کسانی که احکام شریعت به آنها نرسیده باشد و بر این حالت بمیرند، روز قیامت خداوند آنان را مورد امتحان قرار می‌دهد. کسی که اجابت نمود و امر الله را اطاعت کرد به بهشت وارد می‌شود و کسی که نافرمانی کرد وارد جهنم می‌شود، اما مسایلی همچون بعضی از احکام نماز، زکات و یا حج که بعضی از افراد از آن اطلاع حاصل نمی‌کنند، عذرشان پذیرفته است؛ طبیعی است که چنین مسائلی بر خیلی از افراد مخفی می‌ماند، زیرا همه مردم نمی‌توانند فقیه باشند. مؤمن وظیفه دارد مسائل دینی را فرا گیرد، از علما سؤال نماید، الله تعالی فرموده است: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [نحل/۴۳] پس از آگاهان بپرسید اگر نمی‌دانید. گروهی در زمان پیامبر ص بدون علم فتوا داده بودند، پیامبر فرمود: «أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ»^{۱۰۶}

وقتی که نمی‌دانستند چرا سؤال نکردند؛ همانا شفاى جاهل پرسیدن است. پیامبر ص در حدیثی فرمودند: «مَنْ يُرِدْ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ»^{۱۰۷} هر کسی که الله تعالی در حق او اراده خیر نماید به وی فهم دین، نصیب خواهد کرد. مردان و زنان مسلمان وظیفه دارند مسائل دینی را بیاموزند؛ در مواردی که برایشان سؤال و یا اشکال پیش می‌آید از علما بپرسند، بی‌توجه نباشند، زیرا انسانها آفریده شده‌اند تا الله تعالی را عبادت کنند و عبادت نیاز

^{۱۰۶} احمد (۳۳۰/۱) دارمی (۷۵۲) ابوداود (۳۳۶، ۳۳۷) ابن ماجه (۵۷۲) حاکم (۱۷۸/۱) (۶۳۰، ۶۳۱). وحسنه الألبانی فی صحیح ابی داود (۲۲۵، ۲۲۶)

^{۱۰۷} بخاری (۶۹) مسلم (۱۷۱۹)

به علم دارد، تا زمانی که انسان در غفلت و بی توجهی به سر برد عالم نمی شود؛ بنابراین طلب علم و پرسیدن از علما لازم و ضروری است تا انسان از جهالت نجات یابد و آگاهی حاصل کند. «^{۱۵۸}

یا به فتوای دیگر لجنه دائمی دقت بفرمایید که می‌گوید در اصولیات اسلام عذر به جهل معنی ندارد: «الصواب أنه لا يعذر أحد في عدم معرفة أصول الإسلام وقواعده ممن بلغه القرآن وبعث الرسول صلى الله عليه وسلم لقول الله عز وجل: {وَأَوْجِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ} وقوله سبحانه: {هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ} وما جاء في معناهما من الآيات، أما المسائل الفرعية التي قد يخفى حكمها، فهذه يعذر فيها بالجهل حتى تقام عليه الحجة؛ لأحاديث كثيرة وردت في ذلك. وبالله التوفيق، وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم./اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء/عضو ... عضو ... عضو ... عبد العزيز آل الشيخ ... صالح الفوزان عبد العزيز بن عبد الله بن باز.^{۱۵۹}

این در حالی است که همین شیوخ درباری در کتب و مباحث علمی در مورد عذر به جهل چیزی می‌گویند، اما زمانی که پای فتوای رسمی باز می‌شود، که بیانگر سیاستهای وزارت داخله ی دولت فاسد آل سعود و اربابان خارجی است، طرح دیگری می‌ریزند.

در نهایت متوجه فاجعه ای ویرانگر می‌شویم و آن اینکه: رژیم فاسد آل سعود از کانال همین علمای نجدی خود در حال خط‌دهی به مخالفین ساده لوح خود است. همان کاری که انگلیس، کانادا، آمریکا، اردن و سایر طواغیت خارجی و محلی از طریق علمای سوء شبهه جهادی نجدی مثل (ابوبصیر، ابوقتاده، هانی السباعی، طارق عبدالحلیم، ابومحمد مقدسی و...) که در اختیار دارند به دشمنان خود خط‌فکری و مبارزاتی می‌دهند. کسانی در حال خط‌دهی به مجاهدین میان فرقه‌های معرروف به اهل سنت هستند که باید کشته شوند، نه اینکه آراء آنها مورد تکریم و عمل واقع شود. این تیمیه آشکارا قرار گرفتن در صف کفار و ظالمین را خیانت و مستحق مرگ می‌داند هر چند این خائنین با آیات قرآن سخن بگویند و می‌گویند: " إِذَا رَأَيْتُمُوْنِي مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ وَعَلَى رَأْسِي مُصْحَفٌ فَأَقْتُلُونِي "، اگر من را در صفوف مغولها یافتید که بر روی سرم قرآنی وجود دارد من را بکشید.

● شبهه: هرکسی که کافر را تکفیر نکند یا این که در کفر کافر شك کند خودش هم کافر می‌شود

جمله مشهور «من لم يكفر الكافر او شك في كفر، فهو كافر» هرکسی که کافر را تکفیر نکند یا این که در کفر کافر شك کند خودش هم کافر می‌شود، این جمله را علماء از مفاهیم قرآن و سنت برداشت کرده‌اند و در اینجا منظور از تکفیر کافر، کافری است که کافر بودنش محل اختلاف نمی‌باشد مانند: ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷)

^{۱۵۸} مجموع فتاوی‌ العلامة عبد العزيز بن باز ۳۹۸/۹/

^{۱۵۹} فتاوی‌ اللجنة الدائمة - المجموعة الثانية ۴۱۹/۱

^{۱۶۰} ابن كثير، البداية والنهاية - ج ۱۴ - ص ۲۸

اما کفرهایی که علماء در مورد کافر شدن صاحب آن کفر رأی صریحی نداده‌اند و نگفته‌اند که هرکس که این کفر را داشت فوری کافر می‌شود و اصطلاحاً تکفیر آن اجتهادی می‌باشد شامل قاعده «من لم یکفر الکافر او شک فی کفر، فهو کافر» نمی‌شود مگر بعد از اقامه حجت، ارائه دلیل، وجود شروط و رفع موانع و رعایت ظوابط و ۴ فیلتر اصلی تکفیر آنها به یقین و بدون کوچکترین شک و شبهه ای.

برای نمونه ابن تیمیه که با (بکری) در مورد ندای غیر از الله با او مناظره می‌کند در یکی از کتابهای خود اشاره می‌کند که من با وجود این که او من را تکفیر کرد، ولی من او را تکفیر نمی‌کنم. و یا مثلاً این که در میان علماء اهل سنت گروهی قائل به کافر بودن تارك الصلاة هستند و گروهی دیگر نه؛ حالا نکته قابل توجه این است که اگر قوانین تکفیر به همین شیوه‌ای که اهل افراط به آن قائلند می‌بود باید آن دسته از علماء که تارك الصلاة را کافر می‌دانند دسته مخالف خود را تکفیر می‌کردند در حالی که چنین نیست.

اما دسته ای از مجریان جنگ روانی علیه مسلمین که امروزه آبشخور آنها معمولاً به نجدیت درباری آل سعود یا علمای کتابخانه ای ساکن در یکی از دارالحرابها وصل می‌گردد به مخاطبین اکثراً بی‌علم و جاهل خود این گونه القا می‌کنند که اگر شما کسانی که غیر از عقیده شما را دارا می‌باشند تکفیر نکنید حتماً کافر می‌شوید و با این ترفند این مریدان هم از ترس کافر شدن دست به تکفیر دیگران می‌زنند.

کار به جایی کشیده می‌شود که به بهانه های مختلف از جمله ولاء و براء^{۱۶۱} حتی کفر به طاغوت،^{۱۶۲} اکثر گفته ها، کلاسها و کتابهایشان به تکفیر مسلمین جاهل و مخالف آنها اختصاص می‌یابد و هرکسی با آنان همراهی نکند به نظرشان چنین شخصی اعراض دارد و کافر است، و یا این که هرکس فلان شخص را که ما کافر می‌دانیم تکفیر نکند او هم کافر است و...

ابن تیمیه در این زمینه می‌گوید: "از صفات و کارهای اهل بدعت این است که کلماتی را اختراع کرده و آنها را به عنوان واجبی دینی و حتی بخشی جدانشدنی از ایمان قرار داده‌اند و هرکس که در آن کلمات مخالف آنان باشد حکم کفرش را صادر و ریختن خونس را حلال می‌کنند همانند کارهای خوارج، جهمی، معتزله و... اما اهل سنت و جماعت هیچ کلمه‌ای را اختراع نکرده و اگر کسی در اجتهادش خطا کرد او را کافر نمی‌دانند حتی اگر فردمخالف آنان را تکفیر کرده و ریختن خونس را نیز حلال کرده باشد."^{۱۶۳}

زمانی که افکار این گروه وارد جهاد و صف مجاهدین می‌گردد افراد سنگ دلی را پرورش می‌دهد که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و در اصطلاح «فجار جهاد» لقب می‌گیرند. شیخ عطیه الله اللیبی در مورد این اشخاص می‌گوید:

^{۱۶۱} در حالی که هنوز نمی‌دانند مشرک از لحاظ شرعی نه لغوی چه کسی است که باید از آن برائت کرد
^{۱۶۲} در حالی که حتی نمی‌توانند اسم طاغوت‌های میان انسانها را نیز نام ببرند که باید مثل سمیه و بلال و عمار و یاسیر و غیره به آنها کفر کرد
^{۱۶۳} منهاج السنه ج ۳ ص ۲۳

"بدون شک مسیر جهاد هر چقدر طولانی شود، کسانی وارد آن می شوند که اصالت ندارند و این مسیر حاجت بیشتری به ارشاد، تصحیح، محاسبه و مراقبت خواهد داشت. در این مرحله که ما در آن به سر می بریم، ما شاهد کثرت اشتباهات و تجاوزات مجاهدین هستیم که دلیل آن جهل و یا ورود جماعت ها و گروه هایی از مردم در صفوف مجاهدین است که بر اساس تربیت صحیح اسلامی تربیت نشده اند و کسانی هستند که دچار جاهلیت بوده و اخلاق آنان فاسد است و در دین آنها رقت وجود دارد و به تعبیر اهل علم «فجار» هستند اما آنها در حال جهاد می باشند؛ بنابراین بدون شک ما از انحراف، فساد و هلاکت حرکت جهادی خوف داریم و از الله مسئلت سلامت و عافیت داریم." ۱۶۴

چرا مجاهدین از تکفیر نا بجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟

الله متعال به کسانی که دوست دارد از دو کانال یاری می رساند و آنها را تقویت و حمایت می کند: یکی نصرتی که از طرف خودش برای این افراد می فرستد و دیگری به وسیله مومنین و می فرماید: *وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ۗ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَالْأَفْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۗ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ ۗ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال/۶۲-۶۴)*

در این صورت مومنین یکی از دو اسباب اساسی قدرت و پیروزی هستند که هر گونه صدمه ای به آنها در واقع صدمه زدن به قدرت و پیروزی دنیوی مسلمین و الجماعة است.

مجاهد الجماعة مثل ماهی است و سایر مومنین نیز مثل آب کاسه، تشت، حوض، رودخانه، دریاچه، دریا و اقیانوس هستند. هر چه آب بیشتر باشد شنا کردن و آزادی عمل در آن راحتتر خواهد بود و این ضرورت را تنها کسانی درک می کنند که با آب (مردم) سروکار داشته و اهمیت آن را می دانند؛ بر این اساس، مجاهد این را می داند آنهایی که سعی دارند آب (مردم) را کم نموده و یا خشک گردانند کسانی هستند که قصد خفه نمودن و نابود کردن مجاهدین را دارند؛ و علاوه بر آنکه از هر عملی که باعث خشک شدن آب (مردم) شود دوری می کنند، بلکه سعی دارند در برابر کسانی که قصد دارند این آب (مردم) را کم یا خشک گردانند مقابله نمایند.

این سبب، واسبابی چون حرکت در مسیر دست یابی مجدد به حکومت اسلامی بر منهای نبوت از کانال الجماعة ی موجود، به کارگیری شوری، وحدت فرماندهی، وحدت دستور و حکم، وارد معامله شدن با الله بر سر جان و مال جهت نشان دادن اخلاص و... که مجاهد به آن پی برده باعث شده که الله متعال این دسته از انسانها را مشمول هدایت نموده و بفرماید: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت/۶۹)* و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است..

طبري در این زمینه آورده است: به درستی که الله با بهترین مخلوقاتش است آنهایی که در راستای تصدیق آنچه پیامبرش آورده است با اهل شرک جهاد می کنند، سپس الله با پشتیبانی و نصرت خود این مجاهدین را بر دشمنانش یاری می رساند.

قرطبي نیز در تفسیرش آورده است که: و سفیان بن عینة به ابن المبارک گفت: زمانی که دیدی مردم دچار اختلاف شده اند بر توست که به مجاهدین و مرزداران مراجعه کنی به درستی که الله متعال می گوید: لنهدينهم سبَلًا.

ابن تیمیه در توضیح این آیه می گوید: " سوگند به الله بدون شک آنهایی که در راه ما جهاد کرده اند را به راهایمان هدایت خواهیم نمود. و زیباترین گفته در مورد آنها کسانی هستند که در سنگرهای جهاد هستند و ادامه می دهد: به این دلیل جهاد موجب و علت هدایت و راهنمایی گرفتن است که احاطه شده است به وسیله درهای علم و دانش، چنانکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا؛ بدین وسیله الله متعال تمام راههای هدایت و راهنمایی را برای کسی که در راهش جهاد کرده قرار داده است. همچنانکه دو امام عبدالله بن المبارک و أحمد بن حنبل و غیر اینها نیز می گویند: اگر مردم در چیزی دچار اختلاف شدند به مجاهدانی که در سنگرهای جهاد هستند نگاه کنید چه می گویند، چون حق با اینهاست به دلیل اینکه الله متعال می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا. " ۱۶۷

ابن قیم نیز روشن نموده است که هدایت دادن به جهاد منوط گشته است و می فرماید: "فالمجاهدون و أهل التُّغُورِ هُم المَهْدِيُّونَ ، فَإِذَا مَا اخْتَلَفَت الآرَاءُ و افترقت السُّبُلُ ، فالهدايةُ في تَرَسُّمِ خُطَاهُمْ ، و اقتفاء آثارهم ، و النزول عند رأيهم ، ذلك أن لأهل الجهاد من الهداية والكشف ما ليس لأهل المُجَاهَدَةِ ممن هُم في جهاد الهوى و الشيطان ، لأنه لا يُوفَّق في جهاد العدو الظاهر إلا من هو لعدوه الباطن قاهر ، من هُنا يَكُونُ المَوْلَى عَزَّ وَجَلَّ : قَدْ عَلِقَ الهِدَايَةَ بِالجهادِ ، فأكمل الناس هدايةً أعظمهم جهادًا ، وَمَنْ تَرَكَ الجهاد ، فَاتَهُ مِنَ الهُدَى بحسب ما عَطَلَ مِنْهُ " ۱۶۸

مجاهدین و سنگر نشینان هدایت شدگان هستند، زمانی که آراء و راهها دچار اختلاف گردیدند، در این صورت هدایت در رد پا و قدمهای آنها و تسلیم شدن به دیدگاههای آنهاست؛ چون آنچه در هدایت و آشکار شدن مسائل برای مجاهدین وجود دارد، نه برای کسانی که همیشه در تلاش جهاد آرزوها و شیطان هستند. چون تنها به کسی توفیق داده می شود که قبل از غلبه بر دشمن خارجی بر دشمن درونی پیروز شده باشد در اینجاست که الله متعال هدایت را به جهاد بسته است، کسی کاملتر از همه هدایت می یابد که در امر جهاد از همه بزرگتر باشد؛ هر که دست از جهاد بکشد به اندازه ی دست کشیدنش هدایت را از دست می دهد.

۱۶۵ تفسیر الطبري ج: ۲۱ ص: ۱۵

۱۶۶ تفسیر القرطبي ج: ۱۳ ص: ۳۶۵

۱۶۷ مجموع الفتاوى ۴۴۲/۲۸

۱۶۸ ابن القيم - الفوائد ۵۹

ابن عقیل در همین راستا می گوید: " هرگاه خواستی که بدانی محل اسلام در اهل زمان کجاست به شلوغی و تجمع نمازهای جمعه و هیاهو و طنین لیبیک گفتن آنها نگاه نکن بلکه نگاه کن به آنهایی که در برابر دشمنان شریعت وارد سرزمین دشمن شدند. و از امام شافعی سوال شد: در زمان فتنه چگونه اهل حق را بشناسیم؟ در جواب گفت: تیرهای دشمن را دنبال کن به کجا می روند، این تیرها تو را به سوی آنها راهنمایی می کنند."

این گروه نیز تنها زمانی در مسیر صحیح آن در حرکت است که از کانال الجماعة ی تولید شده توسط یکی از «۳ابزار» برتر به پیش رود؛ حتی اگر به صورت الجماعة و امتی کوچک، دارای شوری و وحدت فرماندهی باشد که احکامی واحد را از منابع اصلی شریعت استخراج نموده و مخلصانه با خون خون به آنها عمل کند.

حالا ای کسانی که همه ی ساکنان سرزمینهای مسلمان نشین را به ناحق مشرک می دانید و در نهایت حکم کفار مشرک را بر آنها تطبیق می دهید، ببینید مجاهدان اهل ثغور و سنگر نشینان در باره ی این جنگ روانی شما چه می گویند:

دانشمند بزرگوارالدكتور الشيخ يوسف صالح العبيري الملقب بالبتار می گوید: " فَإِنْ كَانَ يَزْعُمُ زَاعِمٌ بِأَنَّنا نُكْفِرُ عُمُومَ الْمُسْلِمِينَ وَنَسْتَبِيحُ قَتْلَهُمْ ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا الضَّلَالِ ، وَلَوْ كُنَّا نُكْفِرُ عُمُومَ الْمُسْلِمِينَ لِمَاذَا ذَهَبْنَا لِلدَّفَاعِ عَنِ إِخْوَانِنَا فِي الْبُوسَنَةِ أَوْ فِي الشَّيْثَانِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا الشَّهَادَةَ . اگر آن بدگمانی که گمان می برد که گویا ما عموم مسلمین کافر می دانیم و کشتن آنها را حلال می دانیم - پناه به الله از چنین گمراهی- اگر ما عموم مسلمین را کافر کنیم در این صورت چرا جهت دفاع از برادرانمان در بوسنی و هرزگوئین و چچن رفتیم در حالی که آنها غیر از شهادتین چیزی از اسلام نمی دانستند.

و الشيخ أسامة بن لادن می گوید: " بعضُ اتهاماتِ النظامِ التي أزعجَ بها الناسَ بتكرارها في الصباح والمساء خلال السنتين الماضيتين فقد أُتهمَ المُجاهدينَ بمذهبِ «الخوارج» وهم يعلمون أنَّنا بريئونَ من هذا المذهب، وهذه خطابائنا وهذا واقِعنا يشهدُ بذلك ونحنُ لا نُكْفِرُ الناسَ بالعموم ."

از طرف رژیم [آل سعود] به صورت پیوسته اتهاماتی برای مجاهدین تولید می کنند که در طول این دو سال گذشته به واسطه این اتهامات تکراری مردم را بیزار کرده اند، مثل اینکه مجاهدین را متهم می کنند به مذهب «خوارج»، خود آنها نیز می دانند که ما از این منهج خوارج بری هستیم، این سخنرانی هایمان و این واقعیت ما که به نفع ما شهادت می دهد که ما مردم را به صورت عموم کافر نمی کنیم.

خطر تکفیر نابجای مسلمان

معنی لغوی کلمه ی کفر: ۱۶۹

- پنهان کردن: كَفَرَ : كُفِرَ و كُفِرَ الشَّيْءُ : آن چیز را پنهان کرد
- پوشانیدن: كَفَرَ اللَّيْلُ الشَّيْءَ : تاریکی آن چیز را پوشانید
- ایمان نیاوردن : كَفَرَ كُفُوراً و كُفُوراً و كُفُوراً : کافر شد و ایمان نیاورد
- انکار کردن: كُفُوراً و كُفُوراً و كُفُوراً نَعَمَ اللهُ وَ بِنِعْمِ اللهِ : نعمتهای خدا را فراموش و انکار کرد
- دوری کردن: كَفَرَ بِكَذَا : از آن چیز دوری جست و خود را کنار کشید.

کفر بر دو نوع است :

- ۱- کفر پسندیده مانند کفر به طاغوت که نصف لا اله - الا الله را شامل می گردد. ۱۷۰
 - ۲- و کفر ناپسند که در اصطلاح یعنی : هر اعتقاد، گفتار و عملی که با ایمان توحیدی در تضاد باشد .
- ابن تیمیة در مورد کفر ناپسند می گوید: الكفر: یعنی عدم ایمان - به اتفاق مسلمین- خواه مقابل و وارونه ی آن ایمان باشد و به این اقرار کند ، یا به آن اعتقاد نداشته باشد و به زبان نیاورد^{۱۷۱}
- همچنین می گوید: به درستی که کفر بر اثر دروغ شمردن آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن خبر داده است، یا سرپیچی از پیروی از پیامبر با وجود اینکه از راستگو بودن او آگاه است مانند کفر فرعون و یهود و امثال آنها حاصل می شود^{۱۷۲} همچنین می گوید: انکار پیامبر کفر است، و کینه ی او و ناسزا گوئی به او و دشمنی با او، با وجود آگاهی به راستگو بودن او در باطن، نزد صحابه و تابعین و ائمه ی اهل علم کفر است.^{۱۷۳}
- ابن حزم در تعریف کفر ناپسند می گوید: و آن در دین صفت کسی است که نسبت به چیزی از آنچه الله متعال بعد از اقامه ی حجت و رسیدن حق به وی بر او واجب گردانیده است، جحد داشته باشد؛ خواه این جحد در قلبش باشد و آن را بر زبان نیاورد^{۱۷۴} یا در زبانش باشد و در قلبش نباشد،^{۱۷۵} یا در زبان و قلبش با هم باشد؛^{۱۷۶}

^{۱۶۹} راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۳۳: « الكفر فی اللغة ستر الشئ، و وصف اللیل بالكافر لستره الاشخاص، والزراعة لستره البذر فی الارض ... و کفران النعمة لسترها بترك اداء شکرها، و اعظم الكفر جحد الوحدانية او الشريعة او النبوه ... ». ۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۹۱: « کفر (الکاف و الفاء و الراء) اصل صحیح، بدل علی معنی واحد وهو الستر و التغطية، يقال لمن غطى درعه بثوب قد کفر درعه، ... و الکفر ضد الايمان، سمی به لانه تغطية الحق و كذلك کفران النعمة جحد و سترها ». ۳. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴: « الكفر نقيض الايمان ... و الکفر کفر النعمة هو نقيض الشکر، الكفر جحد النعمة و هو ضد الشکر ... و الکافر الزارع ... و الکفر بالفتح التغطية ». ۴. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۸۰۷: « الكفر ضد الايمان، قد کفر بالله کفراً ... و الکفر ایضاً جحد النعمة و هو ضد الشکر ... و الکفر بالفتح التغطية، و قد کفرت الشئ الکفره بالكسر کفراً ای سترته ... و الکافر اللیل المظلم ... و الکافر الذی کفر درعه بثوبه و الکافر البحر ... و الکافر الزارع لانه یغطی البذر بالتراب ... ». ۵. تاج العروس، ج ۳، ص ۵۳۵: « الكفر بالضم ضد الايمان و یفتح، و اصل الکفر من الکفر بالفتح مصدر کفر بمعنی الستر ». ۶. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۷۴: « قوله - تعالی « و لاتکونوا اول کافر به »، ای اول من کفر و جحد ...، فالکافر الجاحد للخالق ... و الکفر بالفتح التغطية ».

^{۱۷۰} فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره/ ۲۵۶)

^{۱۷۱} مجموع الفتاوی (۸۶/۲۰)

^{۱۷۲} درء تعارض العقل والنقل: ۲۴۲/۱

^{۱۷۳} منهاج السنة: ۲۵۱/۵

^{۱۷۴} عمل قلب: مثل بغض الله تعالی، یا قوانین و آیاتش، یا رسولش صلی الله علیه وسلم،

^{۱۷۵} عمل زبان: مانند توهین به الله تعالی، یا توهین به رسولش صلی الله علیه وسلم، یا مسخره کردن دین و احکام شریعتش

^{۱۷۶} عمل ظاهری: مانند حضور اختیاری در سپاه کفار بر علیه مسلمین، سجده برای یک بت و ...

مرتکب عملی گردد که بر اساس نصی روشن، وی از اسم اهل ایمان خارج می‌گردد.^{۱۷۷} کفر در هر قالبی چون جحود، تفاق، غناد و^{۱۷۸}... باشد باز نوعی آگاهی را در خود گنجانده است و شخص آگاهانه اقدام به پوشاندن و انکار آن می‌کند. شخص اقدام به پنهان کردن پانتمیم چیزی نمی‌کند بلکه آنچه را که پنهان می‌کند برایش «آشکار و روشن» است.

برای یک کشاورزی که بذر گندم را پنهان می‌کند مشخص است که چه چیزی را پنهان نموده است. او علاوه بر آنکه فرق بین بذر گندم با سنگ ریزه‌ها را میداند از این آگاهی نیز برخوردار است که میان بذر گندم با سایر بذرها تفاوت قائل شود و تنها همان بذر گندم را در زمین پنهان نماید. با طی نمودن این مراحل شخص کشاورز از لحاظ لغوی از صفت کافر برخوردار می‌گردد. البته اعراب شب را نیز «کافر» می‌گویند چون بر این باور هستند که تاریکی زمین را می‌پوشاند.

اما از لحاظ شرعی دو نوع کافر ناپسند در میان انسانها وجود دارند که در واقع بعد از شیطان نماد طاغوت در میان انسانها به شمار می‌روند و باید به آنها کفر کرد که همان کفر به طاغوت است و عبارتند از:

۱- کافر اصلی (کفار اهل کتاب، کفار مشرک، کفار شبهه اهل کتاب) ۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا (حج/۱۷)

۲- کافر مرتد (مسلمانی که «آگاهانه» و عمداً و به میل خودش دچار مکفره‌ای می‌شود که با پشت سر نهادن ۴ فیلتر اصلی (اثبات جرم، تأیید جرم توسط الله و رسولش و شروط و موانع تکفیر) - از دایره‌ی اسلام خود را خارج نموده است)

حالا اگر طبق قاعده «من لم یکفر الکافر فهو کافر» کسی «آگاهانه» کافری چون اهل کتاب (یهود و نصاری) و شبهه اهل کتاب (مجوس و...) و مشرکین (سکولاریستها) را که الله متعال آنها را کافر دانسته است را کافر نداند، حکم و قضاوت الله را اشتباه دانسته و به واسطه‌ی آن خودش کافر می‌گردد، چون «آگاهانه» حکم الله و رسولش را کنار زده به جرم مخالفت «آگاهانه» با شریعت الله، خودش کافر می‌گردد.

اما این قاعده هم مثل سایر قواعد کلمه‌ی حقی است که همچون بسیاری از موارد دیگر، در امر باطلی به کار برده می‌شود. قبلاً ذکر شد که کفار عذر به جهل ناشی از تأویل و شک و شبهه و خطا و فراموشی و... ندارند و کسی برای اینها عذر به جهل قائل نیست و طبیعی است که آنها را عضوی از مسلمین به حساب نیاورند؛ اما مسلمان با دارا بودن تمام این امتیازات زمانی که در جرمی می‌افتد تا زمان بیان واقعه‌ی «حجت نبوی» مجرم

^{۱۷۷} الإحکام: ۴۵/۱

^{۱۷۸} یعنی کسی با قلب اذعان کند؛ ولی به زبان، انکار: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ». (نمل/ ۱۴)

^{۱۷۹} در ظاهر و زبان ادعای توحید دارد، اما در دل تهی از توحید می‌باشد.

^{۱۸۰} به دل و زبان اذعان کند؛ اما از روی لجبازی تن به قبول آن ندهد / مانند ولید بن مغیره. «كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا» (مدثر/ ۱۶)

^{۱۸۱} علموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفراً». (حدید / ۲۰)

^{۱۸۲} شیخ الإسلام ابن تیمیة می‌گوید: إن التکفیر له شروط وموانع قد تنتفی فی حق المعین، وإن تکفیر المطلق لا یسلزم تکفیر المعین، إلا إذا وجدت الشروط وانتفت الموانع (مجموع الفتاوی ۴۸۷/۱۲)

شناخته نمی شود و کسی که مسلمان را با دارا بودن این عذرها تکفیر کند در واقع برادر مسلمانش را تکفیر کرده و خودش جرمی در حد تکفیر کردن خودش را مرتکب شده است.

در این صورت باید فهمیده شود زمانی که حکم داده می شود که فلان عمل کفر اکبر است این به این معنی نیست که بالضروره انجام دهنده ی مسلمان این عمل، کافر است. حکم در مورد عمل چیزی است و در مورد انجام دهنده هم چیز دیگر. یعنی این به این معنی نیست که هر مسلمانی که عملی کفر آمیز را انجام داد کافر می گردد. به عنوان مثال زمانی که گفته می شود فلانی در دارالاسلام ساکن است به این معنی نیست که او حتما مسلمان است، به همین ترتیب زمانی که گفته می شود که فلان سرزمین دارالکفر است به معنی کافر بودن ساکنان آن نیست. در این زمینه باید نهایت دقت را به کار برد و تا زمانی که مثل آفتاب در آسمان صاف کافر بودن مسلمانی آشکار نشده است نباید در تکفیر آن عجله نمود. چون تکفیر مسلمان گناهی است که هیچ گناه کبیره ای با آن قابل مقایسه نیست. خطری است که در صورت عدم تخصص، تنها انسانهای نامیزان و نامتعادل به آن اقدام می کنند.

ابن تیمیه می گوید: «بدان نسبت کفر یا فسق دادن به کسی از جمله مسائل اسماء و احکامی است که در آخرت وعده و وعید به آن تعلق می گیرد و در دنیا هم دوستی و دشمنی، قتل و سلامتی و... و الله سبحانه و تعالی بهشت را بر مؤمنین واجب و آنرا بر کافرین حرام گردانیده است، این قاعده احکام کلی در هر زمان و مکانی می باشد.» اگر مسلمانی بدون تخصص و بدون طی نمودن مراحل آزمایشگاهی شریعت و «آگاهانه» به برادر مسلمانش بگوید کافر این لفظ مشمول یکی از آنها می گردد یعنی اگر برادر مسلمانش کافر نباشد خود شخص کافر می گردد. و العیاذ بالله.

رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: إِذَا كَفَرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا^{۱۸۳} در روایتی نیز آمده: اگر همانگونه بود که اظهار داشته بود همینطور خواهد شد در غیر این صورت به گوینده آن برمی گردد. باز روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «وَمَنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوَّ اللَّهِ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ. نُكْرًا كَسْ نَفْرَى رَا بِهِ كَفْرًا صَدَا بَزْنَدٍ يَأْ بَكُوَيْدِ أَى دَشْمَنِ خَدَا وَ أَنْكُونَه هَمْ نَبَاشْدَ أَنْ نَسْبِتْ بَهْ خَوْدَشْ بَرْمَى كَرْدَد. وَ دَر حَدِيثِ ابْنِ عَمْرٍ أَمَدَه اسْت: «إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ» يَعْنَى أِكْرَ دَر حَكْمِ خَدَاوْنَدِ هَمَانْكَوْنَه بُوْد. وَ بَه هَمِيْن صَوْرَتِ دَر حَدِيثِ ابُو ذَرٍّ نِيْزْ أَمَدَه اسْت: «وَلَيْسَ كَذَلِكَ» يَعْنَى دَر حَكْمِ خَدَاوْنَدِ اِيْنْكَوْنَه نِيْسْت.

زمانی که انسان مشروب می خورد یا مرتکب دزدی و زنا و قتل و رباخوری و هر جرمی غیر از ترک نماز می گردد، تمامی اینها با عث کافر شدن شخص مسلمان نمی شوند و شخص با وجود این گناهان بزرگ باز در داخل دایره ی اسلام می ماند مادام که آنها را حلال نداند. اما اگر کسی یک مسلمان را تکفیر کند و این مسلمان کافر نباشد حکم به خودش بر می گردد. پناه بر الله. آیا غیر از ترک نماز گناهی بالاتر این برای یک مسلمان وجود دارد؟

^{۱۸۳} رواه البخاري و مسلم.

^{۱۸۴} صحیح مسلم از طریق ابوذر

ابن تیمیه می گوید: «بدین دلیل اهل علم و سنت مخالفانشان را تکفیر نمی کنند هر چند مخالفین ایشان را تکفیر کنند، چون مسئله کفر حکم شرعی است و برای انسان صحیح نیست که در اینگونه موارد مقابله به مثل کند. همچون کسی که به شما دروغی می بندد شما حق ندارید که در مقابل به وی دروغ ببندید، چون دروغ حرامی است در حق الله تعالی. به همین شیوه مسئله تکفیر هم حق الله تعالی است. پس هیچ کس کافر شمرده نمی شود مگر اینکه خدا و رسولش صلی الله علیه و سلم آنرا کافر شمرده باشند.»

به دیگر سخن، الله متعال هر گز کسی را که معذور باشد عذاب نمی دهد، نه در دنیا و نه در قیامت. در دنیا اگر کسی متهم به بیماری بدتر از سل و ایدز و طاعوت شود اما نباشد آیا عذاب نمی بیند؟ پس سهل انگاری در آزمایش دقیق گرفتن و تشخیص بیماری مسلمان و اتهام کفر زدن به وی تداعی دو امر است :

- ۱- نسبت دروغ دادن به الله متعال . چون خداوند این شخص را کافر ندانسته اما این بیچاره می گوید: نه کافر است. یعنی الله متعال فرموده این امر حرام است اما این بیچاره می گوید: نه حلال است. یعنی عملاً می گوید من راست می گویم نه الله . تکفیر کار خداست همچنانکه حلال و حرام کردن کار خداست.
- ۲- مسلمان را به جرمی متهم می کند که اگر در وی نباشد به خودش بر می گردد . در کنار ترک نماز ریسکی خطرناکتر از این در دنیا وجود ندارد .

در هر صورت شایسته است مسلمانی که به قیامت خود اهمیت می دهد، از این جرم بسیار بزرگی که در کنار ترک نماز بالاتر از تمام جرمهاست پرهیز نماید؛ و در این دنیا نیز سرباز جنگ روانی دشمنان الله بر علیه دین الله و بندگان الله و الجماعة نگردد.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اللهم منزل الكتاب مجرى السحاب هازم الاحزاب، اهزم سكولاريين ومن حالفهم من الكفار و المرتدين . اللهم اجعلهم و عتادهم غنيمه للمسلمين . اللهم دمرهم وزلزلهم . اللهم انت عضدنا وانت نصيرنا . اللهم بك نصول وبك نجول وبك نقاتل

سرزمین تبعیدگاه و دارالهجره

جمعه ۲۸ رمضان المبارک سال ۱۳۹۶ش

ابوحمزہ المهاجر هورامی

فهرست مطالب

تعاریف واژها و اصطلاحات

- جهل (انواع جهل)

- حجت و اقامه حجت نبوی

- سنت

- اجماع

حجت بودن اجماع صحابه یا قول آنان؟

- جایگاه اقامه ی حجت به نسبت زمان و مکان و اشخاص متغیر است

- اتمام حجت بر بندگان خدا به شرط علم و عمل

- جایگاه اقامه ی حجت بر جامعه ی کفار و مرتدین پس از آمدن پیامبر خاتم

- فرق میان رسیدن حجت با فهم آن

- انواع احکام و ریشه های عدم عذر بالجهل در احکام و قوانین شریعت

- تأکید بر جاهل بودن مشرکین و اهل کتاب اما باز جهل این کفار مانع از تکفیر آنها نمی گردد

.....

- جایگاه عذر به جهل اهل فتره و اهل کتاب در قیامت

- کفار اعم از علماء و مقلدین عذر به جهل ندارند و همگی شامل یک حکم می گردند

- چرا کفار عذر به جهل ندارند؟

- اهل فتره در گذشته و حال و عذر به جهل

- اهل قبله و دلایلی در عذر به جهل در تکمیل عقاید و احکام دین

- کسانی که در شرک اکبر قائل به عذر به جهل نیستند

- جایگاه عذر به جهل در آثار علماء

- عذر به جهل در اموری چون فراموشی، خطاء، اکراه و... که مختص مسلمین است

- در صورت وجود شبهه راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می شود

- کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده است با شک، احتمال و شبهه از وی سلب نمی شود

- اسلام چگونه در شخصی تأیید و ثابت می گردد؟

- آیا ابتدا حکم به کفر داده می شود سپس به شروط و موانع نگریسته می شود یا

- در صورت وجود تأویل، راجع به فرد معین حد کفر و احکام آن برداشته می شود

- در حالت اضطرار پیدایش اجتهادات متفاوت و متضاد غیر قابل اجتناب است

- علمای اهل تأویل از نگاه اهل سنت

- عذر به جهل در امور بدهی و آشکار پذیرفتنی نیست

- عدم عذر به جهل کسی که بدون عذر اسباب رفع جهل را نپذیرفته است

- عدم عذر به جهل مسلمان زاده ها و مرتد زاده هایی که از دایره ی اسلام خارج شده و.....
 - عوامل انهدام و تداوم جهل در میان مسلمین
- عوامل انهدام جهل :

- قلبی سلیم و حق طلب
 - -دلیل و حجت نبوی.
 - دولت و حکومت اسلامی و نهادها و سازمانهای تحت کنترل آن
 - شورای اولی الامر و تشکیل امت و ارائه ی رای واحد تحت عنوان اجماع
- اسباب و عوامل تداوم جهل:

- قلب بیمار و حق گریز
 - از میان رفتن حکومت شورای اسلامی
 - از میان رفتن شورای واحد اولی الامر جهانی فقهای مسلمین ، امت واحده و اجماع
 - در اقلیت قرار گرفتن یا نبود علمای اهل توحید و داعیان واقعی و جولان علمای سوء و الروبیضه^{۱۸۵}
 - فراموش شدن بسیاری از مسلمینی در مناطق پرت و دور افتاده در زمینه ی خدمت رسانی عقیدتی و
 - ...
 - به دلیل انهدام اجماع و وجود فرق و مذاهب مختلف و سرگردانی و مقاوت در برابر اهل توحید
 - رشد در دالکفر و دور از قوانین شریعت الله
 - گرفتار شدن مسلمین به منافقین (کفار داخلی) و خساراتی که به دین و دنیای مسلمین وارد کرده اند
- شبهاتی در مورد عذر به جهل
- چرا مجاهدین از تکفیر ناجا دور بوده و بیشتر از سایرین اهل هدایتند ؟
 - خطر تکفیر مسلمان

^{۱۸۵} عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمْوَهُ أَنْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبِيضِ الْعُلَمَاءِ يَعْلَمُهُمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتَوْنَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّوْنَ وَيَضِلُّوْنَ». [بخاری: ۷۳۰۷] عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم صلى الله عليه وسلم مي فرمود: «علمي را كه خداوند به شما عنايت کرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمی نادان باقي خواهند ماند كه ديگران از آنان استفتاء مي كنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي كنند و خودشان هم گمراه مي شوند»